

بسم الله الرحمن الرحيم
و صل الله على محمد و اهل بيته الطاهرين

فصلنامه

علمی - پژوهشی

مطالعات راهبردی

شماره ۵۲ • تابستان ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: پژوهشکده مطالعات راهبردی

مدیر مسئول: دکتر سیامک رهپیک

سر دبیر: دکتر امیر محمد حاجی یوسفی

دبیر: فرزاد پورسعید

فصلنامه مطالعات راهبردی، بنا بر نامه شماره ۳۷۳۸/۱۱/۳ مورخ ۱۳۸۹/۳/۱۲
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری - کمیسیون نشریات علمی کشور، دارای درجه
علمی - پژوهشی است و در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) و مرکز
اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID) نمایه می شود.



تلفن واحد فروش و اشتراک ۸۸۸۰۲۴۷۶

نشانی: تهران، خیابان کریمخان، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر، پلاک ۷

صندوق پستی: ۵۱۸۹-۱۴۱۵۵ تلفن: ۸۸۸۰۲۴۷۷ داورنگار: ۸۸۸۹۶۵۶۱

پست الکترونیک: quarterly@risstudies.org

هیأت تحریریه (بر اساس حروف الفبا)

دکتر اصغر افتخاری / دانشیار دانشگاه امام صادق(ع) (دکتری علوم سیاسی)

دکتر امیرمحمد حاجی یوسفی / دانشیار دانشگاه شهید بهشتی (دکتری علوم سیاسی و روابط بین‌الملل)

دکتر سید جلال دهقانی / استاد دانشگاه علامه طباطبائی (دکتری علوم سیاسی)

دکتر سیامک رهپیک / استاد دانشگاه علوم قضایی (دکتری حقوق خصوصی)

دکتر محمود سریع‌القلم / استاد دانشگاه شهید بهشتی (دکتری روابط بین‌الملل)

دکتر سعیده لطفیان / دانشیار دانشگاه تهران (دکتری علوم سیاسی)

دکتر ابراهیم متقی / استاد دانشگاه تهران (دکتری روابط بین‌الملل)

دکتر قدیر نصری / استادیار دانشگاه تربیت معلم (دکتری علوم سیاسی گرایش اندیشه)

دکتر احمد نقیب‌زاده / استاد دانشگاه تهران (دکتری علوم سیاسی)

فصلنامه مطالعات راهبردی از کلیه محققان و مترجمان محترم که علاقه‌مند به درج مطالب خویش در

این فصلنامه هستند، با رعایت شرایط زیر دعوت به همکاری می‌کند:

* مقالات در حوزه مطالعات راهبردی و مسایل ایران باشد.

* نام و نام خانوادگی مؤلف همراه با نشانی کامل و شماره تلفن در پایان مقاله ذکر شود.

* خلاصه‌ای از مقاله به زبان فارسی و انگلیسی تهیه و ارسال شود.

* مقالات بر یک روی صفحه و با فاصله مناسب با خطی خوانا نوشته شود.

* طول مقالات از ۲۰ صفحه تایپی (و یا معادل دست‌نویس آن) فراتر نرود.

* در نگارش مقالات اصول علمی - پژوهشی رعایت شود.

* مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

* فصلنامه در ویرایش مقالات پذیرفته شده آزاد است.

مطالب مندرج در فصلنامه مطالعات راهبردی بیانگر دیدگاههای پژوهشکده مطالعات راهبردی نمی‌باشد.

نقل مطالب با ذکر منبع جایز است.

کلیه حقوق برای پژوهشکده مطالعات راهبردی محفوظ است.

پژوهشکده مطالعات راهبردی مقالاتی را علمی - پژوهشی می‌داند که دارای ویژگی‌های زیر باشند:

۱. مسئله تحقیق، سؤال اصلی، فرضیه و هدف مقاله به وضوح بیان شود.
۲. پیشینه و ادبیات تحقیق و نظرات مربوطه به خوبی تشریح شود.
۳. مقاله در موضوع، یافته‌های تحقیق و فرضیه دارای نوآوری باشد.
۴. تحقیق دومتغیری، توصیفی - تحلیلی و غیرمروری باشد.
۵. ادعاها مستند و گزاره‌ها مستدل و منطقی باشد.
۶. از منابع معتبر و مرتبط استفاده شود.
۷. متن مقاله سیرمنطقی داشته و مفاهیم به روشنی بیان و جملات با رعایت دستور زبان فارسی باشد.
۸. مقاله دارای چکیده بوده و در آن ضمن اشاره به مسئله، سوال اصلی و روش تحقیق، یافته‌ها و دستاوردهای تحقیق بیان شود.
۹. از شیوه معتبر ارجاع‌دهی (APA) استفاده و اصول شکلی مقاله علمی - پژوهشی رعایت شود.

فهرست مطالب

مقالات

- تاملی نظری در ماهیت و روند تغییر در جهان عرب
۷-۴۵ قدیر نصری
- تحولات جهان عرب: صورتبندی قدرت و هویت در خاورمیانه
۴۷-۷۷ محمود یزدان‌فام
- جنبش‌های انقلابی عربی؛ چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت
۷۹ - ۱۱۰ عزیز جوانپور/ میرقاسم بنی‌هاشمی
- تأثیر گفتمانی شبکه‌های اجتماعی و کانال‌های ماهواره‌ای در
وقوع و تکوین انقلاب‌های عربی
۱۱۱ - ۱۳۴ نبی‌الله ابراهیمی
- ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب:
مطالعه موردی بحرین
۱۳۵-۱۵۷ حسین امیرعبداللهیان
- بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر
۱۵۹-۱۹۸ فرزاد پورسعید
- نقش کنش‌گران فراملی در جنبش‌های ۲۰۱۱ جهان عرب
۱۹۹-۲۳۳ عبدالله قنبرلو

تأملی نظری در ماهیت و روند تغییر در جهان عرب

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۲۷

قدیر نصری*

چکیده

مقاله حاضر به پژوهش در پاسخ بدین پرسش می‌پردازد که ماهیت تغییرات جهان عرب در ۲۰۱۱ را در قالب کدام نظریه می‌توان فهم و تبیین کرد و مهمتر از آن اینکه، آهنگ آتی تغییرات مزبور را چگونه می‌توان برآورد نمود؟ فرضیه‌ای که در صدد آزمون آن هستیم، بدین قرار است که شش نظریه دولت درمانده، خیزش علیه تحقیر، نفوذ فراگیر، موج چهارم دموکراسی، تعدیل آمریکاستیزی و بازگشت به هویت اسلامی، هر کدام وجه مهمی از تغییرات اخیر را توضیح داده‌اند، اما نظریه دیگری به نام «حکمرانی آناکرونیستی» یا حکمرانی ناهمزمان و نابهنگام، علاوه بر آن نظریات قادر به تبیین ابعاد فرومانده ماهیت و دلالت‌های این تغییرات می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: بیداری اسلامی، تغییر رژیم، دولت درمانده، حکمرانی آناکرونیستی، آمریکاستیزی، موج چهارم دموکراسی، تحقیر، نفوذ فراگیر.

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت معلم

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهاردهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۰ • شماره مسلسل ۵۲

مقدمه

«انقلاب‌ها می‌آیند یا ساخته می‌شوند؟»، این پرسش کلاسیکی است که حداقل طی قرن بیستم دغدغه بسیاری از محققان علوم و جامعه‌شناسان سیاسی بوده است. آنان که بر «آمدن» اجتناب‌ناپذیر انقلاب‌ها تأکید می‌ورزند، بر تقدم ساختارها بر اقدامات هوشمندانه انسان‌ها نظر دارند و آنان که انقلاب را ساختنی می‌شمارند، بر مهارت و اندیشه‌ورزی کارگزاران تمرکز می‌نمایند. این قبیل پرسش‌ها، آنگاه که مجموعه‌ای از رژیم‌ها دچار تغییر می‌شوند، بروز مضاعف می‌یابند. طی نیم قرن اخیر، چهار بار شاهد تغییر رژیم در مجموعه‌ای از دولت‌ها بوده‌ایم: دوران استعمارزدایی پس از جنگ دوم جهانی، تغییر رژیم‌های کشورهای اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹، انقلاب‌های رنگی در دهه اول قرن ۲۱ و بالاخره، بهار عرب که طی آن، رژیم چهار کشور مهم عربی تغییر یافته و دو کشور عربی دیگر، دستخوش ناآرامی هستند. تأمل در آغاز و فرجام این تغییرات، بی‌درنگ این پرسش را پیش می‌نهد که «در قالب کدام چهارچوب نظری می‌توان ماهیت این قبیل تغییرات مهم را درک کرد و روندهای آتی آنها را برآورد نمود؟»، مقاله حاضر برای پرداختن پاسخی قابل تأیید به این پرسش، با مرور نظریه‌های مربوط به تغییر رژیم، نظریه دیگری را طرح می‌کند. عمده‌ترین اهمیت چنین کاوشی در این است که این پژوهش از منظر علم سیاست و نه جامعه‌شناسی یا تاریخ صورت می‌پذیرد. بدین مضمون که علم سیاست، بر خلاف جامعه‌شناسی که عمدتاً به توصیف پسینی اشتغال دارد، دارای شاخک‌های حساس آینده‌پژوهانه است و ضمن تأمل در ریشه‌ها و شیوه‌های بروز تحولات، به تخمین روندهای آتی می‌پردازد. بر این اساس، در مقاله حاضر، پس از مرور انتقادی شش نظریه ارائه‌شده در باب ماهیت تغییرات جاری در جهان عرب، به طرح «نظریه حکم‌رانی آناکرونیستی» می‌پردازیم. عمده‌ترین نظریات ارائه‌شده در باب چیستی و آینده تغییر در جهان عرب عبارتند از؛

۱. نظریه دولت درمانده^۱

برخی نظریه پردازان، محرومیت یا احساس محرومیت مردم و طبعاً خیزش آنها برای تغییر را با استناد به نظریه دولت درمانده بررسی می‌کنند. مطابق این نظریه، دولتی که نتواند کارویژه‌های عمومی [نظیر تدارک رفاه اولیه، آموزش همگانی، حل و فصل نزاع بین افراد و گروه‌های اجتماعی، توزیع خدمات بهداشتی] و نیز کارویژه‌های خصوصی [نظیر حمایت از طبقه مؤثر یا برساختن طبقه وفادار] خود را به انجام رساند، با تقاضای شدید مردم برای تغییر مواجه می‌شود. دولت درمانده، به واسطه کسری صلاحیت (مشروعیت)، فرسودگی منابع، شکنندگی مالی، بی‌تجربگی سیاسی و ناتوانی در تشخیص حجم و عمق مطالبات معترضین، از درک و درمان اوضاع بحرانی عاجز است و از این رو، زمینه‌ساز انقلابی تمام‌عیار می‌شود و انقلابیون انتظار دارند دولت انقلابی همه کمبودهای دولت پیشین را تأمین کند» (گریفیس، ۱۳۸۸: ۴۹۳).

برای اینکه انطباق یا عدم انطباق دولت‌های بحرانی نظیر حکومت زین‌العابدین بن علی در تونس، حسنی مبارک در مصر، معمر قذافی در لیبی، علی عبدالله صالح در یمن و احتمالاً، آل خلیفه در بحرین و بشار اسد در سوریه را با نظریه دولت درمانده بسنجیم، لازم است مؤلفه‌های این نظریه را با قرائن عینی این حکومت‌ها مقایسه کنیم. به عبارت دیگر، با مطالعه مؤلفه‌های نظریه دولت درمانده و مقایسه آن با شواهد جاری در کشورهای مزبور، می‌توان میزان توضیح‌دهندگی آن نظریه را به طور معقولی تأیید یا تصحیح نمود. مؤلفه‌های اساسی دولت درمانده عبارتند از:

یک. کسری مشروعیت^۲؛ طبق روال کلاسیک، دولت نامشروع دولتی است که حکام آن نه وجاهت کاریزماتیک دارند، نه طبق موازین سنتی (شیخوخیت، وراثت، اشرافیت) به حکمرانی رسیده‌اند و نه به شیوه قانونی (دموکراتیک) انتخاب شده‌اند. رویه مدرن و متعارف مشروعیت عبارت است از توانایی مردم برای انتخاب، نظارت و عزل مسالمت‌آمیز حکام، مطابق موازین پیش‌بینی‌شده در قانون. بر این اساس، دولت‌های مشروع که عمدتاً کارآمد هم می‌شوند،

1 . Failed State Theory

2 . Legitimacy deficit

دولت‌هایی هستند که حکومت آنها مقتدر است، یعنی مردم از قوانین و مقررات آنها به دلایل متعدد هویتی و منفعتی پشتیبانی و پیروی می‌کنند. چنین دولتی، متعلق به همه مردم است و مناصب حکومتی آن در انحصار گروه‌های مشخصی نیست.

در ساختارها و نیز مطالعات نوین، مشروعیت بر دو نوع است؛ مشروعیت عمودی، که طی آن اختیارات به صورت قانونی و معقول در سلسله‌مراتب توزیع شده و فرمانبری مناصب پایین از بالا به صورت قاعده‌مند و مرضی‌الطرفین انجام می‌شود. به عبارت دیگر، اطاعت صاحبان مشاغل پایین از بالا، نه به حکم ترس یا طمع که به واسطه اقبال صورت می‌پذیرد. در حالی که مشروعیت عمودی به سازوکارهای توزیع قانع‌کننده قدرت توجه دارد، مشروعیت افقی عبارت است از احساس تعلق متقابل مردم به ملت و اولویت منافع ملی بر ملاحظات خویشاوندی، قبیله‌ای، فردی، جناحی و قومی/ مذهبی. به لحاظ مشروعیت افقی، ملل دنیا را می‌توان به سه دسته منسجم (مانند کره جنوبی)، آسیب‌پذیر (مانند عراق) و متزلزل (مانند افغانستان) تقسیم کرد (Jackson, 1993: 141).

بیشترین کسری مشروعیت هنگامی است که مشروعیت افقی، گسیخته و مشروعیت عمودی، دچار فساد و ناکارآمدی شود. در بین کشورهای عربی که در سال ۲۰۱۱ دستخوش تغییر شده‌اند، کسری مشروعیت عمودی در اوج خود بود، اما مشروعیت افقی آسیب چندانی ندیده بود. در کشورهای تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین و سوریه، کوشش سازمان‌یافته و مداومی برای تجزیه، کودتا و براندازی گزارش نشده، اما توزیع ثروت و قدرت در این کشورها، به شدت مورد اعتراض جامعه بوده است.

در حالی که دولت‌های مشروع دارای حاکمیت مؤثر قانون، تضمین‌کننده امنیت مردم در برابر تهدیدات خارجی و چپاول داخلی، حافظ آزادی مدنی و سیاسی، گردش مسالمت‌آمیز نخبگان و حق برابر برای انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن هستند، دولت‌های فاقد مشروعیت، هوادار خویشاوندسالاری، اختناق سیاسی، حکومت مادام‌العمر رؤسای جمهور و تشریفاتی بودن انتخابات بوده‌اند که قرائن آن را می‌توان در حکومت ۴۲ ساله معمر قذافی، فساد گسترده خاندان زین‌العابدین بن علی در تونس، تقلب گسترده در آخرین انتخابات پارلمانی مصر و اختناق سیاسی در یمن، بحرین و سوریه مشاهده کرد.

دو. ضعف اقتصاد ملی؛ اقتصاد ملی ضعیف را می‌توان با توجه به کارکردهای اقتصاد ملی قوی درک کرد. اقتصاد ملی قوی اقتصادی است که قادر به تدارک سطح اولیه رفاه برای مردم است. همچنین، اقتصاد ملی قوی همواره ارزش افزوده ایجاد می‌کند و عوارضی چون بیکاری، رکود، کسری بودجه، سرمایه‌گذاری اندک و اختلال در مقررات مالی آن موقتی‌اند. «اقتصادهای ملی ضعیف در گام اول از تأمین نیازهای اولیه مردم نظیر امنیت غذایی، بهداشت، آموزش، حمل‌ونقل و سرپناه عاجزند و همین امر موجب بروز مخاطرات دیگری نظیر جنگ داخلی، نسل‌کشی، جنایات سازمان‌یافته و به طور کلی، ناامنی می‌شود» (Job, 1992: 55).

سه. بحران نفوذ؛ دولت درمانده، به واسطه فقر منابع و نیز دشواری‌های مربوط به صلاحیت، نمی‌تواند در تمام قلمرو سرزمینی خود حضور مقتدرانه و تعیین‌کننده داشته باشد. لشکرکشی موسمی، خلق اختلاف بین نیروهای محلی و جذب نخبگان حاشیه، سه راهبردی هستند که دولت درمانده در پیش می‌گیرد تا مانع تجزیه سرزمینی شود. متعارف‌ترین راه حل چنین دولتی برای تداوم کنترل خود بر مناطق حاشیه‌ای، وابسته نگهداشتن ساکنان حاشیه به منابع حیاتی از قبیل سوخت، غلات و امنیت است. اگر منطقه مزبور به لحاظ منابع طبیعی غنی باشد، دولت‌ها سعی می‌کنند مدیریت محلی منطقه را تحت کنترل نگه دارند. به محض اینکه دولت مرکزی در تداوم کنترل بر همه قلمرو خود به مشکل برخورد کند، گروههای حاشیه‌ای مقاومت و تمرد نموده، بحران نفوذ دولت را افزایش می‌دهند. امروزه با مسلح‌شدن گروههای معترض و یاغی، درماندگی دولت مرکزی عمق بیشتری یافته است. در صورتی که گروه متمرد از تسلیحات نظامی، حمایت خارجی و عمق استراتژیک کافی برخوردار باشد، بحران نفوذ دولت مرکزی بیشتر و بیشتر می‌شود، اما اگر دولت مرکزی بتواند با شناسایی منطقه بحرانی، نیروهای بیشتری را به آنجا گسیل نماید، آنگاه نفوذ خود را تثبیت و از بروز بحران جلوگیری می‌نماید (Milliken, 1992: 25). یکی از مصادیق امروزی بحران نفوذ، نقش محدود دولت افغانستان در منطقه قندهار و نیز نقش محدود دولت پاکستان در منطقه سوات است. به واسطه بحران نفوذ این دولت در مناطق مزبور، گروههای تروریستی و سلفی، شریعت و موازین خود را به اجرا می‌گذارند و مانع نفوذ دولت در منطقه می‌شوند.

در مورد میزان نفوذ دولت‌های مورد بحث این مقاله، می‌توان گفت هیچ‌یک از دولت‌های تونس، مصر، یمن، لیبی، بحرین و سوریه، واجد بحران نفوذ نبوده‌اند و همگی با استفاده از استحکامات نظامی و ارتش مقتدر، موفق شده‌اند نیروهای مخالف مستقر در پیرامون را تضعیف و نابود نمایند. از این منظر، نظریه دولت‌های فرومانده از قابلیت توضیح‌دهندگی قابل قبولی برای تشریح ماهیت و آهنگ تغییرات اخیر در جهان عرب، برخوردار نیست. علاوه بر این، مهم‌ترین کاستی نظریه دولت فرومانده در تبیین تحولات کشورهای عربی این است که دولت‌های مزبور به رغم ناتوانی‌های متعدد سیاسی - اجتماعی، در حوزه رفاه اقتصادی کارنامه قابل قبولی داشتند. حکومت مبارک در سالی سقوط کرد که رشد اقتصادی مصر از مرز ۵/۵ درصد عبور کرده بود یا کشور بحرین، کارویژه عمومی دولت نظیر بسط امنیت و تدارک آموزش و بهداشت رایگان را به خوبی انجام داده است. از سوی دیگر، در بسیاری از کشورهای جهان سوم، می‌توان دولت‌های درمانده‌ای را یافت که به رغم ناکامی در تدارک رفاه و امنیت مردم، دچار تغییر نمی‌شوند. در کشورهای فقیری چون سومالی، سیرالئون، آنگولا، سودان، کنگو، برمه، نپال و بوتان، دولت‌های بسیار درمانده‌ای حکومت می‌کنند. این نقیصه‌ها نشان می‌دهد نظریه دولت فرومانده، فقط در موارد محدودی قادر به تشریح ماهیت و آهنگ تغییر در جهان عرب است. در عین حال، ره‌آورد ویژه نظریه مزبور را نباید از نظر دور داشت که کسری مشروعیت، انگیزه جامعه برای تغییر را متراکم می‌سازد و به محض بروز زمینه مناسب بین‌المللی [نظیر آمادگی ناتو برای مداخله در لیبی] یا خلاء ناشی از بیماری یا مرگ مرد قدرتمند دولت، تقاضا برای تغییر، به صورت مضاعفی افزایش می‌یابد. تأمل در روند تغییرات اخیر نشان می‌دهد همه دولت‌های مزبور از نظر مشروعیت عمودی و تدارک آزادی مدنی و احترام به کرامت انسان‌ها بسیار آسیب‌پذیر بودند. این نکته کلیدی در نظریه دولت درمانده مورد توجه بوده است، اما وجه غالب در این نظریه، درماندگی دولت در تأمین رفاه و امنیت است. این نظریه، توجه چندانی به وجه فرامادی (هویتی)^۱ امنیت ندارد و کارویژه دولت را تضمین رفاه و امنیت مردم در مقابل مهاجم خارجی یا ناامنی داخلی می‌شمارد و به سهم و

1 . post-material

نقش دولت در تهدید حیات ملت و تولید ادبیات نفرت در جامعه توجهی ندارد، موضوعی که در نظریه «قیام علیه تحقیر» به خوبی مورد توجه واقع شده است.

۲. نظریه قیام علیه تحقیر

نظریه قیام علیه تحقیر از سوی محققان و نویسندگانی چون سعدالدین ابراهیم، کریستوفر هیچنز و روی کاساگراندا طرح شده و مضمون آن این است که ملت‌های عرب دهها سال است از سوی استعمار و استبداد نادیده گرفته می‌شوند و تلاش آنها برای رهایی از چنگال استعمار و دیکتاتوری، مدام شکست می‌خورد. از این منظر، پس از جنگ جهانی دوم که چندین کشور عربی به فهرست کشورهای جهان افزوده شد، بازیگری به نام اسرائیل تأسیس گردید و این بازیگر کوچک، به نمایندگی از استعمارگران سابق، در جنگ‌های متعددی، سپاه میلیونی اعراب را شکست داده و سرزمین‌های پهناوری را به اشغال خود درآورد. یکی از شرم‌آورترین این جنگ‌ها، جنگ ۱۹۶۷ بود که طی آن، جهان عرب به یمن رهبری کاریزماتیک جمال عبدالناصر، ارتش یک میلیونی مصر، اتحاد کشورهای سوریه، اردن، فلسطین (سازمان آزادیبخش) و لبنان و هزاران تانک و هواپیما، امید داشت یک‌شبه اسرائیلی‌های متجاوز را به عقب براند، اما این جنگ به طرزی حیرت‌انگیز و به فاصله فقط شش روز، به نفع اسرائیل تمام شد. نیروهای اسرائیلی موفق شدند ضمن نابودسازی تأسیسات حیاتی اعراب (از قبیل فرودگاه‌ها، پایگاه‌های نظامی، ادوات زرهی و آماد)، با اشغال صحرای سینا، شرق بیت‌المقدس، بلندی‌های جولان و غزه، مساحت خود را به چهار برابر افزایش دهند. شکست ۱۹۶۷ و ادامه آن در دهه ۱۹۷۰، وجدان اعراب را جریحه‌دار، اما ذهن آنها را وادار به کاوش در چرایی این تراژدی کرد. درست همانگونه که ایرانیان پس از شکست‌های متوالی از روس‌ها [در نیمه اول قرن ۱۹] به غور در ریشه‌های این انحطاط پرداختند، اعراب نیز نیم‌قرنی است در جستجوی راهی برای رهایی از آن تحقیر عظیم بوده‌اند (شاذلی، ۱۳۸۵: ۴۳ و ۲۸۵).

از دید اعراب، نخستین و اصلی‌ترین عامل تحقیر آنها، سیاست‌های سخت‌گیرانه و تجاوزکارانه اسرائیل است که با تداوم و گسترش سیاست‌هایی چون شهرک‌سازی، آواره‌سازی، محاصره، ترور و حمله نظامی، ضمن تضعیف اعراب، بر قدرت خود می‌افزاید. اکنون به مدد

رسانه‌های مدرن و ارزان بین‌المللی، جزئیات این تحقیر در دسترس اعراب است، آنان قدرت، ثروت، حیثیت و منزلت خود را با ساکنان سایر نقاط دنیا مقایسه و توقعات خود را متوجه حکومت می‌نمایند. حکومت‌هایی که به واسطه انتقاداتی و حامی‌پروری، به صورت سازمان‌یافته ارادت را جایگزین لیاقت ساخته‌اند. یکی از نمونه رفتارهای تحقیرآمیز با جامعه، محاکمه سعدالدین ابراهیم [از نویسندگان مستقل و فعال جامعه مدنی] در سال ۲۰۱۰ از سوی مبارک در دادگاه فرمایشی قاهره بود. سعدالدین ابراهیم به همراه چند تن از محققان پرسش‌هایی را طراحی و اقدام به نظرسنجی کرد. انتشار نتیجه نظرسنجی ابراهیم، موجب عصبانیت دستگاه دیکتاتوری مبارک شد و او در مقابل وجدان بیدار شده جامعه به مزدوری سازمان‌های خارجی متهم شد.

بر این مبنا، نظریه خیزش علیه تحقیر بر این نکته دلالت دارد که فقر، بیکاری و استبداد فقط تسریع‌کننده خیزش هستند و موتور محرکه خیزش، تحقیری است که به مرور زمان انباشته شده و کرامت انسانی شهروندان را مخدوش و نابود ساخته است. کریستوفر هیچنز معتقد است ماهیت خیزش عرب‌ها را نمی‌توان تنها با توسل به فقر اقتصادی یا دیکتاتوری توضیح داد. این شرم بود که سبب شد مردم به خیابان‌ها بریزند. به عقیده وی، در جهان عرب فقر را می‌توان عامل نارضایتی به‌شمار آورد. این گزاره در مورد مردم مصر و یمن صحت دارد، اما مردم تونس، چندان هم فقیر نبودند. از این‌رو، وی پیشنهاد می‌کند «بهتر است به جای فقر و بیکاری، از دیکتاتوری و سرکوب حرف بزنیم. در عین حال، این قبیل توضیحات هم دم‌دستی به حساب می‌آیند، چرا که در عربستان سعودی، استبداد قوی‌تر و آشکارتری وجود دارد اما تا امروز حکام آن کشور توانسته‌اند مانع گسترش خیزش شوند. پس عامل اساسی برای قیام مردم احساس سرافکندگی و شرم است، موضوعی که دیکتاتورها اساساً معنای آن را درک نمی‌کنند». هیچنز به نقل از فرانسیس فوکویاما و او هم به تأسی از هگل و نیچه، روی قدرت اندیشندگی^۱ و شعور مردم تأکید زیادی می‌کند. طبق برداشت وی، «تاریخ نشان داده مردم بیشتر از آنکه به

خاطر گرسنگی یا سرزمین وارد جنگ شوند، به خاطر شرافت^۱ و شناسایی^۲ از سوی طرف مقابل دست به اسلحه می‌برند» (شاذلی، ۱۳۸۵: ۴۳ و ۲۸۵).

روی کاساگراندا هم مانند هیچ‌نژ، احساس تبعیض و تحقیر را اصلی‌ترین عامل خیزش مردم مصر و سایر اعراب می‌شمارد. مطابق تحلیل کاساگراندا، مردم مصر از خویشاوندسالاری، حکومت فاسد و مبتنی بر ارادت‌پروری مبارک خسته شده بودند، «اما کسی جرأت به زبان‌آوردن آن را نداشت یا بهتر است بگویم جرأت بلندگفتن آن را نداشت... تا اینکه صبح روز ۲۵ ژانویه، انقلاب پان عرب به مصر سرایت کرد، کشوری که وطنم بود، اما به من تعلق نداشت، کشوری که باعث غرور فراوانم می‌شد و در عین حال، موجب شرمساری‌ام بود، کشوری که در آن افرادی به من عشق می‌ورزیدند، اما آن کشور مرا به عنوان خارجی طرد می‌کرد [کاساگراندا آمریکایی مصری‌تبار است]... در سال ۱۹۹۲ از شهر نصر در حومه قاهره سوار اتوبوسی به مقصد قاهره شدم در این سفر یک افسر پلیس به همسر من گفت؛ حضری بیایی به خانه ما و به خرگوش من غذا بدهی؟! او هر دوی ما را تحقیر کرد، او ما را در اتوبوس و جلوی انظار عمومی تحقیر کرد اما چون آسیب فیزیکی به ما وارد نکرده بود، این اقدام او در مصر عادی تلقی می‌شد. آن پلیس به همین بسنده نکرد و در حالی که مسلح بود روی خود را به سمت زن جوانی که کنار ما نشسته بود، کرد و متأسفانه با هتک حرمت به او، همه سرنشینان اتوبوس را تحقیر کرد. آن پلیس باعث شده بود احساس کنیم که ناتوان و کثیف هستیم... من تنها کسی نبودم که آرزوی مرگ آن پلیس را می‌کردم، او با اینکه مأمور یک حکومت بود و وظیفه‌اش را انجام می‌داد، اما همواره ما و کل مردم را خُرد و تحقیر می‌کرد» (کاسانگراندا، ۱۳۸۹: ۱۰۸).

یکی از اصلی‌ترین مظاهر تحقیر در ماجرای جنگ ۲۲ روزه اسرائیل علیه حماس در غزه رخ نمود. اسرائیلی‌ها در پی اسارت یکی از سربازان خود به دست نیروهای حماس، از دریا و زمین و هوا به غزه حمله‌ور شدند و مبارزان حماس، فقط به مرز ۱۳ کیلومتری خود با مصر و به ویژه، به گذرگاه رفح امید بسته بودند و این مرز، به منزله گذرگاه تنفسی حماس شمرده

1 . dignity
2 . recognition

می‌شد. غزه با وسعتی حدود ۳۶۰ کیلومترمربع، نزدیک به ۲ میلیون فلسطینی را در خود جای داده بود و تمام امکانات ساختاری آن در ۴۸ ساعت اول حمله اسرائیل نابود شد و از کار افتاد. اسرائیلی‌ها برای تنبیه اعضای حماس، غزه را محاصره و حتی تونل‌های زیرزمینی فلسطینی‌ها برای واردات غذا و سلاح را با خاک یکسان کردند. مهمترین متحد اسرائیل در این حمله غیرانسانی [که بعداً در گزارش گلدستون، جنایت ضد بشری قلمداد شد]، حسنی مبارک بود که به خواست اسرائیل و آمریکا گذرگاه رفح را مسدود کرد و بدین‌ترتیب، غزه به زندانی خوف‌آور و اندوهبار تبدیل گردید. جهانیان به ویژه اعراب مسلمان که علی‌الاصول مخالف حمله گسترده اسرائیل بودند، انتظار داشتند مصر ابتکاری بروز دهد و از عمق و گستره جنایت بکاهد، اما حسنی مبارک به خواست آمریکا و از بیم قطع کمک دو میلیارد دلاری این کشور، مرز مصر - غزه را مسدود ساخت و حس نفرت مردم منطقه، به ویژه مصری‌ها را متراکم ساخت. همسویی راهبردی و بی‌باکانه مبارک با آمریکا و اسرائیل، اکنون سبب شده است ۷۵ درصد مردم مصر خواهان قطع روابط اقتصادی رژیم جدید مصر با آمریکا شوند.

دیوید شنکر در مقاله‌ای با عنوان «نفوذ محدود آمریکا در مصر»، تصریح نموده است که آمریکا در دوران طلایی همکاری مبارک، طی ۳۰ سال، بیش از ۵۰ میلیارد دلار به ارتش و حکومت مصر کمک نمود تا امنیت اسرائیل و کانال سوئز را تضمین کند. اکنون مردم مصر با طرد حسنی مبارک، در واقع، جواب نه به آمریکا می‌دهند و ریشه این رویارویی، تحقیری است که ملت مصر از مبارک و حامیان خارجی‌اش متحمل شده‌اند (Shenker, 2011: 1-2).

۳. نظریه پیشروی آرام

نظریه پیشروی آرام، بر «نفوذ فکری و اخلاقی از طریق مطبوعات، انتشارات، سازمان‌ها، گفتمان، آموزش و سبک زندگی در جامعه مدنی» تأکید دارد. بدین‌ترتیب که در پی تحولات ساختاری از قبیل مهاجرت به خارج یا افزایش شهرنشینی در داخل، تحولات عمیق جمعیتی، رشد سواد سیاسی، توریسم و نیز به واسطه مهارت و فعالیت‌های فراتر از معمول شهروندان فکور، تغییر سهمگینی در درک جامعه صورت گرفته است. در این نظریه، شهروندان فعال از طریق جنبش سازمان‌یافته یا به صورت فردی و نامنظم، به ابراز و تشخیص خود می‌پردازند.

آنها در عین انجام شایسته وظایف اجتماعی، بر مطالبات و حقوق خود تأکید می‌ورزند و به نشر آگاهی و اصالت تمایز همت می‌گمارند.

آصف بیات، به عنوان بانی این نظریه بر آن است که شهروندان مسلمان نمی‌توانند به تغییری دموکراتیک دست یابند مگر اینکه، هنر / مهارت حضور داشته باشند. این نیرو و مهارت است که سبب می‌شود اراده جمعی، به رغم تمام محدودیت‌های محیطی، محقق شود، هر آنچه بالقوه است، به فعل آید، عرصه‌های جدیدی کشف شود که در آن شهروندان خود را ببینند، بشنوند، احساس کنند و به واقعیت بدل نمایند. رژیم‌های اقتدارگرای عرب شاید بتوانند جنبش‌های سازمان‌یافته و مقاومت جمعی را سرکوب و ساکت کنند، اما نمی‌توانند تمام جامعه را - تمام مردم عادی در زندگی روزمره‌شان را - حفظ کنند (Bayat, 2010: 55).

برای تحقق‌بخشیدن به پیشروی آرام، هر شهروند فعال در محیط محصور خود به کانون و نیروی تغییر تبدیل می‌شود. به گفته بیات، «وجود رژیم اقتدارگرای عرب نباید مانع به وجود آمدن رمان‌های بی‌نظیر، صنایع دستی زیبا، نواغ ریاضی، ورزشکاران جهانی، معلمان متعهد یا صنعت فیلم‌سازی جهانی شود» (بیات، ۱۳۶۹: ۶۴). در این راهبرد، جامعه از طریق فعالیت‌های زندگی روزمره، ارزش‌های خود را متعهدانه طرح می‌کند، به سهولت تسلیم ارزش‌های تحمیلی نمی‌شود، از نخبگان جلو می‌افتد و در عمل، حاکمیت را محاصره مدنی می‌کند؛ یعنی حاکمیت روزی به خود می‌آید که در کمند شهروندانی است که با تعهد فعال به سبک زندگی خود عملاً دستورات و فرمان‌های حکام را خنثی، بی‌اثر و پرهزینه ساخته‌اند و فرمانبران، نه به حکم رضایت و اقناع که به حکم اجبار عریان، از آن دستورات اطاعت می‌کنند. بنابراین، هنر یا مهارت حضور شهروندان فعال با سست کردن هنجارها، قوانین و نهادهای بازتولیدکننده قدرت حاکم، ضمن مقابله با سیاسی‌شدن جامعه و سرریز حکومت به بدنه اجتماع، حکومت و دولت را اجتماعی می‌نماید و حکمرانی یا توانایی دولت برای حکومت‌کردن، در عمل بدون اثر می‌گردد.

ماهیت و گستره پیشروی آرام جامعه در زمین دولت، به گونه‌ای است که در آن، همه افراد و اقشار جامعه می‌توانند منشاء اثر و مرجع تحول باشند. بیات این تلاش جمعی افراد

غیرسازمان‌یافته را ناجنبش^۱ نام نهاده است که بدون نفی اهمیت و اولویت جنبش‌های متشکل اجتماعی، می‌تواند جامعه را تا فرارسیدن لحظه موعود، مصمم و تحول‌خواه نگه دارد و از خرید آنها از سوی حکومت جلوگیری کند. تولید فرهنگی یا ایجاد واقعیت‌های اجتماعی جدید از قبیل متمایز بودن، فضیلت تفاوت، شکل‌دادن به طرز فکر، زیستن و رفتار جدید، اصلی‌ترین کارویژه ناجنبش‌هاست که از رهگذر آن، خواست‌های جامعه را عمومیت داده و حکام را مجبور می‌سازند وضع جدید را به رسمیت بشناسند. از نگاه بیات، مشخص‌ترین مصداق نظریه پیشروی آرام، اخوان‌المسلمین - به ویژه حزب الوسط و آزادی و عدالت - است که به منظور تحت فشار قراردادن حکومت سکولار و وابسته حسنی مبارک، به جامعه روی آورد و با سازماندهی جامعه - از طریق آموزش دانش‌آموزان، قضات، ارتش، پرستاران و کادر درمانی - حکومت را وادار کرد از رفتار لیبرالی و مسلک غیردینی اجتناب نماید، فیلم‌های غیراسلامی را توقیف کند و برخی نویسندگان ضددینی و سکولار را تحت تعقیب قرار دهد. اخوان‌المسلمین از لحاظ کشورداری، عملاً تهی‌دست بود، اما موفق شد نظام ارزشی، هنجارها، رفتارها، نمادها و گفتمان بدیلی را ساخته و پرداخته نماید و در نتیجه، کلیت دستگاه حکومت را به چالش گیرد. اخوان‌المسلمین در عمر هشتادساله خود، به واسطه همین کار سازمانی عمیق در جامعه مدنی، توانست تمام فراز و نشیب‌ها را پشت سر نهاده و در قامت آلترناتیوی تمام‌عیار برای حکومت سکولار مبارک ظاهر شود.

نظریه پیشروی آرام بر انحلال تدریجی حکومت‌داری^۲ در جامعه دلالت دارد. حاملان اصلی نظریه پیشروی آرام، شهروندان فعال هستند. کارویژه‌های این شهروندان فعال عبارتند از: عالی‌بودن در مشاغل متعارف در عین تعهد فعال به حضور در عرصه‌های عمومی، فعالیت‌های فراتر از معمول، ابداع عرصه‌های نوین خودابرازی^۳، نفی ارزش‌های رسمی حکومت اقتدارگرا و بالاخره، تبادل آرا و اطلاعات با هدف تغییر درک عمومی. عرصه فعالیت این حاملان، همه حوزه‌ها - از ورزش تا خانواده و خیابان - را در برمی‌گیرد. برای مثال، فعالان محیط زیست، حقوق بشر، اقلیت‌های دینی/ مذهبی، سازمان‌های غیردولتی، دانشگاهیان، هنرمندان، فرهنگیان

1 . non movement

2 . governmentality

3 . self expression

و اهل مطبوعات، همگی نیروهای پشتناز و هوادار راهبرد پیشروی آرام به شمار می‌آیند. رویکرد یا آهنگ حرکت حاملان پیشروی آرام نیز عبور از اسلام‌گرایی و به طور کلی، ایدئولوژی است. به عبارت واضح‌تر، نیروهای تشکیل‌دهنده این گفتمان در پی تغییر رفتار جامعه برای تغییر ساختار دولت است و نه عرضه تحلیلی انحصارگرا^۱، حداکثری، طردکننده و خصمانه از اسلام. در نظریه پیشروی آرام، اسلام حذف و طرد نمی‌شود بلکه به نحوی با مفاهیم پایه‌ای چون حق بشر، کثرت‌گرایی، آینده، آزادی، مدرنیته و حقوق زنان و اقلیت‌ها آشتی داده می‌شود. به تعبیر بیات، حرکت‌های اخیر جهان عرب، آشکارا پسااسلام‌گرا هستند (رزمی، ۱۳۸۹: ۱) و در شرایطی ظهور یافته‌اند که اسلام‌گرایی آن انرژی اولیه، جذابیت و انرژی خود را حتی در نزد هواداران پر و پا قرص خود از کف داده است. در چنین وضعیتی، پروژه‌ای که پیگیری می‌شود این است که اسلام به مفاهیم و سیاست‌هایی چون ایدئولوژی جهادی، انحصارطلبی، تعصب، خشونت، تکلیف، فردمحوری، متن‌محوری، آزادی‌ستیزی و ضدیت با برابری و حقوق بشر فرو کاسته نشود و در عوض، «تلاش آگاهانه و عمیقی صورت پذیرد تا در پرتو و در نتیجه آن، جایگاه والای اسلام در قالب نوعی استراتژی مدرن محافظت شود» (بیات، ۱۳۹۰: ۶۵).

دقت و تأمل در مفروضات و راهبردهای نظریه پیشروی آرام، نشان می‌دهد این نظریه حداقل یک یافته کلیدی دارد که در قالب پارادایم اصطلاحاً سایبری امروز گرانقدر است و آن اینکه، جامعه می‌تواند با همین ابزارهایی که در اختیار دارد، پروژه اجتماعی کردن سیاست را پیش ببرد و با تولید فرهنگی شایسته، مانع پلیسی شدن جامعه شود. در عین حال، این نظریه، در توضیح ماهیت و آهنگ تغییر اخیر در جهان عرب، حاوی ابهامات و نقص‌های مهمی است. اولاً، این نظریه پسینی است و از قابلیت پیش‌بینی محدودی برخوردار است. به عبارت دیگر، ناظر بر شرح وضعیت کشورهای است که در آنها تغییر رژیم، بنا به هر دلیلی، حادث شده و نمی‌توان با استناد به این نظریه، زمان، مکان و شدت تغییر در دیگر کشورها را تخمین زد. ثانیاً، نظریه پیشروی آرام بر این فرضیه بنا شده که بین دولت‌ها و جامعه، گسست عینی و فعالی وجود دارد و جامعه می‌تواند هویت و منفعت خود را فرو گذاشته، به مبارزه‌ای نفس‌گیر

1 . exclusive

علیه دولت پردازد (Williams, 2008: 62). نباید فراموش کرد که در بسیاری از کشورهای جهان سوم، به ویژه در خاورمیانه، مرزهای دولت و جامعه، به شدت درهم تنیده‌اند و ترسیم آنها به سادگی میسر نیست. بسیاری از اقشار جامعه - حتی طبقه متوسط - منافع مشترکی با دولت دارند و به راحتی حاضر و قادر به بریدن از دولت نیستند (Touraine, 2007: 150). شهروندان فعالی که آصف بیات از آنها سخن می‌گوید، عمدتاً در دستگاه‌های دولتی شاغلند، زیرا بخش خصوصی یا غیردولتی کارآمد وجود ندارد. بالاخره اینکه، بیات دولت را تماشاگری منفعل و تنبل می‌شمارد که مقهور حضور و مهارت شهروندانی است که به صورت پراکنده و نیز سازمان‌یافته در پی نافرمانی هستند. بسیاری از دولت‌های مورد نظر آصف بیات، اتفاقاً به خاطر نگرانی از جانب جامعه و با استفاده از منابع مناسبی که در اختیار دارند، به مهندسی جامعه مبادرت می‌ورزند. این قبیل دولت‌ها، با شناسایی کانون‌های تراکم مقاومت، جامعه را تصرف، سرکوب و مهندسی می‌کنند تا مقاومت، تمرد و خیزش را پرهزینه سازند. طبق توضیح آصف بیات، «نظریه پیشروی آرام در درجه نخست توضیح‌دهنده منطق عمل گروه‌های عظیمی از جامعه - نظیر فرودستان شهری، جوانان و یا زنان - است که متشکل نیستند. سازمان صنفی، سیاسی یا رهبری ندارند، ولی با عملکردهای آرام و بی‌سروصدا در جهت خواست اساسی‌شان در بستر زندگی روزمره حرکت می‌کنند و آرام آرام به پیش می‌روند. برای مثال، تهیدستان شهری، زمینی را به طور غیرقانونی تصاحب می‌کنند و یا روی زمینی خارج از محدوده و به طور غیرقانونی و غیررسمی سرپناهی درست می‌کنند، بعد سعی می‌کنند برق را از دکل‌های بالای سر وصل کنند، لوله‌کشی آب ایجاد کنند، ارتباط تلفنی و مانند آن برقرار نمایند و در طول سال‌ها، آرام آرام مجتمع‌های زیستی در نقاط مختلف شهر به وجود بیاورند. چنین تمثیلی را می‌توان در مورد زنان که خواهان حقوق برابر با مردان هستند و یا جوانان که خواهان سبک زندگی جوانی هستند، تعمیم داد. مجموعه این نوع عملکردهای روزمره، آرام و ساده را که در نهایت، به تحول بزرگ‌تر منجر می‌شوند، من ناچنبش نامیده‌ام. ناچنبش‌ها، ضرورتاً به دنبال تغییر رژیم نیستند، بلکه هدف‌شان استقرار ثرم و هنجارهای بدیلی است که متضمن زندگی مورد قبول برای شهروندان باشد. زمانی که حاکمیت برخورد خشنی با ناچنبش در پیش می‌گیرد، عملاً آنها را وارد مبارزه سیاسی می‌کند» (بیات، ۱۳۹۰: ۶۴).

فرض نظریه فوق این است که حاشیه‌نشین‌ها نیروهای بالقوه‌ای هستند که به هنگام ضرورت به برانداز تبدیل می‌شوند. این فرض حداقل به دو دلیل ناصحیح و غیرقابل تعمیم است. اولاً، در بسیاری مواقع، حامیان دولت همین حاشیه‌نشین‌ها هستند و اتفاقاً اعطای امتیازات قطره‌ای به آنان، آنها را به حامیان وفادار دولت بدل می‌نماید.

ثانیاً، آیا آن ارزش‌های دموکراتیکی که در نظریه پیشروی آرام مطرح است، حاملان معینی دارد یا همگان [از طبقه متوسط شهری با سبک زندگی متمایز گرفته تا حاشیه‌نشین‌ها و ساکنان حلبی‌آبادها] می‌توانند حامل و مدافع آن باشند. به نظر می‌رسد دولت آن اندازه منفعل و مستأصل نیست که برای ساکت و ساقط کردن آن، طبقات مختلف جامعه بتوانند با خاستگاه‌های گوناگون با همدیگر به اجماع برسند.

نکته نهایی اینکه، اصل نافرمانی مدنی، نمونه موفق‌ی در کشورهای جهان سوم ندارد و مقابله مدنی با دولت اقتدارگرا، بیش و پیش از آنکه به زوال دولت منتهی شود، انرژی، جاذبه و انسجام معترضین را کاهش می‌دهد. واقعیت این است که در کشورهای عربی مورد مطالعه، مقاومت مدنی چشمگیری که منجر به تغییر شود، وجود نداشت. فقط معدود فعالیت‌های غیردولتی و درون‌گروهی در بین اخوان‌المسلمین و هوادارانش وجود داشت که اتفاقاً آنها هم شروع‌کننده انقلاب نبودند و بعدها به میدان تحریر وارد شدند. آنچه در تونس هم رخ داد (خودکشی بوعزیزی)، اساساً مدنی نبود، بلکه انفجار خشم ناشی از احساس فقر و بی‌حرمتی بود. ماجرای قیام در لیبی، یمن، بحرین و سوریه هم تفاوتی ماهوی با نظریه پیشروی آرام دارد. اصلی‌ترین ره‌آورد این نظریه، همانگونه که گفته شد، توجه به وجه اجتماعی شدن یا اجتماعی کردن سیاست است که می‌تواند عرصه‌ای رهایی‌بخش برای شهروندانی باشد که از جانب دولت، «غیر» تلقی می‌شوند و در معرض تهدید و تعقیب هستند.

۴. نظریه موج چهارم دموکراسی

چهارمین دیدگاهی که در شرح ماهیت و آهنگ تغییر در جهان عرب مطرح شده، «موج چهارم دموکراسی» است. این نظریه در امتداد نظریه ساموئل هانتینگتن است که معتقد بود طی ۱۴۶ سال، یعنی از سال ۱۸۲۸ تا ۱۹۷۴، سه موج مهم دموکراسی تجربه شده است. موج اول

دموکراسی، حدود یک قرن به طول انجامید و ریشه در انقلاب‌های آمریکا و فرانسه داشت. طی این دوران (۱۸۲۸-۱۹۲۶)، نهادها و رویه‌های دموکراتیک نظیر پارلمان منتخب، حق رأی و تضمین حق مالکیت در حدود ۲۹ کشور دنیا بنیان نهاده شد. از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۳، یعنی آغاز شکست هیتلر و هوادارانش از متفقین، شاهد موج برگشت بودیم که طی آن، دموکراسی‌خواهی به عقب می‌نشیند، اما از سال ۱۹۴۳ تا دو دهه پس از آن (۱۹۶۲)، شاهد ظهور موج دوم دموکراسی هستیم که در جریان آن، هفت کشور دیگر به بلوک کشورهای دموکراتیک افزوده می‌شوند و تعداد کشورهای دموکراتیک جهان به عدد ۳۶ می‌رسد. کشورهای آلمان (غربی)، ایتالیا، ژاپن، کره جنوبی، ترکیه، یونان و اتریش، طی همین مقطع، مکانیسم دموکراتیک را پذیرا شدند. از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۴، به دلیل ضعف بنیادهای اجتماعی دموکراسی، نظامیان در بسیاری از کشورها به یگانه بازیگر عرصه سیاسی بدل شدند و پیشروی نیروهای دموکراسی‌خواه از سوی دولت‌های اقتدارگرا سد شد. از سال ۱۹۷۴ تا سال ۱۹۹۱، در مدت فقط ۱۵ سال، در ۳۰ کشور جهان، رژیم‌های دموکراتیک جایگزین حکومت‌های اقتدارگرا شدند. این موج دموکراتیک، ابتدا از جنوب اروپا برخاست و پس از وقوع کودتای نظامیان به دیکتاتوری ۴۸ ساله (۱۳۲۶ تا ۱۹۷۴) اقتدارگرایان خاتمه داده شد. به فاصله اندکی، ۳۰ کشور در آمریکای لاتین، آسیا و اروپای شرقی رو به سوی دموکراسی آوردند (هانتینگتن، ۱۳۷۳: ۴۴).

نویسندگان و نظریه‌پردازانی چون فرانسیس فوکویاما، آدام راتفلد^۱ و رابرت کی‌گان^۲ بر مبنای دیدگاه هانتینگتن، نظریه گسترش دموکراسی را توضیح‌دهنده می‌شمارند و معتقدند جهان عرب به خاطر موقعیت سیاسی، فرهنگی و دینی خود، چندین حکومت اقتدارگرا را در خود جای داده و بهار عرب، در واقع، تجلی چهارمین برگ از دفتر دموکراسی جهان‌شمول است که از سوی هانتینگتن ارائه شده بود. هانتینگتن، ایده موج سوم دموکراسی را در سال ۱۹۹۱ و در کتاب «موج سوم دموکراسی در انتهای قرن بیستم» را مطرح و در سال ۱۹۹۹، بر قابلیت توضیح‌دهنده آن تأکید نمود. او پذیرش دموکراسی از سوی دولت‌های بیشتر را نویدبخش گسترش صلح تلقی نمود و بر «نظریه صلح دموکراتیک» و اینکه، به دلیل

1 . A. Rotfeld

2 . R. Kigan

سازوکارهای قانونی داخلی (تفکیک قوا)، اخلاقی (برابر و شریف بودن انسان‌ها) و اقتصادی (زیانبار بودن جنگ در حوزه تجارت و تولید)، وارد جنگ با همدیگر نمی‌شوند، عمیقاً باور دارد. هانتینگتن در سال ۱۹۹۹، در مقاله‌ای با عنوان «فرهنگ، قدرت و دموکراسی»، تصریح نمود:

«من بر این باورم که نظریه صلح دموکراتیک به لحاظ تاریخی معتبر است. به جز چند مورد حاشیه‌ای مبهم، دموکراسی‌ها با یکدیگر نجنگیده‌اند. این می‌توانسته است به این علت باشد که تا اواخر قرن بیستم، دموکراسی‌های کمی وجود داشتند که فرصت چندانی برای جنگ با یکدیگر نیافتند. من معتقدم که دلایل نهادی و ایدئولوژیک خوبی در سرشت دموکراسی وجود دارد که نظریه صلح دموکراتیک را تبیین و توجیه می‌کند.» (هانتینگتن، ۱۳۸۳: ۵۳).

از نگاه هانتینگتن، گذر به موج سوم دموکراسی معلول پنج عامل عمده زیر بود: یک. عمیق‌تر شدن دشواری‌های مشروعیت نظام‌های اقتدارگرا در جهانی که ارزش‌های دموکراتیک به شدت مورد قبول واقع شده است، نیاز و اتکای آن رژیم‌ها به فراهم‌آوردن مشروعیت اجرایی^۱ و بی‌اعتبار شدن آن بر اثر شکست‌های نظامی، ناکامی‌های اقتصادی و بحران‌های نفتی ۴-۱۹۷۳ و ۷۹-۱۹۷۸.

دو. رشد اقتصادی غیرمنتظره در سطح جهانی در دهه ۱۹۶۰، که موجب رشد شهرنشینی، آموزش، سواد، مهاجرت و طبقه متوسط در شماری از کشورها شد.

سه. پیدایش تغییرات شگرف در عقاید و فعالیت‌های کلیسای کاتولیک که در دومین شورای واتیکان در ۵-۱۹۶۳ تجلی یافت و کلیساهای ملی به مخالفت با اقتدارگرایان و هواداری از اصلاحات سیاسی-اقتصادی پرداختند.

چهار. تغییرات در سطح بین‌المللی، نظیر تصمیم اتحادیه اروپا به افزایش شمار اعضای خود، توجه آمریکا به مبحث حقوق بشر و دموکراسی در سایر کشورها و نیز تغییر نگاه گورباچوف در دهه ۱۹۸۰.

پنج. تسلسل یا نمایش تأثیرات گذرهای نخستین به دموکراسی در موج سوم که زمینه‌ها را برای تغییر رژیم در کشورهای دیگر مهیا ساخت و وسایل ارتباط جمعی بر وزن و نقش آن تغییرات افزودند (هانتینگتن، ۱۳۷۳: ۴-۵۳).

عوامل پنج‌گانه فوق به عنوان عوامل کلان، تمهیدات لازم برای فروپاشی اقتدارگرایی را فراهم ساختند، اما آن عوامل کلان در کشورهایی موجب دموکراسی شدند که عوامل و زمینه‌های تسهیل و تسریع‌کننده زیر وجود داشتند:

- اقتصاد بازار، رشد اقتصادی و مدرن‌بودن جامعه
- بورژوازی قدرتمند و طبقه متوسط نیرومند
- سطح بالای سواد و آموزش و جریان بحث و مناظره سیاسی، به عنوان مقدمه مشارکت سیاسی

- وجود ساختارهای دموکراتیک قدرتمند بین گروه‌های اجتماعی
- علاقه رهبران سیاسی به دموکراسی و برابری جستن با کشورهای دموکراتیک
- سنت‌های احترام به قانون، مصالحه و مدارا
- تضادها و ناسازگاری‌های قومی، نژادی و دینی
- اتفاق نظر داشتن در ارزش‌های سیاسی و اجتماعی

هانتینگتن در طرح ضرورت و مطلوبیت دموکراسی تنها نبود. آدام راتفلد و رابرت کی‌گان هم دموکراسی را بهترین نظام سیاسی و پیشبری پروژه دموکراتیزاسیون را اصلی‌ترین مأثوریت بلوک‌های دموکراتیک، به ویژه ایالات متحده آمریکا می‌شمارند. کی‌گان در بیان بلندپروازانه‌ای تصریح می‌کند که «گسترش دموکراسی در سال‌های پس از جنگ سرد، معلول هژمونی خیرخواهانه آمریکاست که با ابزار بی‌نظیر ایده‌الیسم دموکراتیک به ایجاد انقلاب دموکراتیک جهانی کمک کرد و انقلاب دموکراتیک جهانی به نوبه خود، سبب تقویت قوام هژمونی آمریکا شد» (کی‌گان، ۱۳۸۳: ۲۰۳).

آدام راتفلد نیز با فرض اینکه دموکراسی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است، نقش جامعه بین‌المللی را با محوریت آمریکا ترجیح می‌دهد و صلح و امنیت بین‌المللی را در گرو اصل جدیداً برجسته همبستگی بین‌المللی می‌داند تا در پرتو آن، بتوان ضمن مدیریت اقبال به

دموکراتیزه‌شدن و حقوق بشر، نوعی چهارچوب بین‌المللی و چندجانبه برای مقابله با جهانی‌شدن بی‌مهابا و تکروری و تجزیه کشورها طراحی نمود (راتفلد، ۱۳۸۳: ۱۷۹).

در حالی که تحلیل هانتینگتن، زمینه‌های اجتماعی-سیاسی تغییر در جهان عرب را به خوبی توجیه می‌کند، دیدگاه کی‌گان، حداکثر توجیه‌کننده اقدام یک‌جانبه آمریکا در عراق است و نگرش راتفلد، تمهیدی نظری بر مداخله ناتو برای براندازی حکومت معمر قذافی در لیبی است. این نظریه‌ها به شدت قابل نقد هستند. اینکه ملاک دموکراتیک‌شدن چیست و آیا ارزش‌های انسانی فقط در فرم دموکراتیک جمع شده‌اند یا نه، قابل مناقشه‌اند، اما پیش از آن لازم است به ایده متفکری دیگر از همین رهیافت هم اشاره‌ای داشته باشیم. فرانسیس فوکویاما، در سال ۲۰۱۱، از گسترش دموکراسی به صفحات عربی خاورمیانه سخن گفت و فروپاشی حکومت‌های اقتدارگرا را حتمی دانست، اما او مایه و پایه نظری این اظهارات را حدود دو دهه پیش و در کتاب «فرجام تاریخ و آخرین انسان» بنیان نهاده بود. فوکویاما در آن کتاب، بر خلاف هانتینگتن، کی‌گان و راتفلد که به استقرای تحولات عینی و استنتاج نظری پرداخته‌اند، با تلفیق فلسفه سیاسی افلاطون و هگل با جامعه‌شناسی تاریخی و آینده‌شناسی، نخستین و کلیدی‌ترین دغدغه آدمی را، شناسایی می‌نامد. فوکویاما مفهوم تیموس (به معنای شور، تهور و یا تمنا) را از افلاطون وام می‌گیرد. از دید افلاطون، انسان زمانی زندگی خوب و عادلانه دارد که بین سه نیروی وجودی‌اش، یعنی روح، عقل و تیموس، تعادلی وجود داشته باشد. این بدان معناست که مهار تیموس یا تمنا به دست عقل باشد، اما بعضاً تیموس یا تمنا (شور، عشق، تهور) نیاز دارد عقل را وادار کند به جای اطاعت صرف از احکام منطق، مطابق شرف، عدالت و درستی عمل کند.

طبق تفسیر فوکویاما از این گزاره افلاطونی-هگلی، انسان‌ها به واسطه داشتن تهور و شهامت، به کرامت، شرافت و احترام خود اعتقاد دارند و از دیگران هم انتظار دارند این موقعیت را به رسمیت بشناسند. هگل این کرامت ذاتی و نیاز به شناسایی آن از سوی دیگران را خاص انسان می‌شمارد و معتقد است این شناسایی به قدری برای انسان مهم است که حاضر است جان خود را به خاطر شناسایی به خطر اندازد. فوکویاما، اکنون و از پی صدها سال، بر آن است که نظام

لیبرال دموکراسی، بهترین بستر سیاسی است که در آن، همه مردان و زنان می‌توانند به شناسایی راستین خود دست یابند (گریفیس، ۱۳۸۸: ۷۱۲).

طبق ادعای فوکویاما، «نظام‌های دموکراتیک توانسته‌اند جدال خدایگان و بنده (به مثابه موتور محرکه تاریخ در فلسفه هگل) را به نحوی سامان دهند که کشمکش بین آن دو به پایان رسیده است. لیبرالیسم با تبدیل سیاست به اقتصاد، جهان اشراف سالارانه خدایگان را آرام و سیاست‌زدایی می‌کند. لیبرالیسم شور یا تیموس خدایگانی نخستین انسان را تسکین می‌بخشد و به جای آن تیموس بنده‌وار واپسین انسان را قرار می‌دهد. به جای برتری و سلطه، جامعه برای برابری می‌کوشد. آنان که هنوز جویای برتری‌اند، می‌توانند برای تخلیه این تمنا همچون سرمایه‌داران به جستجوی ثروت بپردازند» (گریفیس، ۱۳۸۸: ۷۳۰).

مدعیات فوکویاما، به رغم نقدهای گوناگون در مورد شیوه نگرش و استنتاج او از فلسفه سیاسی افلاطون و هگل، در بحث مقاله حاضر، حداقل از دو جنبه اهمیت والایی دارد. اول اینکه، به عقیده وی، انسان‌ها فقط به رشد سریع اقتصادی نمی‌اندیشند و مایل‌اند کرامت انسانی‌شان بیش از همه از سوی حکومت متبوعشان، به رسمیت شناخته شود. دوم اینکه، تجلی سیاسی شناسایی کرامت انسان در جهان معاصر (و به گفته فوکویاما در بقیه تاریخ)، نظام دموکراتیک است که به حکم قانون، اجازه نقض حقوق (مادی - فرامادی) انسان را ندارد.

بنابراین، مطابق نظریه موج چهارم دموکراسی، خیزش مردم علیه رژیم‌های اقتدارگرا در کشورهای تونس، لیبی، مصر، بحرین، یمن و سوریه، دارای ماهیتی دموکراتیک است و انقلابیون، خواهان خاتمه نفی، انکار و دست‌کاری هویت‌شان از سوی حکام غیر پاسخگو بوده‌اند. ادله‌ها و قرینه‌های مهمی در قیام‌های عربی دیده می‌شود که مویده موج چهارم دموکراسی است: «حاملان و بدنه اصلی جنبش‌ها، جوانان تحصیل‌کرده‌ای بودند که خواهان تقسیم قدرت و ثروت و پایان‌دادن به حکومت غیرپاسخگو و مادام‌العمر بودند، معترضین به شدت در پی احیای وجهه انسانی خود و پرستیژ کشورشان هستند و حکومت فردی، دودمانی و دست‌نشانده را در شأن خود نمی‌بینند. عمده شعارهای معترضین معطوف به تضمین آزادی، برابری فرصت‌ها، استقلال، حقوق بشر و هویت بود و مطالبات غیردموکراتیک، به رغم اهمیتی که داشتند، در لفافه و به صورت تلویحی بیان شده‌اند» (Fakhro and Hokayem, 2011: 21).

با این وصف، نظریه موج چهارم دموکراسی از جهات مختلفی در تحلیل وضع جاری و تخمین جهت آتی انقلاب‌های عربی قاصر است. یکی از مهمترین این موارد، سوءظن به رویه لیبرال دموکراسی در احیای حقوق از دست رفته است. پیشگامان لیبرال دموکراسی در نزد معترضین و انقلابیون، وجهه قابل دفاع و اعتبار موجهی ندارند. حکومت‌های منفوری که در خیزش‌های اخیر عربی مورد اعتراض هستند، عمدتاً مشی سکولار، رویکرد مدرن و نگاهی مثبت به قدرت‌های غربی داشته‌اند. حکومت زین‌العابدین بن علی در تونس، حسنی مبارک در مصر، معمر قذافی در لیبی، علی عبدالله صالح در یمن، آل خلیفه در بحرین و حتی بشار اسد در سوریه، همگی حکومت‌هایی سکولار بوده و هستند که غرب بنا به ملاحظات استراتژیک، به اقتدارگرماندن آنها رضایت داده و هیچ وقت، به صورت جدی دموکراتیک کردن آنها را در دستور کار خود قرار نداده بود. ناسیونالیسم و سکولاریسم که وجه مشترک همه این حکومت‌هاست، هر دو فراورده‌ای مدرن‌اند و خاصیت‌های غربی دارند و به نظر می‌رسد، خیزش مردم با هدف احیای کرامت است و در حال حاضر، این هدف در قالب مشی دموکراتیک بیشتر از دیگر قالب‌ها قابل حصول است. چنین نگاهی، البته به معنای اشتیاق به لیبرال دموکراسی، به مثابه واپسین ایدئولوژی تاریخ نمی‌باشد.

۵. احیای هویت دینی

همه کشورهایی که در سال ۲۰۱۱ دستخوش تحول شدند، مسلمان هستند و دین رسمی آنها اسلام است. اسلام، هم در فقه اهل سنت و هم فقه شیعی، یگانه دینی است که به تعبیر مرحوم حمید عنایت (۱۳۷۷: ۴۰۸) در معادشناسی (چیستی خدا و آفرینش انسان در کیهان)، شریعت (رفتار انسان با خدا و با انسان‌های دیگر) و فرهنگ (آفریده‌های نیروی اندیشه و ذوق سرآمدان یک دین در خلال روزگاران)، مواضع متقن و عمیقی دارد. در این دین، هم رستگاری آن‌جهانی اهمیت وافری دارد و هم خردورزی و کوشش این‌جهانی. علاوه بر این، در دین اسلام، هم کتاب قرآن، هم پیامبر (نبی) و هم حدید، وسایل تبلیغی رسالت هستند و در نظام مطلوب اسلام، انسان نه به خاطر معصیت نخستین مطرود است و نه سعادت او از اکنون تضمین. در این دین، اعتدال و جامع‌نگری موج می‌زند. «دین اسلام در نخستین روزگاران ظهور، بیشتر دین پیکار و کوشش بود و دغدغه مسلمین تضمین بقای خود از رهگذر

شکست دادن کفار و گسترش دارالاسلام شده بود. پس از آن، نوبت به تثبیت پیروزی‌ها رسید و در پناه امنیت و آبادانی سده‌های میانه، مجالی برای تفحص فلسفی و مباحثه عقلی مهیا گشت که محصول آن، نشر صدها مجلد کتاب نفیس و ارائه مکاتب درخشان در فلسفه، کلام، فقه، عرفان، طب و مابعد الطبیعه به انسان‌های آن اعصار است. در این دوران، پایداری هنر و ادب و فلسفه، استحکام یافت و مسلمانان با نبوغی مثال‌زدنی به برخورد فعالانه (نه منفعلانه) با ملل و نحل دیگر همت گماشتند» (عنایت، ۱۳۷۷: ۴۰۸).

در پی برآمدن تمدن‌های دیگر و زوال علم و تمدن در جهان اسلام، اندیشه در ریشه‌ها و شیوه‌های این انحطاط، دغدغه متفکران شد. عده‌ای دلیل زوال را در «شهری‌گری و تجمل و سستی، ضعف همبستگی، هجوم بیگانگان، غلبه فشریگری و تحجر و اوضاع نامساعد اقلیمی» جستجو کرده‌اند. عده دیگر، درک‌نکردن زبان و قواعد تمدن جدید را عامل انحطاط برشمردند و دسته‌ای دیگر، دسیسه‌های غیرمسلمانان و فترت مسلمین را راز عقب‌ماندگی معرفی نمودند.

برای برون‌رفت از انحطاط نیز اندیشمندان مسلمان (از سید جمال‌الدین اسدآبادی تا امام خمینی^(ره))، راههای گوناگونی پیشنهاد کردند. روی‌آوری به تمدن ایران پیش از اسلام، تمسک به مفاهیم شریعت، همگامی با غرب و بالاخره، تلفیق دموکراتیک این سه روال، از جمله راه‌حل‌های کلانی بودند که برای رهایی از انحطاط پیشنهاد شدند. تجلی سیاسی این افکار را به ترتیب می‌توان در تشکیل نظام ناسیونالیستی، اسلام‌گرایی، غرب‌گرایی و حکومت جمهوری ره‌گیری نمود (رجایی، ۱۳۷۲: ۱۴۵).

مطابق نظریه احیای هویت دینی، زوال و انحطاط جاری، معلول دوری‌جستن از تعالیم و شریعت نورانی اسلام است که برخلاف ادیان دیگر، مجموعه‌ای سترگ و جامع از قوانین رهایی‌بخش را داراست و ضروری است مسلمانان برای اعاده استقلال و تضمین سعادت خود به اسلام متمسک شوند و از اختیار راههای مادی، غیردینی، غربی و زمینی، اجتناب ورزند.

از این منظر، دیری است حکام کشورهای مسلمان با انحراف از شریعت اسلام، سکولاریسم اختیار کرده‌اند و حق الناس را قربانی مصالح شخصی و ملاحظات خانوادگی و خویشاوندی ساخته‌اند. وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی^(ره)، نخستین ثمره مقاومت موفق در قبال الگوهای غربی و به طور کلی، غیرالهی بود که با تشکیل نظام

جمهوری اسلامی تحقق عملی یافت. در پی تأسیس نظام شریعت‌پایه در ایران، قدرت‌های غربی و نیز حکومت‌های سکولار منطقه، سعی در انحراف و انهدام آن ورزیدند، اما این نظام، به رغم همه فشارها و دشواری‌ها، امروز موفق به تکثیر خود شده است. در این نگرش، اولین دغدغه نه توسعه و رفاه مادی که رهایی و راست‌دینی است. مشی این دیدگاه نه خواست نامشروط اکثریت که هدایت ملت بر منوال شریعت است. آنچه در این مشی سبب بیدارسازی امت اسلامی و مسلمانان می‌شود، استقلال (نفی سیل) مثل‌زدنی در کنار پایبندی نظام‌مند و آشکار به تعالیم شریعت است.

مهمترین نقطه قوت این دیدگاه، حضور اسلام به مثابه وجدان سیاسی مسلمانان در کشورهای دستخوش تحول است. به عبارت دیگر، در اکثر کشورهای بحرانی منطقه، قاطبه مردم مسلمان هستند و مهمترین اختلاف، در تعیین و اختیار نوع اسلام (اسلام رادیکال یا اسلام میانه) است، نه بین اسلام و غیر آن. قابلیت سازمان‌دهی رهبران و تشکیلات اسلامی و نیز پیروزی‌های اولیه اسلام‌گرایان در انتخابات تونس و مصر، نشان از آن دارد که مایه و گوهر اصلی خیزش، احیای هویت اسلامی و ابراز آشکار و افتخارآمیز دین‌مداری است. با وجود این، نظریه احیای هویت دینی و به طور کلی، اسلام‌گرانامیدن کل پروژه تغییر در جهان عرب، مجال تبیین و بحث بیشتری را می‌طلبد (Ramazani, 2011: 21).

قاطبه هواداران تغییر در کشورهای عربی، در پی تحقق کرامت انسانی و تدارک استقلال و تضمین آزادی هستند. نه از شعارهای مردم می‌توان برقراری حکومت اسلامی را استنباط نمود و نه از تدابیر تئوریک در این زمینه شواهد متقنی در دست است. آنچه هویداست، این است که مسلمانانِ هواخواه تغییر در کشورهای عربی، اولاً و علی‌الاصول نمی‌توانند مطالباتی غیراسلامی و ضداسلامی داشته باشند. چنین مطالبه‌ای، خود به خود اسلام‌گرایان سلفی را به صحنه می‌خواند و مایه قوت آنهاست. ثانیاً، هواخواهان تغییر در پی احیای دیکتاتوری‌های سکولار نیز نیستند، برای اینکه علیه آن ساختارها بسیج شده‌اند (Al Sharekh, 2011: 52).

به نظر می‌رسد، عمده مطالبات مردم حول محور احیای کرامت و هویت اسلامی، از رهگذر حکم‌رانی کارآمدی است که ضمن نگرهبانی از هویت اسلامی مردم، در استفاده از ارزش‌های مدرنی چون دموکراسی پیشتاز باشد. بنابراین، تجلی چنین دغدغه‌هایی، برآمدن اسلام وسط و

طرد سکولاریسم از یک سو و اسلام‌گرایی رادیکال، از سوی دیگر است. در یک جمله، مطابق این دیدگاه، ماهیت حرکت‌های اخیر جهان عرب، اسلامی و آهنگ آن، دموکراتیک است.

۶. نظریه تعدیل آمریکاستیزی

با اینکه فوکویاما در سال ۱۹۹۲ از پایان ایدئولوژی و جهانگیرشدن لیبرال - دموکراسی سخن گفت، تحولات دو دهه پس از آن، به خصوص در خاورمیانه، نشان داد انگیزه ضدیت با ارزش‌های آمریکایی و به طور کلی آمریکاباوری، بسیار قوی است (Naim, 2002: 29).

برندون اوکانر در مجموعه‌ای دو جلدی پیرامون «پیشینه، عوامل و آهنگ آمریکاستیزی»، نتیجه می‌گیرد که هیچ وقت ستیز آشکار و پرشدت با ارزش‌های آمریکایی، به حد دهه اول قرن ۲۱ نرسیده است (Okane, 2009: 7). از نگاه او، هیچ یک از ارزش‌های آمریکایی نظیر رفاه، آزادی و پذیرش تنوع، در خاورمیانه جایگیر نشده و اکثریت ساکنان این منطقه، آمریکا را فریب‌کار و ارزش‌های آمریکایی را نوعی وسوسه می‌شمارند (اوکانر، ۱۳۸۸: ۱۰۰). اینکه از بین ۱۹ مظنون حمله به برج‌های تجارت جهانی، ۱۵ نفر تبعه کشور عربستان سعودی (متحد پایدار و دیرینه آمریکا) بوده‌اند و هیچ حزب و گروهی حاضر به حمایت از آمریکا نیست، از یک واقعیت بزرگ حکایت دارد و آن اینکه، کارنامه و برنامه آمریکا، حداقل در این منطقه از جهان، قابل توجیه نیست و آمریکا دیگر نه نیروی رهایی‌بخش و عدالت‌خواه، که قدرتی یکجانبه‌گرا و منفعت‌طلب است.

این ذهنیت منفی نسبت به آمریکا، نئومحافظه‌کاران را بدین نتیجه رساند که به جای هم‌سوئی راهبردی با حکام منطقه، کسری آزادی در منطقه را مورد توجه قرار دهند و با حمایت از آموزش همگانی، شهرنشینی، دسترسی به اطلاعات، حقوق زنان و اقلیت‌ها، خاورمیانه جدیدی را پایه‌گذاری کنند. در عین حال، طرح خاورمیانه جدید، با اقبال متحدین منطقه‌ای آمریکا مواجه نشد. حکومت‌های اقتدارگرای منطقه هرگز حاضر نبودند آمریکایی‌ها در متون درسی شهروندان‌شان دست ببرند، برای آنها سازمان‌های غیردولتی راه‌اندازی کنند و از مفاهیم جدیدی نظیر حق شهروندی، دولت مسئول، آزادی زنان، برابری اقلیت‌ها با اکثریت و به طور کلی، دموکراتیک‌شدن سخن بگویند. به همین خاطر، جرج بوش پسر، در دوره دوم

ریاست جمهوری خود، اصرار بر خاورمیانه جدید را به صلاح ندید و اتاق‌های فکر آمریکایی - از هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات - بدین پرسش پرداختند که چگونه می‌توان نفرت از آمریکا را در این منطقه استراتژیک مهار نمود. ضرورت درمان این عارضه، حداقل از دو جهت حیاتی بود. اولاً، قدرت‌های رقیب آمریکا، از چین تا ایران، از این زمینه مساعد به نفع خود استفاده می‌کردند. ثانیاً، آنان که از آمریکا و ارزش‌هایش نفرت داشتند، در قیاس با دهه‌های پیشین، بسیار قدرتمندتر و به تکنولوژی و ایدئولوژی بسیج‌کننده مجهز شده بودند.

هاری کالدور در پژوهشی، پس از بررسی حدود قدرت آمریکا، راز افول این کشور و ارزش‌های آمریکایی را تعهد ویژه و بی‌نظیر این کشور به اسرائیل می‌داند (Held, 2004, chp.8). جان میرشایمر و استیون وایت هم معتقدند حمایت آمریکا از اسرائیل نه توجیه اخلاقی دارد و نه توجیه استراتژیک، بلکه مهمترین دلیل هواداری بی‌مهابای آمریکا از اسرائیل، این است که بدنه کارشناسی، پژوهشی، کاربرداری و تصمیم‌سازی نهادهای مهمی چون کنگره و کاخ سفید، عمدتاً یهودی یا هوادار اسرائیل هستند. این بدنه پر قدرت، بر خلاف نمایندگان کنگره یا شخص رئیس جمهور، پس از مدت محدود دو یا چهار سال، جایگاه خود را ترک نمی‌کنند، بلکه همچنان به ارائه اطلاعات و نظرات کارشناسی خود ادامه می‌دهند و همین امر، آمریکا را وادار می‌نماید از تمام سیاست‌های تجاوزکارانه اسرائیل دفاع و همه اقدامات علیه آن را وتو کند (میرشایمر و وایت، ۱۳۸۸: ۲۱).

از منظر نظریه تعدیل آمریکاستیزی، طرح خاورمیانه جدید طرح مناسبی بود، اما یکجانبه‌گرایی جرج بوش و مهمتر از آن، نارضایتی دوستان منطقه‌ای آمریکا مانع تحقق آن شد. در صورت اجرای این طرح، اسرائیل کارت بازی خود در برابر غرب را از دست می‌داد. اسرائیلی‌ها، طی نیم قرن اخیر همواره اصرار می‌ورزند که یگانه حکومت دموکراتیک خاورمیانه را دارند و زمین‌خوردن اسرائیل، به معنای افول ارزش‌های غرب در این منطقه از جهان است (Zeldin, 1999: 43). علاوه بر اسرائیل، حکومت‌های متحد آمریکا که دهها سال در منطقه حکمرانی مقتدارانه داشتند، هرگز به انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و مکانیسم دموکراتیک در خصوص حقوق بشر و حقوق مخالفین، رضایت نمی‌دادند. استدلال کلاسیک و متعارف

متحدین منطقه‌ای آمریکا این بود که در صورت تضعیف یا سقوط حکومت مرکزی، اسلام‌گرایان افراطی به قدرت رسیده و اسرائیل را هدف قرار خواهند داد.

معمای پیش روی آمریکا، طی دو دهه پس از فروپاشی شوروی این بود که از یک سو، متعهد به هواداری از اسرائیل و متحدین دیکتاتورش در منطقه بود و از سوی دیگر، تداوم چنین سیاستی، قدرت نرم آمریکا را حداقل در این منطقه از جهان مخدوش می‌ساخت. (Crockatt, 2003: 88). نتیجه نفرت از آمریکا، رواج تروریسم بود که منافع و شهروندان آمریکا را هدف می‌گرفت.

بر این اساس، بهار عربی نتیجه درماندگی دولت‌های مرکزی یا احساس تحقیر و حتی دموکراسی‌خواهی از داخل و از پایین نبود، بلکه آمریکایی‌ها برای تعدیل جریان آمریکاستیزی تصمیم گرفتند ضمن مهار قابلیت و محبوبیت اسلام‌گرایان، متحدین اقتدارگرای خود را قربانی کنند. قرائن توضیح‌دهنده این نظریه را می‌توان در گزاره‌های زیر مشاهده نمود:

- مماشات ارتش مصر در مقابل معترضین نمی‌توانست بدون اطلاع و چراغ سبز آمریکا باشد. آمریکا طی سه دهه گذشته، حدود ۵۰ میلیارد دلار به مصر کمک نموده و مصر پس از اسرائیل بزرگترین کمک‌گیرنده از آمریکا بود. اساساً، بدنه فنی و تجهیزاتی ارتش مصر، آمریکایی است. به نظر می‌رسد رضایت ارتش به سقوط حسنی مبارک حاصل توافق بزرگ بین آمریکا- ارتش بوده است تا آمریکا از پشتیبانی حکومت‌های دیکتاتور تبرئه شود (Karavan, 2011:43).

- دیکتاتورهای متحد آمریکا در منطقه، عمدتاً ناکارآمد هم بوده‌اند و به جای توسعه و آبادانی، به رواج تبعیض سیاسی، فقر اقتصادی، کساد، جمود فکری و فساد گسترده مدد رسانده‌اند. از نگاه آمریکا، توسعه فقر موجب اشتیاق به خشونت و ترور می‌شود و سازمان‌های مخالف آمریکا به سهولت می‌توانند از بین این فقرا نیرو بگیرند و با آمریکا بجنگند.

- برخلاف تصور اولین، دیکتاتورهای دوست آمریکا نتوانسته‌اند از موجودیت اسرائیل دفاع نموده و وجهه اسرائیل را بهبود بخشند، بلکه در پناه وابستگی آنها به آمریکا، مخالفین آمریکا و اسرائیل، قدرت بیشتری یافته‌اند و «هیولای اسلام‌گرایی» بیش از آنکه واقعیت داشته باشد، توجیهی برای تداوم حکمرانی دیکتاتورها بوده است (Katzenstein, 2007: Introduction).

بنابراین، تغییر در جهان عرب نه پروژه‌ای هم‌سنگ «طرح خاورمیانه جدید» یا انقلاب‌های رنگی در جمهوری‌های شوروی سابق است که به خواست جرج بوش پسر مطرح و بلافاصله با شکست مواجه شد و نه حرکتی بر ضد آمریکا و ارزش‌های آمریکایی است، بلکه آمریکایی‌ها با ملاحظه نوعی مطالبات انباشته در اعماق جامعه عرب، به تغییر قابل‌مهارتی رضایت دادند تا از این رهگذر، اولاً از اتهام هم‌سویی با دیکتاتورهای دست‌نشانده و غارتگر تبرئه شوند (Lynch, 2011: 36) و ثانیاً مانع تبدیل اسلام‌گرایان به نیروی خفته و رهایی‌بخش شوند، بلکه زمینه دموکراتیک به نحوی مهیا گشت تا اسلام‌گرایان به جای طرح شعارهای سنگین و ضدیت شدید با غرب و آمریکا، شانس و برنامه خود را از طریق صندوق‌های رأی و فعالیت‌های شفاف، به داوری مردم بگذارند.

گفتنی است این نظریه حاوی نکته‌ها و شواهد ارزشمندی است که به سادگی نمی‌توان علیه آن استدلال کرد. اینکه آمریکا در جستجوی راهی برای رهایی از آمریکاستیزی فزاینده بود و اینکه معترضین در پایتخت‌های عربی شعارهای ضدآمریکایی سر نمی‌دهند، واقعیت است، اما این نظریه، به رغم همه قوتی که دارد، اعتراض را مقوله‌ای ساختنی و وارداتی می‌شمارد و درک و شعور معترضین را دست کم می‌گیرد. به نظر می‌رسد در بهار عرب، به ویژه در تحولات مصر، آمریکایی‌ها از تجربه ایران در سال ۱۳۵۷ درس‌های مناسبی گرفتند، آنان به جای مواجهه‌نمودن ارتش و پلیس مصر با معترضین، عبور از مبارک و تغییر رژیم را در اولویت قرار دادند. دلیل این امر آن است که قدرت و قابلیت ارتش، در معادلات آتی نظیر انتخابات و مقابله با حرکت‌های تروریستی در مرز اسرائیل، تعیین‌کننده است. علاوه بر آن، این نظریه حاوی یک گره دیگر هم هست و آن اینکه، آمریکایی‌ها به عنوان مهمترین متحد جهانی اسرائیل به خوبی واقفند که جانشین حسنی مبارک، هرکس و گروهی که باشد، نمی‌تواند به اندازه حسنی مبارک نگهبان منافع آمریکا و امنیت اسرائیل باشد. تجربه نشان می‌دهد حکومت‌های دموکراتیک با سهولت و مشروعیت بیشتری می‌توانند اسرائیل را منفعل نمایند (Lynch, 2011: 38). طی نیم قرن اخیر، دیکتاتورهای خاورمیانه هیچ جنگ پیروزی را علیه اسرائیل فرماندهی نکرده‌اند. از این رو، رضایت آمریکا به تغییر رژیم و سازوکارهای دموکراتیک در جهان عرب، باز هم حامل نوعی تناقض خواهد شد؛ بدین مضمون که سازوکار

دموکراتیک می‌تواند آمریکاستیزی درازآهنگ و فزاینده را تعدیل کند، اما از سوی دیگر، سبب می‌شود کشورهای همسایه اسرائیل تحت حکمرانی اسلام‌گرایانی باشند که اعتراض و اقدام‌شان علیه اسرائیل، حرکتی تروریستی و زیرزمینی نیست، بلکه مدرن و مشروع است.

۷. نظریه دیگر: حکمرانی آناکرونیستی

حکمرانی آناکرونیستی^۱ به شیوه‌ای از مملکت‌داری گفته می‌شود که نسبت به ترتیبات تاریخی و ادراک و بافتار زمانه خود، دچار تأخر است. آناکرونیسم ریشه در ادبیات یونان باستان دارد و از دو واژه^۲ (به معنی عقب‌بودن، جلو‌تر بودن، فرا یا فرو‌تر بودن و به طور کلی، ناهم‌زمان)^۳ و به معنای زمان تشکیل شده است. این ناهم‌زمانی با ترتیبات و روال جاری زمانه، می‌تواند آگاهانه یا ناآگاهانه باشد. موضوع ناهم‌زمانی فقط حکمرانی نیست، هنر، شخص، حادثه یا رسم خاصی هم می‌تواند با زمانه خود ناجور و متفاوت باشد. بر این اساس، حکمرانی آناکرونیستی یا ناهم‌زمان، آگاهانه و یا ناآگاهانه، حاضر یا قادر به درک روند نوظهور و فرایند متناسب نمی‌باشد و مدام به شیوه‌های منسوخ یا غیرمتعارف متوسل می‌شود. همانگونه که گذشت، انگیزه این ناهم‌زمانی، بعضاً آگاهانه است. برای مثال، دستگاه حکومتی لیبی در دوره معمر قذافی واقعاً از روند جاری و شاید آتی دنیا بی‌اطلاع نبود، اما وی می‌خواست آگاهانه و از روی عمد، متفاوت از زمانه خود باشد. وی، علاوه بر رفتارهای عجیب در حوزه شخصی، در ساحت سیاست هم اصرار بر متفاوت‌بودن و ناهم‌زمانی داشت. نتیجه این اصرار آن شد که مردم لیبی هم به تبع وی، با جهان و جهانیان بیگانه شوند و اقدام به هم‌زمان شدن با روال جهانی، بسیار پرهزینه گشت.

در جمع‌بندی کلی، می‌توان گفت شش نظریه پیش‌گفته، امتیازات و البته، ابهامات مهمی دارند. با مرور یافته‌ها و دشواری‌های آن نظریه‌ها، به توضیح مضمون و دلالت‌های نظریه حکمرانی آناکرونیستی می‌پردازیم:

1. Anachronistic Governance

2. .ava

3. xpovoc

یک. نظریه دولت فرومانده

امتیاز و یافته این نظریه آن است که دولت را همچنان موتور محرکه تحولات می‌شمارد و بر آن است که با افت حرکت این موتور، تحول و بالندگی جامعه به افول می‌گراید. در مقابل، کاستی این نظریه، به خصوص در توضیح تحولات اخیر جهان عرب، آن است که اولاً، بر خلاف مدعای اصلی نظریه مزبور، دستگاه دولتی در تونس، مصر و لیبی مستأصل نبودند و اتفاقاً نفوذ و حضور دستگاه قضایی، اداری، نظامی و امنیتی در اقصی نقاط کشور مشاهده می‌شد و دولت در سال ۲۰۱۱، در قیاس با سال‌های پیش از آن، بسیار توانمندتر شده بود. مصر در سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱، رشد بالای ۵/۵ درصد را تجربه کرد، دولت لیبی به مدد صادرات نفت و گاز گران‌قیمت، وضعیت مالی مناسبی داشت و دولت تونس در قیاس با بقیه کشورهای آفریقایی و حتی خاورمیانه‌ای، مرفه و مدرن به نظر می‌رسید. ضمن اینکه، برخلاف مضمون نظریه دولت فرومانده، دولت در این کشورها طبقه حامی خاصی را هم دست و پا کرده بود. طبقه نظامیان و نیروهای امنیتی در مصر، حدود ۹۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشت که جمعیت آنها با خانواده‌هایشان به حدود ۴/۵ میلیون نفر بالغ می‌شد، اما این تعداد عظیم و پر قدرت قادر نشد قیام مردم را مدیریت و سرکوب کند. در لیبی هم جز گروهی از وفاداران به خاندان قذافی، هیچ قشری حاضر نشد از وی دفاع کند. از این رو، نظریه دولت فرومانده به تنهایی قادر به درک و توجیه ریشه‌ها و شیوه‌های تغییر در جهان عرب نمی‌باشد.

دو. نظریه تحقیر و نفی کرامت

مطابق نظریه قیام علیه تحقیر، اعراب معترض در پی احیای کرامت و پرستیژ تاریخی خود می‌باشند و به شکست‌های پی‌درپی در برابر اسرائیل، تبعیض گسترده و حکومت شخصی افراد اقتدارگرا معترض‌اند. مطابق این نظریه، شهروندان عرب به واسطه آشنایی با روندهای جاری جهانی، شیوه حکمرانی و شخصیت حکام را در اندازه خود نمی‌بینند و این مهمترین امتیاز نظریه قیام علیه تحقیر است. در عین حال، نباید فراموش کرد که احساس تحقیر، صرفاً یک مولفه در تمهید و تسریع انقلاب است. اگر احساس تحقیر سبب انقلاب می‌شود، چرا در بسیاری مناطق دیگر که احساس تحقیر هم کم نیست، اتفاقی انقلابی رخ نمی‌دهد. آیا مردم

اردن در مقایسه با مردم مصر، لیبی، تونس و یمن، کرامت بیشتری دارند و در جنگ‌های کمتری شکست خورده‌اند؟ چرا اکثریت مردم سوریه - که اتفاقاً بخش مهمی از خاک خود را در اشغال اسرائیل می‌بینند - هنوز از این احساس تحقیر آشفته نشده‌اند؟ از این رو، حرکت بزرگی مانند انقلاب مردم تونس، مصر و یمن، به ساختار و بافتاری فراتر از حس تحقیر احتیاج دارد.

سه. نظریه نفوذ فراگیر

نظریه نفوذ فراگیر دو کاستی اساسی دارد. اولاً، این نظریه وزن دولت در برابر جامعه را دست کم می‌گیرد و تأکید بیش از حد آن بر توانایی و فراست جامعه در شناخت و پیگیری مطالبات و نیز ابداع شیوه‌های مقابله و نافرمانی، بی‌وجه است. ثانیاً، نظریه نفوذ فراگیر کاهش حضور اسلام‌گرایان را به معنای پایان نفوذ آنها لحاظ کرده و از حکم‌رانی پسااسلامگرایی دفاع می‌نماید. به نظر می‌رسد از این پس در جهان عرب، مدارهای رقابت و منازعه جدیدی شکل می‌گیرد. در ترتیبات نوین، اسلام‌گرایان می‌توانند با سبک و مشی دموکراتیک، تصویر معتبری از خود به نمایش بگذارند و این به منزله عبور از اسلام‌گرایی نیست. اتفاقاً در قیام‌های اخیر عربی، آنچه بیش از هر تحولی به چشم می‌خورد، شکست الگوهای سکولار وابسته به غرب است و این چراغ سبزی برای اسلام‌گرایان است که با اتخاذ مشی وسط (به جای بنیادگرایی و عبور از اسلام)، از انرژی و سازمان‌دهی اسلامی، حداکثر استفاده را ببرند.

چهار. نظریه موج چهارم دموکراسی

نظریه موج چهارم دموکراسی، حکم‌رانی دموکراتیک را سرنوشت محتوم جهانیان می‌شمارد و با تلقی لیبرال دموکراسی به عنوان آخرین ایدئولوژی، تغییرات اخیر در جهان عرب را در راستای جهانی‌شدن دموکراسی تصویر می‌نماید. امتیاز این نظریه، تأکید بر مفهوم کرامت و شناسایی، به عنوان صنعت ویژه انسان در قیاس با سایر موجودات است. در عین حال، دشواری‌های این نظریه هم جدی‌اند؛ اولاً، این نظریه پسینی است، یعنی بدون هیچ منطقی منتظر می‌ماند تا یک یا مجموعه‌ای از کشورها تغییر رژیم را تجربه کنند و آنگاه، پیشگامان

نظریه از ظهور موج جدیدی سخن بگویند. پرسش این است که نظریه مزبور در مقابل محافظه‌کاری بسیاری از کشورهای دیگر چه توجیهی دارد و حدود سرایت و تسری این نظریه و زمان وقوع تغییرات دموکراتیک، از چه قاعده‌ای پیروی می‌کند؟ ثانیاً، آیا همه کشورهایی که تغییر رژیم را تجربه کرده و دموکراسی را به عنوان شیوه حکمرانی خود معرفی نموده‌اند، واقعاً به تقسیم قدرت، تفکیک قوا و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت تن داده‌اند یا دموکراسی صرفاً زوررقی بر مناسبات آهنین و خدشه‌ناپذیر پیشین است؟

پنج. نظریه بازگشت به هویت اسلامی

امتیازات و قرائن این نظریه از دو جهت قابل توجه است. اولاً، تأکید این نظریه بر استقلال و تلقی آن به مثابه فضیلت سیاسی مدرن و تأمین‌کننده کرامت ذاتی انسان، بر قرائن معتبر و غیر قابل انکاری استوار است. ثانیاً، نظریه بازگشت به هویت دینی و بیداری اسلامی، طرد شریعت از عرصه عمومی و استیلای حکام وابسته به غرب و سکولار را سرچشمه افول و آغاز استبداد می‌شمارد و بر این مدعای خود هم شواهد معقول و دقیقی در اختیار می‌نهد. مهمترین ابهام این نظریه، ایدئولوژیک کردن قیام‌های عربی و نیز ضد غرب، ضد سکولار و ضد لیبرال دموکراسی نامیدن این انقلاب‌هاست. در اینکه اسلام هسته اساسی مقاومت در جهان عرب بوده و هست، تردیدی نیست، اما به نظر می‌رسد با برآمدن نیروهای هوادار دموکراسی از یک سو و غیرقابل انکار بودن وزن اسلام در جهت‌دادن به حرکت‌های اخیر، از سوی دیگر، می‌توان مخرج مشترک این قیام‌ها را ضدیت با استبداد و دیکتاتوری و نیز ضدیت با اسرائیل نامید. به نظر می‌رسد در میان‌مدت، خط فاصل نیروهای سیاسی در این کشورها، اجتناب از گذشته استبدادی و استقبال از اسلام وسط خواهد بود (Fakhro and Hokayem, 2011: 23).

شش. نظریه تعدیل آمریکاستیزی

نظریه تعدیل آمریکاستیزی، مفروض درستی دارد. اینکه ملل عرب از آمریکا و ارزش‌های آمریکایی نفرت دارند و شخصیت‌های ضد آمریکایی و طبعاً ضد اسرائیلی را ستایش می‌کنند، واقعیت است. در عین حال، در نظریه تعدیل به مهارت و اراده انقلابیون بی‌احترامی می‌شود و تغییر

رژیم در جهان عرب به جمع‌بندی استراتژیک آمریکایی‌ها مبنی بر ضرورت گذر از حکام اقتدارگرا و بی‌کفایت، فروکاسته می‌شود. ممکن است در بلندمدت، تغییر رژیم‌های عربی و اتخاذ مشی دموکراتیک، منافع واقعی آمریکا را بهتر تأمین کند، اما نباید فراموش کرد که انتقاد اصلی به سیاست آمریکا در حمایت بی‌قید و شرط این کشور از سیاست‌های تجاوزکارانه اسرائیل (از ترورهای سازمان‌یافته گرفته تا شهرک‌سازی گسترده در بیت‌المقدس) و نه صرفاً حمایت از دیکتاتورهای عرب است. اتخاذ موضع علیه فزون‌طلبی اسرائیل، بیشتر از تغییر رژیم‌های عربی می‌تواند به تعدیل آمریکاستیزی مدد برساند و نظریه اخیر، اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند. همانگونه که ذکر شد، پژوهش حاضر، ضمن وقوف به یافته‌ها و ابهامات این شش نظریه، بر آن است که نظریه حکمرانی آناکرونیستی (ناهمزمانی - نابهنگامی) حکومت‌های عرب، در کنار شش دیدگاه پیش‌گفته، قابلیت توضیح‌دهندگی بخشی از ماهیت و روند تغییر در جهان عرب را داراست. مؤلفه‌های اصلی حکمرانی آناکرونیستی عبارتند از:

۱. تأخر حکومت‌های عرب نسبت به جامعه

تفسیرهای کلاسیک و جنگ سردی در باب نسبت دولت - جامعه، عمدتاً حول این مضمون متمرکز بود که حکومت ادامه جامعه و معدل خرد شهروندان است، اما چنین برداشتی قادر به توضیح تحولات کنونی نیست. رفتار مدنی، قانون‌پذیری و احترام به حرمت انسان‌ها، اموری ذاتی نیستند که با استناد به آن دولت‌ها و ملت‌ها را به دو دسته متمدن و عقب‌افتاده تقسیم کنیم. مقولاتی مانند قانون‌محوری، رفتار مدنی و احترام به حرمت انسان‌ها، عمدتاً و غالباً ساختنی بوده و تابع خرد نخبگان سیاسی حاکم در تربیت شهروندان است. روندی که در کشورهای عربی شکل گرفته است، این است که در قرن ۲۱، به یمن تحولاتی چون دسترسی آسان و ارزان به ابزارهای نوین اطلاع‌رسانی، افزایش ارتباطات و تحقق بخش مهمی از وعده‌های جهانی‌شدن، جامعه‌ها رشد کرده‌اند و شرایط به گونه‌ای شده که طبقه متوسط، فکور و شهروندان باسواد از حکام محافظه کار و اقتدارگرای خود، پیش افتاده‌اند. این پیش‌افتادگی در مصر و تونس کاملاً مشهود بود. ورود ناتو به نفع معترضین هم گامی بود برای جبران تأخر جامعه لیبی در مقایسه با جامعه تونس و مصر. از این رو، جوامعی که حکمرانان

آنها با جامعه هم‌سنگ هستند یا جلوتر از آنها گام بر می‌دارند، از ثبات نسبی برخوردارند و جوامعی که شهروندان آن از حکمرانان پیش افتاده‌اند، مستعد تغییر و التهاب‌اند.

۲. توسعه نامتوازن

توسعه متوازن عبارت است از تأمین نیازهای اولیه و همزمان، توجه به کرامت و تشخیص انسان‌ها. توجه توأمان به ثبات و امنیت از یک سو و پویایی و نقد از سوی دیگر، قاعده اساسی توسعه متوازن است. بر این اساس، حکومت‌های عربی صرفاً به تدارک احتیاجات امنیتی (نظیر تقویت ارتش در مصر) و نیازهای اولیه (نظیر تأمین غذا و مسکن برای مردم در لیبی) مشغول بودند و دغدغه کرامت، آزادی‌خواهی، شفافیت، دادگاه صالحه، استقلال ملی، برابری در مقابل قانون و حق دادخواهی را جدی نمی‌شمردند. در جامعه لیبی، هیچ کس را یارای پرسیدن از ماجراجویی‌های قذافی در کمک به شورشیان ایرلند، انفجار هواپیمای شرکت پان امریکن، سرمایه‌گذاری در تولید سلاح‌های کشتار جمعی و سپس برچیدن و بارگیری آنها به مقصد انگلستان نبود. حسنی مبارک نیز حاضر نبود در مورد مواضع منطقه‌ای خود علیه مردم مظلوم غزه توضیحی بدهد. آن دو گمان می‌کردند تأمین امنیت فیزیکی و تولید و واردات گندم می‌تواند جامعه را پشتیبان حکومت نگه دارد. به همین دلیل بود که خصوصی‌سازی بی‌حد و حصر در تونس، خصوصی‌سازی مشروط در مصر و دولتی‌سازی بی‌حد و حصر در لیبی، هیچ کدام مانع خیزش و اعتراض مردم نشد، چرا که بسیار دیر هنگام و نامتوازن بود.

۳. بی‌اعتنایی به پدیده سیاست الکترونیک

فن‌آوری‌های نوین ارتباطی، اولاً انحصار دولت در معرفی و تفسیر وقایع را از بین برده و ثانیاً، سبب مصونیت نسبی جامعه در مقابل هجوم دولت شده است. پیام‌های الکترونیک، شبکه‌های ماهواره‌ای و پروژه اینترنت، بر خلاف کتاب و مجله و گردهم‌آیی، به راحتی قابل کنترل نیست. هیچ کس نمی‌تواند نقش شبکه الجزیره را در خط‌دهی به قیام مردم در مصر، تونس و لیبی نادیده بگیرد. به مدد رسانه‌های مجازی فراگیری مانند فیس بوک، صدای بزرگ دولت فقط برای هوادارانش شنیدنی است نه برای اکثریت مخالفانی که برای مدتی مدید طرد و تحقیر

شده‌اند. در حکم‌رانی آناکرونیستی، صرفاً به سرکوب، مخفی‌کاری و سانسور اکتفا می‌شود، غافل از اینکه این قبیل کنترل‌ها، قادر به اقناع مخالفین نیستند.

۴. غربت فرهنگی

در حکم‌رانی آناکرونیستی، منتقدین گفتمان مسلط، مزدور تلقی می‌شوند. بر همین مبنا بود که استاد خوش‌نامی چون سعدالدین ابراهیم در مصر به جرم نظرسنجی در آخرین انتخابات پارلمانی این کشور، در دادگاه حکومتی و به اتهام پول‌گرفتن از سرویس‌های خارجی، محاکمه و بی‌درنگ محکوم شد. فرهیختگان و نخبگان فرهنگی معمولاً روی نکته‌هایی انگشت تأکید می‌نهند که مسأله فردای حکومت‌هاست. از این رو، روشنفکران معمولاً یک گام از حکم‌رانان پیش‌اند. این فرهیختگان با نقد خو گرفته‌اند و عموماً در پی رهایی‌بخشی هستند، اما در حکم‌رانی آناکرونیستی احساس غریبی می‌کنند، برای اینکه شاهد تحولات و مواضعی در کشور خود هستند که فرسنگ‌ها با ذهنیت آنان فاصله دارد. در عموم کشورهای عربی، فرهیختگان را محکوم، تبعید و منزوی کردند.

۵. ایده‌الیسم افراطی

آناکرونیست‌ها همواره خود را حامل رسالتی عظیم، بی‌سابقه و تحول‌آفرین نشان می‌دهند. آنان به قاعده «حکمت تدریج» بی‌اعتنا هستند و می‌خواهند یک‌شبه همه موازین را دگرگون کنند. از این رو، تعجب نباید کرد که قذافی فقط شش ساعت قبل از دستگیری، اعتراضات وال استریت را تدبیری عربی برای ناامن کردن شهرهای غربی نامید یا حسنی مبارک خود را پیشوای جهان عرب می‌شمرد و زین‌العابدین بن علی، تونس را کشوری در حد و اندازه اروپا می‌دانست و نه آفریقا. آنان فراموش کرده بودند که داشتن آرمان با ایده‌الیسم افراطی تفاوت دارد. می‌توان آرمان داشت و برای تحقق آن سیاست‌ورزی کرد، قبول مسئولیت کرد و زحمت کشید. قذافی بدون آنکه زحمت و مسئولیتی تقبل کند، خود را شاهنشاه آفریقا می‌نامید و خواهان تعطیلی سازمان ملل بود.

بنا بر آنچه ذکر شد، حکومت‌های متزلزل در جهان عرب، حکومت‌هایی هستند که با منطق زمانه جاری، انطباق اندکی دارند یا برخلاف آن حرکت می‌کنند. چنین حکومت‌هایی، ناگزیرند برای تداوم حکمرانی خود زحمتهای زیادی تقبل نمایند. بخشی از این زحمت، سخت‌افزاری است، یعنی باید بیشتر هزینه کنند و مراقبت زیادتری به عمل آورند، اما بخش مهم‌تر این زحمت نرم‌افزاری است، یعنی این حکومت‌ها با گذشت زمان قادر به تولید و ترویج گفتمان‌های بخش و جذاب نیستند و ناگزیر، به جای تدبیر منطقی و برنامه‌دار، چشم‌انتظار حوادث می‌مانند، حوادثی که شاید عمر حکمرانی آنها را برای چند صبحی دیگر تمدید کند.

نتیجه‌گیری

مسئله اصلی مقاله این بود که ماهیت تغییر در جهان عرب چیست و آهنگ و روند آن چگونه است. برای یافتن پاسخ این پرسش، تحلیل‌های گوناگون در قالب شش نظریه مستقل، مرتب و تشریح شدند. این شش نظریه عبارت بودند از: دولت درمانده، خیزش علیه تحقیر، نفوذ فراگیر، موج چهارم دموکراسی، بازگشت به هویت اسلامی و تعدیل آمریکاستیزی. پس از تشریح یافته‌ها و دشواری‌های این نظریات، نظریه دیگری طرح و تبیین شد به نام «نظریه حکمرانی آنارونیستی». نظریه حکمرانی آنارونیستی یا ناهمزمان، نابهنگام و یا ناهماهنگ با زمانه، پنج مؤلفه کلیدی دارد که عبارتند از تأخر حکومت‌های عربی نسبت به جامعه، توسعه نامتوازن، بی‌اعتنایی به سیاست الکترونیک، غربت فرهیختگان و ایده‌الیسم افراطی.

بر اساس نظریه حکمرانی آنارونیستی، حکام کشورهای مورد مطالعه، برای جبران کسری آزادی و تضمین حکمرانی ناکارآمدشان، به ائتلاف گسترده با دنیای غرب مبادرت کردند، غافل از آنکه، آنچه جامعه در جستجوی آن است، هویت اسلامی، کارآمدی اقتصادی و احساس کرامت است. آنگاه که جامعه به مدد شبکه‌های مجازی نسبت به فساد فراگیر و تبعیض گسترده آگاهی یافت، دولت‌های مزبور، کارنامه درخشان و برنامه قابل توجهی برای رفع این معضلات نداشتند. از این رو، جامعه عرب حکومتی را مطالبه نموده است که با شأن و نیاز طبقات مختلف اجتماعی همخوانی داشته باشد.

- با توجه به ویژگی‌های پنج‌گانه حکمرانی آنارونیستی، به نظر می‌رسد رژیم‌های جدید عربی، علی‌الاصول در جهت عکس حرکت خواهند نمود؛ بدین مضمون که آنها:
- با انتقال بخش قابل توجهی از نخبگان و طبقه متوسط به دایره حکمرانی، تأخر حکومت به جامعه را جبران خواهند کرد (همسانی حکومت با جامعه).
 - به جای تمرکز بر انبساط اقتصادی و اجتماعی، به هویت دینی، گردش مسالمت‌آمیز قدرت سیاسی و رفع تبعیض از آن توجه خواهند داشت (توسعه متوازن).
 - شبکه‌های مجازی و رسانه‌های نوین ارتباطی، اهمیت وافر در نظام سیاست‌گذاری پیدا خواهند کرد (سیاست الکترونیک).
 - نخبگان و فرهیختگان منزوی و هواداران آنها از مقبولیت قابل توجهی برخوردار خواهند شد (توجه به فرهیختگان غریب).
 - بالاخره، رژیم‌های جدید عربی به جای طرح شعارها و ایده‌های افراطی، به حل و فصل دشواری‌های عینی و مبتلابه خواهند پرداخت (اجتناب از ایده‌ال‌یسم افراطی).
- پس از فرونشستن غبارهای دوران تغییر، حکمرانان جدید (اعم از اسلام‌گرا و غیر آن)، عمدتاً در قالب پنج محور فوق حرکت خواهند نمود. در غیر این صورت، آینده آنها هم تکرار گذشته خواهد بود.

جدول: شاخص‌های نماگر تغییر / تداوم در کشورهای عربی

متغیر کلیدی نام کشور	تولید ناخالص داخلی (میلیارد در سال)	درآمد سرانه (دلار)	مهمترین منبع درآمد	سهم هزینه نظامی (درصد از GDP)	تعداد کاربر اینترنت (۲۰۱۱)	مهمترین حامی تغییر	مهمترین مخالف تغییر
تونس	۱۰۰	۹/۴۰۰	خدمات، کشاورزی، صادرات مجدد	۱/۴	۴/۵ میلیون	اسلام‌گرایان و دموکرات‌ها	عربستان و اسرائیل
مصر	۴۹۷	۶/۲۰۰	صادرات نفت، کتان، محصولات فلزی	۳/۴	۲۱ میلیون	اسلام‌گرایان، جوانان شش آوریل، حماس و ایران	اسرائیل و عربستان
لیبی	۹۰	۱۴/۰۰۰	نفت خام، گاز و مواد پتروشیمی	۳/۹	۳۵۴/۰۰۰	ناتو، قطر	ونزوئلا
یمن	۶۳/۵	۲/۷۰۰	خدمات، کشاورزی	۶/۶	۲/۳۵۰/۰۰۰	ایران و قطر	عربستان سعودی
بحرین	۳۰	۴۰/۳۰۰	نفت و خدمات	۴/۵	۴۲۰/۰۰۰/	ایران	عربستان سعودی و بقیه اعضای GCC
سوریه	۱۰۷	۴/۸۰۰	خدمات، کالای نفتی، کشاورزی	۵/۹	۴/۵ میلیون	ترکیه و اتحادیه عرب	روسیه، چین، ایران، عراق، لبنان
اردن	۳۴/۵	۵/۴۰۰	خدمات، صادرات مواد معدنی و پوشاک	۸/۶	۱/۳۵۰/۰۰۰	عراق	آمریکا، انگلستان، اسرائیل، عربستان سعودی
عربستان سعودی	۶۲۲	۲۴/۲۰۰	نفت، مواد نفتی	۱۰	۱۰ میلیون	ایران، عراق و سوریه	آمریکا و انگلستان
الجزایر	۲۵۱	۷/۳۰۰	نفت و گاز و فرآورده‌های پتروشیمی	۳/۳	۴/۷	-	فرانسه

منابع

- السید ولد اباه (۱۳۹۰): «انقلاب‌های پسالنینسیم»، ترجمه یوسف عزیزی بنی طرف، قابل دسترس در: www.akhbar-rooz.com.
- بیات، آصف (۱۳۸۹): «جنبش و ضد جنبش در خاورمیانه»، (گفتگو با نادر مرزبان)، قابل دسترس در: www.gooyanews.com.
- بیات، آصف (۱۳۹۰): «پسااسلام‌گرایی چیست؟»، *مهرنامه*، شماره ۱۰.
- رجایی، فرهنگ، *معرکه جهان بینی‌ها*، تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۲.
- رزمی، ماشاءالله (۱۳۸۹): «انقلاب‌های پست‌اسلامی در خاورمیانه»، قابل دسترس در: www.akhbar-rooz.com.
- شاذلی، سعدالدین (۱۳۸۵): *جنگ اکتبر ۱۹۷۳*، ترجمه بیژن افتخاری جواهری، تهران: اطلاعات.
- عنایت، حمید (۱۳۷۷): «پیشگفتار» بر: تهرانی، علی، «طرح کلی نظام اسلامی»، در غرایق زندگی، داوود (به کوشش)، *یادمان دکتر حمید عنایت: پدر علم سیاست ایران*، تهران: بقیه.
- کاساگراندا، روی (۱۳۸۹): «انقلاب پان‌عرب»، *مهرنامه*، شماره نهم، اسفند.
- گریفیس، مارتین (۱۳۸۸): *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- مرشایمر، جان و وایت، استیون (۱۳۸۸): *لایبی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا*، ترجمه لطف‌الله میثمی، تهران: صمدیه.
- هانتینگتن، ساموئل (۱۳۷۳): *موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم*، ترجمه احمد شهسا، تهران: روزنه.
- هانتینگتن، ساموئل (۱۳۸۳): «فرهنگ، قدرت و دموکراسی»، در پلاتر، مارک و اسمولار، الکساندر، *جهانی‌شدن، قدرت و دموکراسی*، ترجمه سیروس فیضی و احمد رشیدی، تهران: کویر.
- هیچنز، کریستوفر (۱۳۸۹): «وقتی که شرم مردم را به خیابان می‌کشاند»، *مهرنامه*، اسفند.
- Al Sharekh, Alanoud (2011); "Reform and Rebirth in the Middle East", *Survival*, Vol.53, No.2, April-May.
- Bayat, Asef (2010); *Life as politics: How Ordinary People Change the Middle East*, Stanford: Stanford studies in Middle East.
- Bayat, Asef (2007); *Making Islam Democratic: Social Movements and the Post Islamist Turn*, Stanford: Stanford University Press.
- Crockatt, R. (2003); *America Embattled*, London: Routledge.

- Fakhro, Elham & Hokayem, Emile (2011); "Waking the Arabs", *Survival*, Vol. 53, No.2, May & April.
- Fukuyama, F. (2002); *Our Post human Future*, London: Profile Books.
- Fukuyama, F. (1995); *Trust: the Social Virtues and the Creation of Prosperity*, London: Hamish Hamilton.
- Fukuyama, F. (1992); *The End of History and the Last Man*, London: Penguin.
- Held, David. & Archibugi, M. K. (2004); *American power in the Twenty first Century*, Cambridge: Polity Press.
- Jackson, R. (1993); *Quasi-States: Sovereignty, International Relations and the Third World*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Job, B.L. (1992) (ed); *The Insecurity Dilemma, National Security of Third World States*, Boulder Co: Lynne Rienner.
- Katzenstein, Peter J. and Keohane, Robert O. (2007); *Anti- Americanism in the World Politics*, New York: Cornell University.
- Kkarawan, Ibrahim A. (2011); "Politics and the Army in Egypt", *Survival*, Vol. 53, No.2, April & May.
- Lynch, Marc, (2001); "America and Egept after the Uprisings", *Survival*, Vol. 53, No.2, April & May.
- Milliken, J. (1992) (ed); *State Failure, Collapse and Reconstruction*, Oxford: Blackwell.
- Naim, M. (2002); "Anti-Americanism", *Foreign Policy*, January-February.
- Rohi, Ramazani (2011); "Islam and democracy in Arap spring", *Daily Progress*, March.
- Schenker, David (2011); "Washington's limited influence in Egypt", weekly standard.com, September 15.
- Touraine, Alain (2007); *A New Paradigm for Understanding Today's World*, Cambridge, Polity Press.
- Williams, Paul D. (2008); *Security Studies: An Introduction*, London and New York: Rutledge Press.
- Ieldin, T. (1999); *The Rise and Fall of Anti-Americanism*, London: Macmillan.

تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۲۷

محمود یزدان‌فام*

چکیده

سرنگونی چند دولت عربی در سال ۲۰۱۱ و تداوم اعتراضات در سوریه و یمن و احتمال گسترش آن به چند کشور دیگر، موجب به هم خوردن مرزبندی‌های قدرت و هویت در خاورمیانه شده است. پرسش این است که تحولات جهان عرب چه تأثیری بر گفتمان‌های جهان عرب دارد و چه نوع صورت‌بندی از هویت و قدرت در منطقه خاورمیانه در حال شکل‌گیری است؟ برای پاسخ، چالش‌های اساسی جهان عرب، بازیگران مؤثر بر آن و گفتمان‌های موجود در این منطقه، بررسی و نشان داده شده است که گفتمان‌های اقتدارگرایی در جهان عرب، به ویژه در تونس و مصر، موقعیت مسلط خود را از دست داده و گفتمان اسلام‌گرایی، موقعیت بهتری کسب کرده و در مسیر تبدیل شدن به گفتمان مسلط در برخی از این جوامع است.

کلیدواژه‌ها: بهار عربی، رویکرد گفتمانی، اسلام‌گرایی مدنی، صورت‌بندی هویتی

* دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران و عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

www.yazdanfam@gmail.com

مقدمه

از آغاز سال ۲۰۱۱، خاورمیانه شاهد تحولات اساسی و آبستن تغییرات جدی بوده است. در طی ده ماه گذشته، دولت‌های جهان عرب که عموماً از دولت‌های سنتی و نسبتاً باثبات به شمار می‌آمدند، با اعتراضات گسترده مردمی روبرو شدند. در دهه‌های گذشته، نگرش‌ها، اهداف و ارزش‌های سیاسی - اجتماعی گوناگونی در خاورمیانه جریان داشت و موجب شکل‌گیری برخی پیوندها، ائتلاف‌ها، مرزبندی‌ها و اختلافات شده بود. این ارزش‌ها و نگرش‌ها، مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاصی را میان کنش‌گران منطقه شکل داده بود. در سال ۲۰۱۱، تحولات سیاسی در خاورمیانه، به ویژه در جهان عرب چشم‌گیر بود. در برخی از این کشورها، اعتراضات سیاسی به نتیجه رسیده و موجب سرنگونی دولت‌ها شده است، در برخی از کشورها همچنان ادامه دارد و احتمال می‌رود به برخی کشورهای دیگر هم سرایت کند. کنش‌گران ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، هر کدام به نوعی از این تحولات متأثر شده و می‌کوشند با اتخاذ سیاست‌ها و انجام اقداماتی، بر روند تحولات تأثیر بگذارند و آنها را به سمت و سویی سوق دهند که آسیب کمتری ببینند و دستاورد فزون‌تری داشته باشند. پرسش اساسی این است که این تحولات چه تأثیری بر دولت‌ها، توزیع قدرت و صورت‌بندی هویت در خاورمیانه گذاشته است؟

به نظر می‌رسد تحولات جهان عرب در سال ۲۰۱۱، پاسخی اجتماعی از سوی جریان‌های خارج از قدرت به معضل و مشکل قدیمی توسعه‌نیافتگی و بحران‌های پیرامونی آن است و با توجه به موفقیت آنها در برخی کشورها، صورت‌بندی قدرت و هویت در جهان عرب، متأثر از تغییرات گفتمانی ناشی از تحولات اجتماعی اخیر شکل خواهد گرفت. این گفتمان، پاسخی ترکیبی در قالب اسلام‌گرایی مدنی است که بین‌الملل‌گرایی را ضمن تأکید بر ارزش‌های ملی، اسلام‌گرایی را ضمن پذیرش دستاوردهای بشری و نوگرایی را ضمن احترام به ارزش‌های سنتی بیان می‌کند.

بررسی و ارزیابی این فرضیه، نیازمند آن است که توصیفی دقیق از مسایل و معضلات مهم جهان عرب، جریان‌های مهم فکری و سیاسی شکل‌گرفته و راه‌حل‌ها و عملکرد آنها برای این مسایل، صورت‌گیرد و نشان داده شود که کارگزاران تحولات اخیر نسبت به این مسایل و

معضلات، چه رویکردی دارند و در ترسیم هویت آینده، بر چه مسایلی، راه‌حل‌ها و اصول و قواعدی تأکید می‌کنند.

الف. تمهیدات نظری و مفاهیم کلیدی

نویسندگان و پژوهش‌گران، برای مطالعه سیاست و حکومت در خاورمیانه، عموماً از رویکرد واقع‌گرایی استفاده می‌کنند (Walt, 1987 & Hinnebusch and Ehteshami, 2002) که اساساً در پی امنیت و پیشینه‌کردن قدرت دولت ملی است و در روابط با کشورهای دیگر، بر قدرت نظامی و دیپلماسی تأکید می‌کند (مورگنتا، ۱۳۷۴). واقع‌گرایی، دولت‌ها را به مثابه کنش‌گران یکپارچه تلقی می‌کند که به دنبال پیشه‌سازی برتری‌شان درون نظام رقابتی آنارشی هستند. نظریه واقع‌گرایی، به رغم توان تبیینی خوب در مورد رفتار دولت‌های اقتدارگرا، محدودیت‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناسی خود را دارد و به دلیل نگاه صرف مادی‌گرایانه و غفلت از ایدئولوژی و نظام اعتقادی و دست‌کم گرفتن عوامل داخلی، اقتصاد و نیروهای اجتماعی، مورد انتقاد است (هالیدی، ۱۳۹۰: ۲۱). به علاوه، به رغم اینکه تحولات سال ۲۰۱۱ جهان عرب، دولت‌های این منطقه را تحت تأثیر قرار داده، اما کاملاً از جنس اجتماعی بوده و گفتمان حاکم بر این جوامع را متحول ساخته است. در پی این تحولات، هویت‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است که تأثیرات آن در همه حوزه‌ها و سطوح در حال نمودارشدن است.

نظریه گفتمان، به نظام‌های معنایی می‌پردازد که در آن، فهم مردم از نقش خود در جامعه شکل گرفته و بر فعالیت‌های سیاسی فردی و جمعی آنها اثر می‌گذارد. فرض اولیه در این رویکرد این است که فهم رفتار و پدیده‌ها، زمانی میسر است که درون چهارچوب گسترده معنایی قرار گیرند. ساختارهای معنایی، رفتار افراد، گروه‌ها و جوامع را معنادار کرده، به هویت‌ها و منافع شکل می‌دهند و خط و مرزهای آنها را با دیگران متمایز می‌سازند. رویکرد گفتمانی، جهان‌شمولی فراواقعیت‌ها یا روایت‌های بزرگ مدرنیسم را زیر سؤال برده و بر احترام به روایت‌های خارج از چهارچوب دانش مدرن تأکید دارد. گفتمان‌ها، تاریخی و حدوثی هستند و جوامع با گفتمان‌های متعددی روبرو شده و ممکن است از آنها،

گفتمان‌های جدیدی به وجود آید. آنها نظامی ابدی و غیرقابل تغییر نیستند و محصول زمان، مکان و تفکرات و اقدامات بشری می‌باشند. گفتمان‌ها و هویت‌ها به مرور تحول یافته و به شکل‌های مختلفی صورت‌بندی می‌شوند. این تحول، هم در ترکیب اجزای گفتمانی و هم در موقعیت و جایگاه اجتماعی آنها صورت می‌گیرد. از نظر لاکلائو و موفه، گفتمان‌ها با متدساختن یک رشته اصول و عناصر سیاسی، ایدئولوژیکی و اقتصادی، به مفصل‌بندی خود در برابر مسایل و چالش‌های اساسی جامعه می‌پردازند (هوارث، ۱۳۸۸: ۲۰۲).

گفتمان‌ها، نظام‌های بسته تفاوت نیستند. در همین حال، آنها نمی‌توانند تمام معانی و هویت‌ها را شامل شوند. گفتمان‌ها، جدا از تاریخی‌بودن، ساختی سیاسی دارند. دال‌ها و مدلول‌ها در عرصه اجتماعی و به شکل ارتباطی شکل می‌گیرند. در عین حال، گفتمان‌ها به رغم تحول‌پذیری، به دنبال ساختن هویت‌ها هستند و می‌کوشند با حفظ ثبات بیشتر در اصول و مبانی و با ایجاد مرزهای سیاسی و ضدیت‌ها میان دوستان و دشمنان، توانایی هویت‌سازی گفتمان را حفظ و تقویت نمایند. در نظریه گفتمان، ضدیت‌ها در فرایند ساخته‌شدن و ویران‌شدن هستند. آنها در فرایند هویت‌سازی، تمام مظاهر و نمادهای «دگر» را نفی کرده و بر نمادهای خود که اساساً مثبت و انسانی هستند، تأکید می‌کنند. گفتمان‌ها ممکن است محدود یا فراگیر باشند. گفتمان‌های فراگیر مانند ملی‌گرایی، اسلام‌گرایی، محافظه‌کاری و عرب‌گرایی می‌توانند هویت‌های متعدد مانند هویت کارگری، زن‌بودن و طرفدار محیط زیست بودن را به هم پیوند بزنند. واگرایی در گفتمان‌ها زمانی اتفاق می‌افتد که آشوب اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فراگیری در جامعه به وجود آید و کارگزاران احساس بحران هویت کنند. در این شرایط، آنها می‌کوشند از طریق صورت‌بندی و تعیین هویت با گفتمان‌های جانشین، هویت‌ها و معانی اجتماعی خود را بازسازی نمایند (هوارث، ۱۳۸۸: ۲۰۸).

در تحلیل گفتمانی، مبارزه برای کسب موقعیت گفتمان مسلط از طریق اجرای طرح‌های سیاسی و صورت‌بندی گفتمانی، اهمیت زیادی دارد. موقعیت گفتمان برتر یا مسلط برای حاملان و عاملان آن، قدرت بیشتر و مؤثرتری در فرایندهای سیاسی فراهم می‌آورد. در همین حال، موقعیت گفتمان برای شکل‌گیری، کارکرد و انحلال گفتمان‌ها، اهمیت حیاتی

دارد. وقتی یک گفتمان یا نیروی سیاسی نقش تعیین‌کنندگی قواعد و معانی را در جامعه‌ای به دست آورد، موقعیت برتر یا مسلط حاصل می‌شود. لازمه رسیدن به این موقعیت، کشمکش میان نیروها و گفتمان‌های گوناگون در جامعه و مرزبندی آنها با یکدیگر است. گفتمان‌هایی که بتوانند صورت‌بندی فراگیرتری از سوزها و موضوعات ارائه دهند، مرزهای سیاسی گسترده‌تری را ترسیم کنند و دال‌های شناور بیشتری را برای مدلول‌هایی که هنوز از سوی گفتمان‌های دیگر تثبیت نشده، به کارگیرند، امکان بیشتری را نسبت به گفتمان‌های دیگر برای کسب موقعیت مسلط دارند. موقعیت مسلط با به کارگیری قدرت همراه است و در آن تلاش می‌شود خواسته‌ها و نظرات بر دیگران تحمیل شود (هوارث، ۱۳۸۸: ۲۰۹).

ب. چالش‌های اساسی و ایدئولوژی‌های مهم در خاورمیانه

خاورمیانه، در یک قرن گذشته، عرصه چالش، تقابل، هم‌سویی و هماهنگی هویت‌ها و قدرت‌های گوناگون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. انواع گرایش‌ها و مکاتب سیاسی و اجتماعی، در این منطقه بروز و ظهور یافته است. مشکل اساسی آنها، چگونگی اداره جامعه، حفظ ارزش‌ها و پیشرفت است. مسلمانان در برخورد با جوامع اروپایی، به شکل‌های گوناگون متوجه پیشرفت آنها و عقب‌ماندگی جهان اسلام شدند (عنایت، ۱۳۶۳). نجیب عیسی با اشاره به بحران روشنفکری در جهان عرب می‌نویسد: «بحران فرهنگ و روشنفکری در جهان عرب، بخشی از بحران فراگیر و کهن است. من این بحران را بحران راه توسعه می‌دانم» (رجایی، ۱۳۸۱: ۱۶۸). مسئله اساسی برای زمامداران، روشنفکران و جریان‌ها و گروه‌های سیاسی جهان عرب این است که چگونه می‌توان جامعه‌ای آباد، مستقل و پیشرفته داشت؟

۱. چالش‌ها

جهان عرب برای رسیدن به جامعه‌ای آباد و پیشرفته، با مسایل و چالش‌های بنیادی متعددی روبروست و هریک از جریانات فکری و سیاسی، ناگزیر به تأمل و تفکر در مورد آنها و ارائه راه‌های مناسب در این زمینه هستند. قدرت و هویت در جهان عرب، در تعامل

کنش‌گران با این مسایل و چالش‌ها شکل گرفته، متحول شده و قوام می‌یابند. این مسایل و چالش‌ها را می‌توان به شش دسته تقسیم کرد.

۱-۱. عقب‌ماندگی و بحران توسعه

چالش بنیادی جوامع عربی، مقابله با عقب‌ماندگی جامعه است. اغلب این جوامع، از نظر شاخص‌های توسعه انسانی، اقتصادی و سیاسی، در وضعیت مناسبی قرار ندارند. گزارش برنامه توسعه سازمان ملل، نشان می‌دهد شاخص‌های توسعه در میان کشورهای عربی بسیار متفاوت است. در طی چهار دهه گذشته، برخی کشورها راه توسعه را در پیش گرفته و در این راه موفق بوده‌اند و برخی دیگر، به رغم بهبودی نسبی، جزو کشورهای توسعه‌نیافته به شمار می‌آیند (UNDP, 2011: Arab States). در همین حال، پیشرفت در برخی کشورهای جهان عرب، موجب تشدید بحران توسعه در جوامع عقب‌مانده نیز شده است. اگر مردمان این کشورها تا دیروز خود را با اروپا مقایسه می‌کردند، اکنون وضعیت خود را با همسایگان عرب خویش مقایسه کرده و بر عقب‌ماندگی خود بیشتر تأسف می‌خورند.

زمامداران و جریان‌های فکری و سیاسی این کشورها، در ترسیم راه برون‌رفت از عقب‌ماندگی، ناکام بوده و در طراحی نظام اقتصادی، بین نظام‌های مبتنی بر بازار آزاد، توسعه از بالا و نظام‌های اقتصادی متمرکزگرا، در نوسان بوده‌اند. هر کدام از اقتصادهای آزاد و دولتی، طرفداران خود را در جهان عرب دارند. با وجود این، بین دولت‌های عربی صاحب منابع بزرگ نفت که عمدتاً در حاشیه خلیج فارس قرار دارند با دولت‌های غیرنفتی عربی، تفاوت اساسی وجود دارد. درآمدهای کلان نفتی برخی از کشورهای منطقه و روی کار بودن دولت‌های رانتیر، بر پیچیدگی عرصه اقتصادی جهان عرب افزوده است. در دهه‌های گذشته، اقتصاد این منطقه، طیفی از نظام‌های معطوف به مدرنیزاسیون دولت‌سالار تا رانتیرسم نفتی و اتکا به کمک به خارجی را در برمی‌گرفت و با روی کار آمدن هر کدام از جریان‌های سیاسی، نظام اقتصادی نیز دچار تغییرات اساسی می‌شد. موفقیت هر کدام از گفتمان‌ها در عرصه اقتصادی می‌تواند به تقویت موقعیت آنها در عرصه سیاسی منجر شود و شکستشان، راه را برای بهبود جایگاه گفتمان‌های رقیب فراهم می‌سازد (هینبوش، ۱۳۹۰).

۲-۱. نظام سیاسی و بحران دولت‌سازی

دولت‌های ملی در اروپا، زاده اجماع نیروهای اجتماعی برای تأمین امنیت و اداره امور جامعه بوده است. در جهان عرب، دولت ملی بر خلاف الگوی رایج شکل‌گیری دولت‌های ملی به وجود آمده است. این دولت‌ها نتوانسته‌اند میان ارزش‌های سنتی و مدرن پیوند برقرار سازند و در عمل بین دولت‌های پیشامدرن و مدرن در نوسان هستند. برخی از آنها به سوی مدرن‌شدن گام برداشته و با مشکلات دوره گذار روبرو هستند و برخی، در دوره پیشامدرن مانده و ناگزیر به تحمل فشار نیروهای مدرن می‌باشند. در این فرایند، دولت‌ها کارگزارانی جدا از متن جامعه نیستند. آنها خود به موضوع و میدان تعارض گروه‌ها، اقوام، اندیشه‌ها و روشنفکران تبدیل شده‌اند (هینبوش ۱۳۹۰: ۴۹).

۳-۱. مداخله خارجی و بحران حاکمیت

شکل‌گیری دولت ملی در جهان عرب، محصول مداخله خارجی است. قبل از جنگ جهانی اول، این منطقه بخشی از امپراتوری عثمانی بود که با شکست در جنگ، جریان استقلال‌طلبی در منطقه شکل گرفت و با شکست قدرت‌های اروپایی در جنگ دوم جهانی، شتاب یافت و به تدریج، دولت‌های کنونی جهان عرب ظهور یافتند (Sheehi, 2004). مداخله قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در جهان عرب، همچنان و به شیوه‌های مختلف ادامه دارد و یکی از مسایل و چالش‌های اساسی این جوامع است. شکل‌گیری دولت ملی در این منطقه، با نفی سلطه عثمانی‌ها شروع و با استعمارزدایی تکامل یافته است. همچنین، تولد ناقص دولت و حاکمیت ملی، موجب تداوم بحران‌های دامن‌دار و بروز جنگ‌های بین دولتی و در نتیجه، تداوم حضور مستقیم و غیرمستقیم قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای در جهان عرب شده است.

۴-۱. منازعه اعراب و اسرائیل

یکی از پیامدهای مداخلات قدرت‌های بزرگ در این منطقه، شکل‌گیری رژیم صهیونیستی است. اسرائیل، صرفاً تهدید امنیتی اعراب نیست و صرفاً مسئله فلسطینی‌ها به شمار نمی‌آید. شکل‌گیری این رژیم با تحقیر هویت عربی و اسلامی ملل منطقه همراه بوده و به سه جنگ در

این منطقه منجر شده است. در ادبیات سیاسی، از این بحران با عنوان منازعه اسرائیل و اعراب یاد می‌شود. این موضوع نوعی مسئله جمعی برای اعراب و مسلمانان به حساب می‌آید که به موضوعی مسئله‌ساز تبدیل شده است. در طی چند دهه گذشته، تلاش برای یافتن راه‌حلی برای این بحران، عنصر شکل‌دهنده و قوام‌بخش به جریان‌ات سیاسی و اجتماعی جهان عرب بوده و هر کدام از آنها، ناگزیر به اتخاذ موضع و یافتن راه‌حلی برای آن هستند.

۲. ایدئولوژی‌ها

در خاورمیانه و به صورت خاص، در جهان عرب، در پاسخ به مسایل و معضلات سیاسی - اجتماعی فوق، ایدئولوژی‌ها و مکاتب مختلفی شکل گرفته است. جریان‌های سیاسی و فکری تلاش می‌کنند پاسخی مناسب و مفید به این مسایل ارائه کنند. آنها را می‌توان در قالب چهار ایدئولوژی سیاسی مهم یک قرن اخیر، یعنی ناسیونالیسم، سوسیالیسم، لیبرالیسم و اسلام سیاسی قرار داد. در طی بیش از ۵ دهه گذشته، آنها در صدد ارائه راه‌حل‌هایی برای برون‌رفت از این مسایل و معضلات بوده و هر کدام، در دوره‌ای و کشوری، جایگاه برتر یافته و به قدرت یا گفتمان مسلط جامعه تبدیل شده و تلاش کرده‌اند نشان دهند در برخورد با مسایل و معضلات سیاسی - اجتماعی جامعه، راه‌حل‌های مفیدتر و مؤثرتری ارائه می‌دهند. این مکاتب، در برخورد با مسایل و مشکلات جوامع عرب، رویکردهای متفاوتی در پیش گرفته و بر موضوعات و مبانی متفاوتی تأکید می‌کنند. سنت‌گرایی در برابر نوگرایی، اسلام‌گرایی در برابر عرفی‌گرایی، بومی‌گرایی در برابر بین‌الملل‌گرایی، ملی‌گرایی در برابر عرب‌گرایی و اقتدارگرایی در برابر دموکراسی‌خواهی، دوگانه‌هایی هستند که تا کنون، در نشان‌دادن تفاوت‌ها و تمایزات جریان‌ات سیاسی و فکری جهان عرب، نقش بسیار برجسته‌ای داشتند.

۲-۱. سوسیالیسم و بعثی‌گرایی

سوسیالیسم و بعثی‌گرایی، یکی از مهم‌ترین مکاتب سیاسی جهان عرب در دوره پس از جنگ جهانی دوم به شمار می‌رود که در برخی کشورها به ایدئولوژی حکومتی تبدیل شده و در تحولات منطقه، در دهه‌های گذشته، نقش مهمی ایفا کرده است. ناصر در مصر، معمر قذافی

در لیبی، حافظ اسد در سوریه، صدام حسین در عراق و حیدر ابوبکر العطاس در یمن جنوبی، زمام‌دارانی بودند که به سوسیالیسم گرایش داشته و در دوره زمام‌داری خود، روابط نزدیکی با بلوک شرق برقرار کردند. سوسیالیسم در این کشورها با سوسیالیسم در بلوک شرق تفاوت داشت و با ملی‌گرایی و عرب‌گرایی ترکیب شده بود. آنها در عرصه داخلی، به دنبال راه‌کارهای سوسیالیستی برای حل مسایل و مشکلات اجتماعی - اقتصادی و در روابط خارجی، در پی برقراری روابط نزدیک با کشورهای سوسیالیستی بودند. در جهان عرب نیز این کشورها در صدد تشکیل دولتی واحد برآمدند که به نتیجه نرسید. شکست مصر در جنگ ۱۹۷۳ و عدم پشتیبانی بلوک شرق از دولت‌های چپ‌گرای عربی، نقطه عطفی در کاهش نفوذ این تفکر در جهان عرب به شمار می‌آید (MEQ, 1996: 93-94). با رشد اسلام سیاسی، نفوذ آن نیز در خاورمیانه رو به ضعف نهاد و در نهایت، با فروپاشی شوروی، سرنگونی رژیم‌های صدام حسین و معمر قذافی، این مکتب موقعیت خود را به طور کامل از دست داد و در حال حاضر، دولت بشار اسد تنها بازمانده این نوع گرایش سیاسی در جهان عرب است.

۲-۲. ملی‌گرایی و پان‌عریسم

ملی‌گرایی و عرب‌گرایی، دو ایدئولوژی قدیمی و قدرتمند در خاورمیانه بودند که در ابتدا، دست به دست هم داده و با عثمانی‌گری مبارزه می‌کردند و از سوی قدرت‌های اروپایی نیز تبلیغ و ترویج می‌شدند. بعد از جنگ جهانی دوم، آنها به نیرویی برای مقابله با مداخله قدرت‌های مداخله‌گر غربی تبدیل شدند (Eppel, 1998: 227-250). در عین حال، با خروج تدریجی دولت‌های غربی از منطقه و تشکیل دولت‌های ملی در درون سرزمین‌های عربی و اسلامی، ملی‌گرایی در تعارض با عرب‌گرایی قرار گرفت. جهان عرب، در نتیجه تحولات قرن بیستم، به کشورهای مختلفی تقسیم شد و هر کدام از دولت‌های ملی، به عنوان مهم‌ترین کارگزاران ملت‌سازی، عناصر تشکیل‌دهنده دولت ملی را تقویت نموده و به تقویت مبانی ملی‌گرایی در داخل کشور اقدام کردند. به این ترتیب، در دوره جدید، ملی‌گرایی با عرب‌گرایی در تعارض قرار گرفت و عملاً به نیروی معارض در جامعه عرب تبدیل شد (Haeri, 2003: 47). ملی‌گرایی و عرب‌گرایی، دو ایدئولوژی متعارض و پرجاذبه‌ای هستند که تا کنون، تأثیرات قابل

توجهی در تحولات جهان عرب گذاشته‌اند. در همین حال، احتمال می‌رود در سایه تحولات جدید در جهان عرب، ترکیب جدیدی از همکاری میان عرب‌گرایی و ملی‌گرایی بروز یابد (Andoni, 2011) که در ادامه مقاله به آن پرداخته می‌شود.

۲-۳. اسلام‌گرایی

اسلام، دین غالب مردم منطقه خاورمیانه است و در ابعاد و سطوح گوناگون حیات آنها جاری و ساری است. با وجود این، تا سه دهه پیش، اسلام حضور چشم‌گیری در عرصه سیاسی و حکومت‌داری نداشت. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اسلام سیاسی وارد مرحله جدیدی شد. حکومت‌های سلطنتی منطقه و گفتمان سوسیالیسم در قالب‌های ناصریسم و بعثیسم، با رقیبی جدی و ریشه‌دار روبرو شده و به چالش کشیده شدند. اسلام منبع هویتی بومی و مردمی است که با افکار و عقاید مردم این منطقه پیوند عمیق، تاریخی و همه‌جانبه دارد (بلامی، ۱۳۸۶: ف ۵). اسلام سیاسی به شکل برجسته‌تری دارای لایه‌ها و خرده‌گفتمان‌های متعددی در درون خود است که در صورت ناکامی یکی، می‌تواند در شکل دیگری، ایدئولوژی خود را بازتعریف و بازسازی کند.

۲-۴. لیبرالیسم

آخرین ایدئولوژی هویت‌ساز در جهان عرب، لیبرالیسم است که برخلاف اسلام‌گرایی، ریشه در سنت‌های قدیمی این منطقه ندارد، اما حاملان بیرونی آن، نقش اساسی در شناخت هویتی جهان عرب بازی کرده و در فعال‌سازی آن نقش کلیدی داشتند. به صورت تاریخی، عمده هویت‌های عربی در غیریت با غرب شکل گرفته و بازتعریف شده و به مرور در فرایند این غیریت‌سازی، باورهای لیبرالی وارد جوامع عربی شده است. توسعه سریع برخی از کشورهای عربی، ناتوانی ایدئولوژی‌های رقیب در کشورهای عربی خارج از حوزه خلیج فارس، تسلط گفتمان لیبرالی در بلوک غرب و رشد طبقه متوسط تاجرپیشه و تحصیل‌کرده در جهان عرب، عوامل مؤثر در افزایش نفوذ این ایدئولوژی در جهان عرب هستند. در این منطقه، باورهای لیبرالی با حکومت‌های سلطنتی و جمهوری‌های مادام‌العمر از یک سو و

ایدئولوژی‌های اسلام‌گرایی و سوسیالیسم، از سوی دیگر، در تعارض قرار گرفته و آنها را به چالش می‌کشد.

ج. ظهور و افول گفتمان‌ها و هویت‌ها در جهان عرب

تحولات سال ۲۰۱۱ در جهان عرب، نشان می‌دهد گفتمان‌های حاکم در این جوامع قادر به ارائه پاسخ‌های منطقی و متقاعدکننده به مسایل جامعه و پرسش‌های دیگر گفتمان‌ها نیستند و زمان تحول در گفتمان‌ها و چهارچوب‌های مفهومی فرارسیده است. جهان عرب دچار بحران عمیق هویتی شده و آشوب‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، این جوامع را در بر گرفته است. گفتمان‌های حاشیه‌ای، عرصه را برای گفتمان‌های مسلط محدود کرده و مبانی و کارآمدی آنها را در عرصه اجتماعی به چالش کشیده‌اند. اکنون، دوره تغییر و تحول در میان گفتمان‌ها و درون آنهاست و کارگزاران تلاش می‌کنند از طریق مفصل‌بندی و تعیین هویت‌ها با گفتمان‌های آلترناتیو، هویت‌ها و معانی اجتماعی خود را بازسازی کنند.

نگاهی به اجزاء، نمادها و نشانه‌های گفتمانی و هویتی در عرصه اجتماعی جهان عرب، خطوط صورت‌بندی‌های گفتمان‌ها و هویت‌های جدید در جهان عرب را نشان می‌دهد و روند تحولات آتی این منطقه را تصویر می‌کند. ضدیت‌ها در جهان عرب، فرایندی از ساخته‌شدن را آغاز کرده‌اند. در این فرایند، گفتمان‌ها و هویت‌های مسلط به زیر کشیده شده و هویت‌هایی برکشیده خواهند شد و ممکن است به گفتمان مسلط در این جوامع تبدیل شوند.

۱. گفتمان اقتدارگرایی و دموکراسی‌خواهی

قبل از تحولات بهار عربی، اغلب نظام‌های سیاسی حاکم در جهان عرب، استبدادی بودند. برخی از آنها نظام‌های استبدادی سنتی و عده‌ای، نظام‌های استبدادی با گرایش‌های مدرن به شمار می‌آمدند که اغلب، اقتدارگرا بودند. نظام‌های سیاسی سنتی جهان عرب، عمدتاً در حاشیه خلیج فارس هستند و به دلیل برخورداری از درآمدهای کلان نفتی یا حضور رهبران توسعه‌گرا و بین‌الملل‌گرا، سازشی عملی میان سنت‌های جامعه و الزامات و زیرساخت‌های مدرن ایجاد

کرده و به مرحله بالاتری از توسعه دست یافته‌اند. آنها درآمدهای جامعه را افزایش داده و رفاه بسیار زیادی را برای مردم خود فراهم آورده‌اند. مشروعیت این نوع از دولت‌های عربی، در داخل و جامعه بین‌المللی، به حدی است که مخالفان نتوانسته‌اند به شکل ملموسی از آنها مشروعیت‌زدایی کرده و به بسیج توده‌های ناراضی دست بزنند. تنها مورد استثنا، بحرین است که در آن نیز مشکل نه به کارکرد دولت، بلکه به توزیع ناعادلانه قدرت سیاسی برمی‌گردد.

دولت‌های اقتدارگرای جهان عرب، اغلب فاقد درآمدهای کلان نفتی هستند. در این کشورها، در دوره پس از جنگ جهانی دوم، اندیشه‌های مدرن بیش از دولت‌های سنتی حوزه خلیج فارس رشد یافته و به بروز و شکل‌گیری دولت‌های مدرن منجر شده است. ملی‌گرایی، سوسیالیسم و جمهوری‌خواهی، در این کشورها سابقه بیشتری دارد.

مصر، الجزایر، لیبی، سوریه، عراق و یمن، نمونه برجسته دولت‌های عربی مدرن و اقتدارگرا به شمار می‌آیند که در دهه‌های گذشته، با ایدئولوژی سوسیالیسم، بعثی‌گرایی، ملی‌گرایی، عرب‌گرایی و انقلابی‌گری، کوشیدند به مسایل این جوامع در زمینه مداخله نیروهای خارجی، عقب‌ماندگی جامعه، تأمین حقوق فلسطینی‌ها و احیای هویت عربی، پاسخ دهند. شکل‌دادن به دولت مدرن و عمدتاً عرفی، وجه مشترک همه این کشورهاست. سنت استبدادی، عقب‌ماندگی سیاسی - اجتماعی، فقدان جامعه مدنی قدرت‌مند و نقش نظامیان در شکل‌دادن به قدرت در دهه‌های گذشته، به شکل‌گیری دولت‌های اقتدارگرا در این جوامع منجر شد. دولت‌های شکل‌گرفته، از نظر ایدئولوژیکی، اساساً ملی‌گرا بودند و در دوره‌ای به عرب‌گرایی و سوسیالیسم متمایل شدند. آنها دولت مدرن و قدرتمند متکی بر ارزش‌های قومی عربی را راهی برای برون‌رفت از عقب‌ماندگی می‌دانستند (Sheehi, 2004).

دولت‌های اقتدارگرا، از چند جهت با جریان‌های اسلامی این جوامع مشکل داشتند. نخست، آنها را مانعی در برابر پیشرفت خود می‌دیدند. دوم، اسلام‌گرایان با تکیه بر ارزش‌ها و سنت‌های اسلامی، رقیبی جدی برای دولت‌های حاکم بودند و بالاخره، ارزش‌های اسلامی با اندیشه و ایدئولوژی چپ‌گرایانه آنها یا حامیان خارجی‌شان ناسازگار بود. البته، بخشی از سنت‌های اسلامی که مانع رژیم‌های اقتدارگرا نبودند، به تدریج مورد استقبال قرار گرفتند و به نظام بازتولید ارزش‌های حاکم اضافه شدند (Lahoud and Johns, 2005: 180).

دولت‌های اقتدارگرایی عرب، به دلیل ایجاد دولتی بسته، ناکارآمد و فاسد، بزرگ‌ترین ضربه را به گفتمان حاکم و فرهنگ عمومی مردم این کشورها زده و بیشترین فرصت را برای رشد گفتمان‌های رقیب فراهم آوردند. در مرحله شعار، نفی دولت استبدادی و فاسد، عامل پیوندزننده همه مخالفان در جهان عرب است. همه جریان‌های اعتراضی در همه کشورهای عربی، در نفی دولت‌های استبدادی و بسته اتفاق نظر دارند. جز مورد بحرین که ویژگی‌های خاص خود را دارد، در بقیه کشورها، نارضایتی از دولت و فقر و فساد گسترده سیاسی و اقتصادی، عامل اساسی در بروز بهار عربی به شمار می‌آید (کتریان، ۱۳۹۰).

در بهار عربی، مهم‌ترین شعار، نفی دولت حاکم است که با «ارحل» و «اسقاط» مشخص می‌شود. سرنگونی دولت‌های اقتدارگرا در جهان عرب، به ویژه مصر، نشان‌دهنده افول جایگاه گفتمان اقتدارگرایی در این منطقه است و سرنگونی دولت معمر قذافی، به ظاهر، پایانی بر باسابقه‌ترین آنهاست. در عین حال، نحوه سقوط آن و ضعف گسترده جامعه مدنی در جهان عرب و نفوذ فرهنگ اقتدارگرایی در این جوامع که در جریان سرنگونی معمر قذافی نمود برجسته‌ای داشت، نشان می‌دهد اقتدارگرایی به سادگی مغلوب دیگر گفتمان‌ها نشده و برای طولانی‌مدت از صحنه سیاسی جهان عرب بیرون نخواهد رفت.

در وضعیتی که اقتدارگرایی در حال افول است، گفتمان‌های اسلام‌گرایی و دموکراسی‌خواهی، در حال رقابت و بازمفصل‌بندی عناصر گفتمانی خود هستند تا بتوانند با مقاومت اندک و حمایت بازیگران بیشتر، به جایگاه هژمونی دست یابند. به رغم اینکه شعارهای ایجابی معترضین بسیار کم و محدود است، اما اغلب ناظران بر این باورند که در بهار عربی، دو گفتمان اسلام‌گرایی و دموکراسی‌خواهی، با گرایش‌های مختلف، از گفتمان حاشیه‌ای به گفتمانی تحول‌ساز و تأثیرگذار تبدیل شده و بیشترین نقش را در روند سرنگونی حکومت‌های این کشورها ایفا می‌کنند. آنها به ضدیت با نظام‌های استبدادی، فاسد و ناکارآمد حاکم در این جوامع برخاسته و با بهره‌گیری از دال‌های شناور^۱، اجزاء گفتمان خود را گسترش می‌دهند تا بتوانند گروه‌ها و افراد بیشتری را به سوی خود جذب کنند و در فرایند تغییر موقعیت گفتمانی، با مخالفت کمتری روبرو شوند (Harfouch, 2011).

به رغم ضرورت وجود ایدئولوژی بسیج‌کننده در انقلاب‌ها، در بهار عربی، ایدئولوژی‌های تندرو، یکی از بازندگان مهم تحولات به شمار می‌آیند. دولت‌های اقتدارگرای این کشورها، اعتبار ایدئولوژی‌های ملی‌گرا و سوسیالیست را از بین برده‌اند. ایدئولوژی اسلامی تندرو نیز می‌تواند به بروز ترس و وحشت در میان بازیگران مؤثر بین‌المللی منجر شود و آنها را به حمایت از دولت‌های استبدادی مصمم سازد. از این رو، کمتر مورد استقبال قرار گرفته و در بهار عربی نتوانست نقش سابق خود در انقلاب‌های اجتماعی را ایفا کند. در همین حال، حضور پررنگ جوانان آشنا به فضای جدید جهانی در بهار عربی، وجود فقر و فساد از یک سو و ناتوانی ایدئولوژی‌های حاکم در برخورد با مسئله عقب‌ماندگی این جوامع، از سوی دیگر و نمونه غیرایدئولوژیک موفق آن در سطح منطقه‌ای و جهانی، سه عامل دیگر در افول موقعیت ایدئولوژی به معنای رادیکال آن در جریان بهار عربی است. رفتار معترضین در تونس و مصر، نشان می‌دهد آنها به شدت به ایدئولوژی‌های افراطی بدبین هستند و آنها را در تعارض با حمایت جامعه جهانی از انقلاب خود و توسعه کشور در آینده می‌دانند. تجربه حکومت‌های قبلی به آنها نشان داده که جریان‌های ایدئولوژیک، برخلاف ادعای خود، به جای توسعه و رفع فقر و فساد، به تعمیق عقب‌ماندگی و از بین رفتن امکانات و توانمندی‌های جامعه منجر می‌شوند (پتس، ۱۳۹۰). بیداری جوانان عرب، در آگاهی آنها به بیکاری خود و بیماری جامعه‌شان ریشه دارد و با علم به ناتوانی ایدئولوژی در حل این معضلات، از آن دوری می‌کنند (روح، ۱۳۹۰: ۷۰). از این رو، به نظر می‌رسد یکی از بزرگ‌ترین قربانیان بهار عربی، ایدئولوژی‌های افراطی چپ و راست است. در این عرصه، تا کنون، هم گفتمان القاعده به حاشیه رفته و هم سوسیالیسم ملی‌گرا. حکومت‌های طرفدار غرب به همراه رژیم‌های اقتدارگرای متمایل به چپ، موقعیت خود را از دست داده‌اند.

موقعیت گفتمان دموکراسی‌خواهی در جهان عرب رو به بهبودی است. نفی رژیم‌های استبدادی با گفتمان دموکراسی‌خواهی و ضدیت با اندیشه اقتدارگرای سکولار با گفتمان اسلام‌گرایی سازگار با اندیشه مدرن انجام می‌شود. آزادی‌طلبی و دموکراسی‌خواهی، یکی از خواسته‌های برجسته اعتراضات سیاسی در بهار عربی است که کارگزاران اصلی آن را جوانان تحصیل‌کرده‌ای تشکیل می‌دهند که ضمن آگاهی به دنیای مدرن، می‌توانند از ابزارهای آن برای

پیش‌برد اهداف و شکل‌دادن به جامعه بهتر استفاده کنند (Mulderig, 2011). به رغم حمایت دولت‌های غربی از حکومت‌های استبدادی تونس و مصر، بعد از جدی‌شدن اعتراضات اجتماعی، آنها در دوراهی حمایت از متحدان سابق و مخالفان این دولت‌ها قرار گرفتند که در پی شکل‌دادن به نظام دموکراتیک و مبتنی بر آرای مردم بودند. تصمیم‌گیری برای دولت‌های غربی در خصوص دولت‌های لیبی و سوریه که مخالف غرب بودند، سهل‌تر بود، اما در مجموع، دولت‌های اروپایی و آمریکا از جریانات ضد دولتی و گفتمان دموکراسی‌خواهی مردم این کشورها حمایت می‌کنند و امیدوارند از این طریق بتوانند مانع روی کار آمدن دولت‌های اسلامی و احزاب و گروه‌های ضدغربی در این کشورها شوند (Rogin, 2011).

۲. اسلام‌گرایی

آنچه امروز از آن با عنوان گفتمان اسلامی یاد می‌شود، معطوف به اسلام سیاسی است و گرایش‌های گوناگونی در درون خود دارد که گاهی با هم به مرحله تضاد نیز می‌رسند. اسلام محافظه‌کار سنتی (عربستان)، اسلام سیاسی مدنی (ترکیه)، اسلام سیاسی امت‌گرا (ایران)، اسلام سیاسی بنیادگرا یا تندرو (القاعده)، چهار گرایش مهم اسلام‌گرایی هستند که هر کدام گفتمان و حاملان خاص خود را دارند. محمد ایوب آنها را در قالب گرایش انقلابی، انتقادی، مدرن، محافظه و بنیادگرا طرح می‌کند (Esposito and Voll, 2001 & Ayoob, 2008). هریک از آنها در جهان اسلام، جایگاهی دارند و در بهار عربی، فعال بوده و از آن تحولات برای تقویت گفتمان‌ها و نیروهای خود استفاده می‌کنند.

در جهان عرب و در میان کشورهای مصر، تونس، یمن و سوریه، احزاب و گروه‌های اسلام‌گرا ریشه‌های عمیق‌تری دارند. اخوان المسلمین، بزرگ‌ترین، باسابقه‌ترین و بانفوذترین گروه اسلامی این کشورهاست که دارای گرایش‌های گوناگون در درون خود می‌باشد. این گروه، تا کنون، در جایگاه اداره جامعه قرار نگرفته و همواره به عنوان نیروی مخالف دولت حاکم ظاهر شده است (Wickham, 2002). در بهار عربی، اخوان المسلمین متشکل‌ترین گروه در میان انقلابی‌ها به شمار می‌آمد. مهم‌ترین ادعای گفتمان اسلام‌گرایی در برابر مسایل و مشکلات جوامع عربی، نفی نظام‌های استبدادی و فاسد این کشورها، حمایت از مردم فلسطین

و مخالفت با هر گونه سازش و برقراری روابط با اسرائیل و تشکیل حکومت اسلامی در داخل و اجرای احکام شرعی در این جوامع است (Zuhur, 2007: 39). در گفتمان اسلامی، طیف گسترده‌ای از اندیشه‌های اسلامی و متفکران گوناگون انقلابی، انتقادی، مدرن، محافظه‌کار و بنیادگرا وجود دارد (Esposito and Voll, 2001 & Ayoob, 2008)، و از میان آنها، اسلام میانه‌رو و سازگار با مظاهر مدرنیسم در تحولات جهان عرب، نقش برجسته‌ای ایفا کرده است.

به رغم هشدارهای برخی جریان تندرو نسبت به پیروزی اسلام‌گرایان در جهان عرب (IPT, 2011)، این اسلام‌گرایان میانه‌رو هستند که در مرکز گفتمان اسلامی جهان عرب قرار دارند. رهبران جریان‌های اسلام‌گرا متوجه شده‌اند که پیروزی بر رژیم‌های استبدادی غرب‌گرا که روابط بسیار خوبی با قدرت‌های بزرگ جهان دارند، بدون ارائه چشم‌اندازی اطمینان‌بخش از آینده این کشورها برای حامیان خارجی‌شان ممکن نیست.

قدرت‌های بزرگ، نگران تهدیدات اسلام‌گرایان تندرو هستند. آنها یک دهه است درگیر جنگ علیه القاعده و طالبان در افغانستان و دولت‌های شکننده دیگر از سومالی تا یمن و عراق و پاکستان هستند و پیدایش فرصت‌های جدید در کشورهای جهان عرب برای این نوع گروه‌های اسلامی، می‌تواند برای غرب پرمخاطره باشد. در چنین وضعیتی، رهبران گروه‌ها و احزاب اسلام‌گرا در جهان عرب، می‌کوشند چهره‌ای میانه‌رو از خود بروز دهند تا بتوانند حمایت بین‌المللی را به همراه داشته باشند و دولت‌های مستبد را منزوی و تسلیم نمایند.

دولت‌های غربی، به ویژه آمریکا نیز تلاش می‌کنند سیاست محتاطانه‌ای در پیش بگیرند تا متهم به حمایت از رژیم‌های استبدادی و مخالفت با جریان‌های مردمی در جهان عرب نشوند. آمریکا بر این باور است که با پذیرش دموکراسی واقعی در منطقه خاورمیانه، می‌تواند قدرت نرم خود را افزایش دهد و روابط عمیق‌تری با جهان عرب برقرار کرده و هزینه‌های نظامی را در مبارزه با تروریسم کاهش دهد (Rogin, 2011).

گرایش‌های اسلام‌گرایی که بر مسئله و مشکل اساسی جهان عرب، یعنی عقب‌ماندگی نظر دارند، ناگزیر به بهره‌گیری از الگوها و افراد موفق در این زمینه هستند و می‌کوشند از تندروری پرهیز کرده و پیوندهای خود را با بوروکرات‌هایی که تجربه، سواد و توانمندی بیشتری برای اداره جامعه دارند، حفظ کنند. در عین حال، مهم‌تر از پیوند سیاسی میان گروه‌ها و جریان‌های

سیاسی، توانایی ارائه قرائتی از اسلام و مردم‌سالاری است که بتواند اصول و ارزش‌های بنیادی هر دو گفتمان را حفظ و آنها را در کنار هم داشته باشد.

گروه‌های اسلامی، به ویژه در مصر و تونس، دریافته‌اند که نمی‌توانند بدون همکاری با گروه‌های بوروکرات، گفتمان خود را در موقعیت بالاتری قرار دهند. آنها گفتمان خود را در ضدیت با نظام‌های استبدادی و فساد در عرصه داخلی و ضدیت با اسرائیل در عرصه بین‌المللی تعریف می‌کنند. عناصر بین‌المللی قوام‌بخش به گفتمان‌های آن اغلب ایجابی است و همکاری با جامعه بین‌المللی، یکی از اجزای بسیاری از گرایش‌های اسلامی است که در این جوامع فعال هستند و در کنار هم گفتمان اسلامی را تشکیل می‌دهند (Rauf, 2011).

البته، اسلام‌گرایان تندرو نیز در بهار عربی حضور دارند و در برخی کشورها، موقعیت نسبتاً خوبی کسب کرده‌اند، اما شواهد تجربی نشان‌دهنده افول گفتمان اسلام تندرو در میان کشورهای مسلمان عرب است. بهار عربی نشان داد توده‌های مردم، نه تنها در قیام علیه نظام استبدادی تمایلی به گروه تندروی القاعده و اقدامات و راهبردهای آن ندارند (Black, 2011)، بلکه به صورت مستقیم، گفتمان آن را به چالش کشیده و گفتمانی متفاوت و حتی متعارض ارائه می‌دهند (Zaratr & Gordon, 2011).

گفتمان‌های در حال صعود در جهان عرب، زمانی می‌توانند به جایگاه مسلط دست یابند و در حل معضلات و مسایل این جوامع مؤثر باشند که با قواعد و هنجارهای جاافتاده در میان مردم این کشورها یا هنجارهایی که اکنون بخشی از قواعد جامعه بین‌المللی به شمار می‌آیند، ناسازگار نباشند. برخی از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، می‌کوشند ترکیب قابل قبولی میان اجزای گفتمان اسلامی و ارزش‌های جهانی که عمده‌تأ ریشه در اندیشه‌های غربی دارند، به وجود آورند (LAT, 2011). حاملان اصلی این گفتمان‌ها می‌دانند که صورت‌بندی گفتمانی متعارض با قواعد و هنجارهای جامعه بین‌المللی و جوامع اسلامی، امکان رشد گفتمان در دو سطح ملی و بین‌المللی را با چالش‌های زیادی روبرو می‌سازد و یا کارآمدی آن را در مقابله با مشکلات و مسایل اساسی جامعه تضعیف می‌کند (Toraifi, 2011).

موفقیت گفتمان اسلامی در این جوامع، به ارائه قرائتی بستگی دارد که بتواند میان این گونه اجزای ظاهراً متعارض، نوعی سازگاری و هم‌سویی ایجاد نماید.

بررسی‌های اولیه نشان می‌دهد در اغلب این کشورها، گفتمان پیونددهنده میان اجزای گفتمان اسلامی و گفتمان مردم‌سالاری، از جذابیت بیشتری برخوردار است. حزب عدالت و توسعه ترکیه به ریاست رجب طیب اردوغان، نخست‌وزیر فعلی این کشور، از حزب اخوان المسلمین مصر تأثیر پذیرفته و اکنون، بعد از موفقیت‌هایی که در عرصه سیاسی ترکیه کسب کرده، به الگویی برای گروه‌های اسلام‌گرای مصر و سایر کشورهای مسلمان جهان عرب تبدیل شده است. بعد از گذشت نزدیک به ۷ ماه از سرنگونی حسنی مبارک، یکی از اعضای بارز اخوان المسلمین مصر موسوم به خالد الزعفرانی، اقدام به تأسیس حزب عدالت و توسعه کرد و در گفت‌وگو با آسوشیتد پرس، تأکید کرد که الگوی او در تأسیس حزب عدالت و توسعه، الگوی ترکی است. وی گفت:

«حزب عدالت و توسعه‌ای که ما به همراه بعضی از دوستان و برادرانمان در جماعت اخوان المسلمین تأسیس کرده‌ایم، دقیقاً همان برنامه‌های حزب عدالت و توسعه ترکیه را دنبال خواهد کرد ما نه تنها اسم خود را از روی حزب عدالت و توسعه ترکیه الگوبرداری کرده‌ایم، بلکه با توجه به نظرات آنها تلاش می‌کنیم از الهاماتی که از این حزب می‌گیریم، سیاست‌های خود را پیش ببریم» (اکیول، ۱۳۹۰).

اجزای گفتمان مذکور را می‌توان به اختصار به شرح زیر بیان کرد: حفظ ارزش‌های اسلامی در همزیستی با ارزش‌های گفتمان‌های مخالف به ویژه سکولار، توسعه‌گرایی و رفع عقب‌ماندگی از جوامع اسلامی، بین‌الملل‌گرایی و همراهی با ارزش‌ها و قواعد پذیرفته شده جامعه جهانی و رعایت ارزش‌های دموکراتیک به عنوان فضایی برای رشد ارزش‌های اسلامی. حزب عدالت و توسعه ترکیه رویکردی محافظه‌کارانه به اسلام دارد و بر این باور است که این مدل در غلبه بر مسایل و چالش‌های جوامع اسلامی، به ویژه عقب‌ماندگی آنها نقش اساسی دارد (Cizre, 2008). ترک‌ها ترکیبی از اسلام، دموکراسی، ملی‌گرایی و بین‌الملل‌گرایی ارائه می‌کنند که در حال گسترش حوزه نفوذ خود در منطقه است (Zalewski, 2011).

در میان کارگزاران و بازیگران گفتمان اسلام‌گرایی، علاوه بر نیروهای محافظه‌کار، نیروهای تندرو هم حضور دارند. برجسته‌ترین نیروی اسلام‌گرای تندرو در جهان عرب، القاعده است. آنها در سال ۲۰۰۵، مناظره کلامی مشخصی با دولت آمریکا در خصوص اصلاح خاورمیانه

شروع کردند. آنها بر این امر تأکید داشتند که انجام اصلاحات در خاورمیانه باید بر پایه احیا و اجرای احکام شرع اسلامی باشد. این امر بدون خروج نیروهای صلیبی از منطقه و پایان دادن به اشغال کشورهای اسلامی از سوی آمریکا میسر نیست. بنابراین، در گام اول، باید مسلمان جنگ مقدسی را علیه نیروهای آمریکایی شروع کنند و پس از آن است که اصلاحات در خاورمیانه عملی خواهد شد (Zarate and Gordon, 2011: 103).

تحولات بهار عربی که به صورت مشخص، معطوف به ضدیت با دولت‌های استبدادی است، در پی ایجاد دگرگونی از داخل این کشورهاست و کمتر در راستای ضدیت با آمریکا شکل گرفته است. به صورت مشخص، در لیبی، نیروهای انقلابی در سایه حمایت نیروهای ناتو پابرجا مانده و در نهایت، با پشتیبانی آنها توانستند بر رژیم معمر قذافی غلبه کنند. در مصر، دولت آمریکا در حمایت از رژیم مبارک و نیروهای انقلابی به شدت مردد بود و تا روزهای پایانی انقلاب مردم مصر، در پارادوکس حمایت از متحدین حاکم یا مردمان خواستار دموکراسی و آزادی‌های سیاسی قرار گرفته بود و قادر به اتخاذ موضعی مشخص و قاطع در این زمینه نبود. در سوریه، عملاً دولت اوباما طرف نیروهای ضددولتی را گرفته و به شکل مستقیم و غیرمستقیم از آنها حمایت می‌کند (Rogin, 2011). از این منظر، تحولات بهار عربی با نگاه و راهبرد القاعده به شدت متفاوت است و به این دلیل، به تعبیر عمر آشور، نویسنده لبنانی، «بهار عربی، زمستان القاعده است» (Ashour, 2011). در عین حال، شکست انقلاب‌های عربی یا تداوم بحران در این جوامع، می‌تواند به تقویت دوباره قرائت القاعده از اسلام و خرده‌گفتمان آن در برابر سایر گفتمان‌های اسلامی و غیراسلامی بینجامد و نیرویی تازه به این گروه و طرفداران آن بدهد.

گفتمان اسلام محافظه‌کار، یکی از مهم‌ترین گفتمان‌هایی است که در جهان عرب مناسب‌ترین موقعیت برای تبدیل شدن به گفتمان مسلط را دارد. طرح نظریه سازگاری اسلام با دموکراسی از سوی جریان‌های اسلامی مهم در مصر، تونس و لیبی و مخالفت با جریان‌های تندرو در این کشورها و حتی طرح اسلام عرفی از سوی برخی از احزاب اسلام‌گرای منطقه، نشان‌دهنده مفصل‌بندی جدید در درون گفتمان اسلام سیاسی در منطقه است. به نظر می‌رسد نفی حکومت‌های فاسد کنونی، اجرای احکام شرعی در جامعه، ایجاد حکومت‌های مبتنی بر

رأی و مشارکت مردم، حل و فصل معضلات و مشکلات عقب‌ماندگی جامعه، نفی رابطه با اسرائیل، حمایت از حقوق مردم فلسطین، برقراری روابط مسالمت‌آمیز با جامعه بین‌المللی از موضع کشوری مستقل و بازسازی روابط با جمهوری اسلامی ایران (به ویژه در مصر)، از جمله اجزای گفتمان اسلام سیاسی جدید در جهان عرب است.

۳. ملی‌گرایی، عرب‌گرایی و بین‌الملل‌گرایی

ملی‌گرایی به عنوان گفتمان سیاسی در طول قرن بیستم، در شکل‌دادن به نقشه کنونی خاورمیانه نقش اساسی داشت. در عین حال، بین اجزای شکل‌دهنده این گفتمان، تعارض‌های جدی وجود دارد. تقسیمات واحدهای سیاسی با پراکندگی ملت عرب که دارای زبان مشترک هستند، هم‌خوانی و هماهنگی ندارد. جهان عرب از دولت‌های ملی متعددی تشکیل شده که کارگزار اصلی شکل‌دهنده به گفتمان ملی‌گرایی به شمار می‌آیند. ملی‌گرایی و عرب‌گرایی در دوره‌ها، مناطق و موضوعاتی با هم در حالت هم‌تکمیلی^۱ قرار دارند و در موضوعات و مواردی، به وضعیت پارادوکسی می‌رسند. به طور نسبی، در مواردی که موفقیت یک یا چند دولت عربی در راستای اهداف کلی اعراب بوده است، جلوه‌هایی از عرب‌گرایی در این منطقه ظاهر شده است. آزادسازی کانال سوئز از سوی ناصر، جنگ‌های اعراب و اسرائیل، عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی اعراب و تشکیل اتحادیه عرب، از جمله مواردی است که به گسترش پیوند میان جوامع عربی منجر شده است (Citino, 2002: Ch. 3). در مقابل، سیاست‌های ایدئولوژیک ناصر، معمر قذافی، حافظ اسد و صدام حسین، موجب بروز ترس و تهدید در میان کشورهای عربی سنتی، به ویژه در میان کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس شده و به جدایی بیشتر آنها از جهان عرب انجامید و حمله صدام حسین به کویت، ضربه بسیار شدید به اتحاد عربی و عرب‌گرایی زد (بلامی، ۱۳۸۶: ف ۵).

در مورد تأثیر تحولات بهار عربی بر گفتمان‌های ملی‌گرایی و عرب‌گرایی، چند نکته قابل طرح است. نخست، انقلاب‌های عربی عمدتاً در کشورهایی گسترش یافته و به موفقیت رسیده که در طول چند دهه گذشته، پرچم‌دار ملی‌گرایی و عرب‌گرایی بودند. مصر و لیبی به همراه

1. complementarity

عراق و سوریه، در تعمیق ملی‌گرایی یا عرب‌گرایی نقش مؤثری داشتند. از این چهار کشور، تنها سوریه است که الگوی سابق را حفظ کرده و آن نیز به شکل گسترده درگیر اعتراضات دامنه‌دار سیاسی و انزوای منطقه‌ای و بین‌المللی است. کشورهای عربی، عضویت این کشور در اتحادیه عرب را به حالت تعلیق درآورده و در حال اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه این کشور هستند (جامعه الدول العربیه، ۲۰۱۱). با وجود این، وحدت کشورهای عربی در برابر دولت سوریه کامل نیست. دولت عراق و یمن، تمایلی به تعلیق عضویت سوریه در اتحادیه عرب نداشتند، اما در وضعیت کنونی که نقش منطقه‌ای دولت مصر تضعیف شده است، این کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس، به ویژه قطر و عربستان سعودی هستند که نقش بیشتری را در تحولات منطقه ایفا می‌کنند. آنها نه حامل اندیشه‌های ملی‌گرایی، بلکه گسترش‌دهنده نوعی عرب‌گرایی محافظه‌کار بوده و بیش از دیگر کشورها نگران گفتمان‌های متعدد ملی‌گرایانه، اسلام‌گرایانه و جمهوری‌خواهانه از سوی دولت‌های مصر، سوریه و عراق هستند (بلامی، ۱۳۸۶).

این کشورها با عبور از دوره عقب‌ماندگی و رسیدن به سطح بالاتری از توسعه و رفاه، در پی ایفای نقشی مؤثر در منطقه هستند و دست‌کم، گفتمان بین‌الملل‌گرایی را بیش از سایر کشورهای عربی سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده‌اند (Abu Dhabi Gallup Center, 2011). پس از انقلاب‌های تونس و مصر، نقش رسمی و دولتی مصر در تحولات جهان عرب کم‌رنگ و نقش الهام‌بخشی مردم این دو کشور در شکل‌دادن به گفتمان‌های مسلط، به شدت افزایش یافته است. آنها به الگویی برای مقابله با رژیم‌های فاسد منطقه تبدیل شده‌اند و در صورت موفقیت در داخل و برقراری نظام سیاسی مردم‌سالار، کارآمد و مؤثر، نقش آنها در منطقه، به صورت همه‌جانبه افزایش خواهد یافت. در صورت شکست انقلاب‌های این کشور در رسیدن به اهداف و آرزوها، این دو کشور صادرکننده نوعی یأس و ناامیدی در منطقه خواهند بود.

در سوریه نیز فشارها در حال افزایش است و در صورت فروریزی نظام سیاسی این کشور، علاوه بر صورت‌بندی هویتی، ممکن است شکل جدیدی از توزیع قدرت در منطقه آغاز شود. جدا از فلسطین، سوریه مهم‌ترین کشور عربی منطقه است که بخشی از خاک آن در اشغال

اسرائیل است و این کشور نماد مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی است. سوریه نفوذ زیادی در لبنان دارد و از جریان مقاومت در این کشور حمایت کرده و نقش پل ارتباطی را میان ایران و گروه‌های مبارز فلسطین بازی می‌کند. مقاومت سوریه در برابر اسرائیل، نمادی از ملی‌گرایی عرفی است که در صورت سرنگونی رژیم حاکم ممکن است جای خود را به گروه‌هایی بدهد که احتمالاً مقاومت‌شان در برابر اسرائیل، بیشتر صبغه مذهبی خواهد گرفت.

نکته دوم درباره جایگاه ملی‌گرایی و عرب‌گرایی پس از تحولات جهان عرب، افزایش چشم‌گیر نقش رسانه‌های عربی در بروز تحولات بهار عربی است. تأثیرگذاری این رسانه‌ها بر عرب‌گرایی در دو حوزه تعمیق پیوندهای زبانی و مفهومی است. اگر دولت‌های ملی‌گرای ناصر، صدام و اسد از طریق توافقات سیاسی در پی گسترش عرب‌گرایی بودند، رسانه‌ها و دولت قطر، از طریق تقویت پیوندهای زبانی و فرهنگی به آن کمک می‌کنند. با توجه به اینکه مردم همه این کشورها به زبان عربی صحبت می‌کنند، شکل‌گیری رسانه‌های مجازی و تصویری فراگیر که تحولات عربی را به صورت گسترده پوشش می‌دهند و موجب توجه آنها به مسایل یکدیگر می‌شوند، می‌تواند به تقویت پیوندهای عربی میان جوامع عرب بیانجامد. این پیوند زمانی قوی‌تر خواهد شد که در حوزه معنایی و گفتمانی نیز هم‌سویی بیشتری میان آنها وجود داشته باشد. بهار عربی، بستری برای تعمیق روابط مردم و دولت‌هایی است که با انقلاب‌های مردمی آنها همراه بوده و از آنها پشتیبانی کرده‌اند. مردم کشورهای تونس، مصر و لیبی و دولت‌های جدیدشان، بیش از پیش با همدیگر احساس همبستگی می‌کنند و خود را در کنار هم می‌دانند. در مقابل، دولت‌های مخالف گفتمان جدید نیز بیشتر در کنار هم قرار می‌گیرند. عراق، الجزایر، لبنان و یمن، در اتحادیه عرب، کمتر از دیگر کشورها به حمایت از تعلیق سوریه تمایل نشان دادند. فعالیت‌های شبکه الجزیره و سیاست‌های دولت قطر در تحولات بهار عربی، ضمن تقویت عرب‌گرایی جدید که می‌توان آن را عرب‌گرایی فرهنگی نامید، موجب تقویت جایگاه این کشور در منطقه شده و موقعیت ممتازی به این کشور کوچک در جهان عرب داده است. در بلوک جدید قدرت در خاورمیانه، قطر نقشی فراتر از ظرفیت‌های مادی و سستی خود دارد و در پیوند جوامع عربی، مؤثرتر از دیگران ظاهر می‌شود.

نکته سوم اینکه، عرب‌گرایی و ملی‌گرایی، به رغم اینکه در گفتمان رژیم‌های اقتدارگرای عرب جایگاه برجسته‌ای داشتند و زمام‌داران آنها از این دو گفتمان در راستای تأمین اهداف و منافع خود استفاده می‌کردند، اما فروپاشی این رژیم‌ها، پایانی بر این دو گفتمان نخواهد بود. ملی‌گرایی، زمینه‌های تاریخی و فکری عمیقی میان جوامع امروزی دارد و عرب‌گرایی، موضوعی اجتماعی و ساختاری برای جوامع عربی است. به نظر می‌رسد تغییر نظام‌های سیاسی، ماهیت ایدئولوژیک این گفتمان را کم‌رنگ می‌کند، اما موجب از بین رفتن آنها نمی‌شود. تغییر اساسی، در قالب گفتمانی و ترکیب آنها با گفتمان‌های دیگر رخ می‌دهد. ملی‌گرایی عربی در جوامع جدید عربی، «دگر» خود را در ضدیت با کشورهای غیرعرب منطقه، مثل ترکیه و ایران تعریف نمی‌کند. بیشترین احتمال برای برسازی دگرها به اسرائیل و در کوتاه‌مدت، به آن دسته از کشورهای عربی برمی‌گردد که در بهار عربی از دولت‌های استبدادی حمایت کردند. دولت‌های غربی نیز در این دایره دگرسازی قرار ندارند. هرچند تحولات داخلی پس از پیروزی انقلاب‌های عربی را نمی‌شود نادیده گرفت. جریان‌ها و گفتمان‌های گوناگونی در این جوامع هستند که تلاش می‌کنند در مقام گفتمان مسلط قرار گیرند. موفقیت این گفتمان‌ها می‌تواند تأثیرات جدی بر مناسبات آنها با دیگر کشورها داشته باشد. در مجموع، به نظر می‌رسد گفتمان عرب‌گرایی و ملی‌گرایی، به شکلی دیگری در میان جوامع عربی بازسازی شود و نقش مؤثر خود را در حوزه اساسی تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری ایفا کند.

۴. اسلام‌گرایی و لیبرالیسم

برجسته‌ترین موضوعی که در جوامع عرب مطرح است و احتمالاً در آینده، بیشترین تأثیر را بر مبانی فکری این جوامع و موفقیت یک گفتمان بگذارد، ترکیب اجزای دو گفتمان اسلام‌گرایی و دموکراسی‌خواهی است. در همین حال، مهم‌ترین چالش این جوامع در حوزه فکری، به نسبت این دو گفتمان برمی‌گردد. این ترکیب نمادی از سنت و مدرنیسم، اسلام سیاسی و اسلام سنتی، بومی‌گرایی و بین‌المللی‌گرایی و امت‌گرایی و ملت‌گرایی است و جهت‌گیری این کشورها را به سوی الگوهای گوناگون توسعه در منطقه، نشان خواهد داد.

مصر نمونه ایده‌آلی از تقابل و تعامل احزاب سیاسی و جریان‌های فکری گوناگون در جهان عرب است. گروه نوگرا و نسبتاً لیبرال ۶ آوریل، اعتراضاتی را پایه‌ریزی کرد که در نهایت، با پیوستن دیگر گروه‌ها و جریان‌ها، به سرنگونی رژیم مبارک منجر شد. در جریان اعتراضات، اسلام‌گرایان سلفی و اخوان المسلمین هم حضور داشتند. در آغاز ماه رمضان، گروه‌های اسلامی از آرزوهای خود برای تأسیس دولت اسلامی سخن گفتند و اکنون، نتایج اولیه انتخابات مصر نشان‌دهنده موفقیت چشم‌گیر احزاب اسلام‌گرای میانه‌رو در قالب حزب «آزادی و عدالت» و حزب تندرو سلفی «النور» است. بعد از آنها، «بلوک مصریان» قرار دارد که سکولار است. در حالی که حزب النور به نفی ارزش‌های لیبرالی می‌پردازد، حزب اسلام‌گرای «آزادی و عدالت»، از سازگاری میان اصول اسلامی و لیبرالی سخن می‌گوید و در عین حال، در صورت بروز اختلاف میان آنها، احکام شریعت را مرجع می‌داند (Ghosh, 2011).

در انتخابات پارلمانی کشورهای تونس و مراکش نیز احزاب اسلام‌گرای میانه‌رو، اکثریت را کسب کرده‌اند. در تونس، «النهضة» با کسب اکثریت پارلمان، در صدد ایجاد دولت ائتلافی با حزب سوسیالیست این کشور است. گروه‌های اسلام‌گرا در لیبی، سوریه و یمن، نقش مؤثرتری در تحولات این کشورها ایفا می‌کنند. اسلام‌گرایان لیبی در گروه‌های نظامی سازمان‌دهی شده و موقعیت نظامی قدرت‌مندتری دارند.

در حال حاضر، نیروهای دیوان‌سالار که اغلب در احزاب لیبرال یا اسلام‌گرای میانه‌رو حضور دارند، نقش مؤثرتری در عرصه سیاست و اداره جامعه ایفا می‌کنند. آنها دارای تجربه حکومت‌داری در این کشورها هستند و در پی ارائه الگویی می‌باشند که به جای گذشته‌گرایی به آینده بیانده، به جای ستیز با کشورهای دیگر در پی گسترش روابط با کشورهای دیگر باشد، قرائتی از ارزش‌های دینی ارائه دهد که با ارزش‌های مدرن سازگار باشد و به جای تأکید بر هویت خاص، هویتی فراگیر برسازد که بتواند همه گروه‌ها و اقشار جامعه را زیر پوشش بگیرد. چنین گفت‌وگویی از دو سوی گفتمان تندرو اسلام‌گرایی و لیبرالیسم تحت فشار است (Diehl, 2011).

نتیجه‌گیری

بررسی‌های صورت‌گرفته در خصوص تأثیر تحولات عربی بر هویت و قدرت در جهان عرب، نشان می‌دهد در کوتاه‌مدت، در این جوامع، گفتمانی می‌تواند در حوزه سیاسی موقعیت هژمون بیابد که بتواند مفصل‌بندی متقاعدکننده‌ای از ضدیت با فساد و خودکامگی، نشانه‌های توان‌مندی در توسعه و رعایت اصول و ارزش‌های اسلامی و جهانی ارائه نماید. قرائتی از ارزش‌های جهانی و اسلامی که نه تنها با هم سازگار باشند، بلکه بتوانند اطمینان بیشتری در مورد نگرش‌ها، سیاست‌ها و رفتار خود به کنش‌گران در عرصه سیاسی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی ارائه دهند. در کوتاه‌مدت، دست کم در دو کشور تونس و مصر، گروه‌ها و جریان‌اتی روی کار خواهند آمد که می‌توان آنها را در قامت احزاب توسعه‌گرا و بین‌الملل‌گرا که به ارزش‌های اسلامی و حقوق بشری حداقلی باور دارند و سابقه و کردار میانه‌روانه و محافظه‌کارانه برجای گذاشته‌اند، مشاهده کرد. آنها در دوره حکومت‌داری خود به شدت از دو سوی جریانات سکولار لیبرال و اسلام‌گرای سلفی در داخل و حامیان آنها در عرصه بین‌المللی، تحت فشار خواهند بود تا در سیاست‌ها و اقدامات خود، منافع، ارزش‌ها و نگرش‌های آنها را بیشتر رعایت کنند.

در کشورهای لیبی، سوریه و یمن، به دلیل گذار پرهزینه از دولت‌های اقتدارگرا، زمینه‌های گفتمانی و ساختاری بازتولید دولت‌های اقتدارگرا و تندرو جدید بسیار بیشتر از دو کشور مصر و تونس فراهم است. نفت لیبی این امکان را به دولت جدید خواهد داد که همانند سایر دولت‌های رانتیر، در سیاست‌گذاری با فراغت بیشتر و به دور از فشارهای جدی جامعه مدنی و بین‌المللی اقدام کند. در سوریه، موقعیت راهبردی این کشور در منطقه و ساختار قومی و مذهبی جامعه و دولت در داخل، روند تحولات را بسیار پیچیده کرده است. در یمن، جریان برعکس است، اهمیت نازل این کشور، فقدان نفت و احتمال گسترش نفوذ گروه القاعده، موجب شده است بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی اهمیت چندانی به تحولات این کشور ندهند و تحولات یمن، به شکل بحرانی مطول درآید که در آن، عربستان سعودی نقش اصلی را بازی می‌کند و در نتیجه، تحولات آن می‌تواند به گسترش نفوذ عربستان در این منطقه بیانجامد.

تحولات جهان عرب در عرصه اجتماعی و گفتمانی، تحول در جایگاه حاملان و حامیان گفتمان‌ها را نیز به دنبال دارد. به نظر می‌رسد در صورت‌بندی گفتمانی جدید در منطقه، برخی کشورها و بازیگران موقعیت ممتازی به دست آورده و برخی، موقعیت‌شان تضعیف شده است. از منظر گفتمانی، در نتیجه تحولات بهار عربی، گفتمان اقتدارگرایی مدرن موقعیت مسلط خود را از دست داده است. پیامد این تحول، در عمل، بیش از همه کشورها، به ضرر اسرائیل تمام شده که در دهه‌های گذشته توانسته بود با این نوع دولت‌ها، به دور از خواسته‌های مردم و جامعه مدنی به توافقاتی برسد. گفتمان اسلام‌گرایی محافظه‌کار مدنی در این کشورها موقعیت بسیار مناسب‌تری را یافته و اسلام‌گرایان تندرو، از فشار حکومت‌های اقتدارگرا رها شده‌اند و امید آنها در دستیابی به قدرت به شدت افزایش یافته است. با وجود این، انقلاب‌های عربی نه بر پایه گفتمان ضدیت با هنجارهای مدرن بین‌المللی و نه بر پایه تأکید بر گفتمان بومی‌گرایی و انزواگزی از جامعه بین‌المللی شکل گرفته است. در کوتاه و میان‌مدت، دست کم در دو کشور مصر و تونس، گفتمانی موقعیت مسلط می‌یابد که ضمن احترام گذاشتن به ارزش‌ها اسلامی، توجه جدی به ارزش‌های مدرن دارد. این گفتمان، برای افزایش کارآمدی خود و غلبه بر مسئله اصلی جهان عرب که توسعه‌نیافتگی است، به برقراری مناسبات مفید با جامعه بین‌المللی نیازمند است.

از این منظر، بازنده مهم دیگر، اسلام‌گرایان سلفی هستند که گفتمان خود را بر پایه بنیادگرایی و ضدیت با تمدن جدید بر ساخته‌اند. گفتمان آنها بیش از اینکه ایجابی باشد، سلبی است و از این رو، به شدت در جهان عرب آسیب دیده و در صورت تداوم کارآمدی قدرت نرم در منطقه و عدم توسل به سازوکارهای سخت‌افزاری در برخورد با تحولات، گفتمان آنها امکان بازسازی کم‌تری خواهد داشت و بیش از پیش، موقعیت خود را از دست خواهد داد.

یکی از برندگان بهار عربی، گفتمان اسلام‌گرایی مدنی است که ترکیبی است از ارزش‌های دینی و مدرن و بومی و بین‌المللی. در حال حاضر، پرچم‌دار این گفتمان، اسلام‌گرایان ترکیه هستند. نفوذ گفتمانی ترکیه در منطقه به پشتوانه بازسازی سیاسی و اقتصادی این کشور در دهه اخیر و حمایت بین‌المللی از آن، به شدت افزایش یافته و در موقعیت مناسبی قرار گرفته است.

در مقام بعدی، قطر بیشترین بهره را از این تحولات برده است. شبکه الجزیره با محتوای مبتنی بر گفتمان اسلام‌گرایی مدنی، به عنوان بازوی خبری و تحلیلی قیام‌های عربی، موجب فراهم‌آوردن قدرتی فراتر از توان‌مندی‌های کلاسیک برای این کشور کوچک منطقه‌ای شده است. در واقع، هم‌سویی سیاست‌های این کشور با منافع قدرت‌های بزرگ بین‌المللی و فراهم‌آوردن امکان رشد و گسترش شبکه الجزیره، موجب تعمیق پیوند گفتمانی و سیاسی میان اقدامات دولت قطر با بهار عربی شده و در فردای سرنگونی دولت‌های اقتدارگرای عرب، قطر در موقعیت بهتری قرار گرفته است.

منابع

- اکیول، مصطفی (۱۳۹۰) «پرچم اردوغانیسم در مصر و سوریه به زمین زده شد»، ترجمه سید علی موسوی خلخالی، تارنمای دیپلماسی ایرانی، ۲۹ مرداد؛ در آدرس: <http://irdiplomacy.ir/fa/news/58/bodyView/....html>
- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۹۰)؛ «هوشمندی اردوغان در سفر به مصر»، تارنمای دیپلماسی ایرانی، ۲۳ شهریور. در: <http://irdiplomacy.ir/fa/news/4/bodyView/16248.html>
- پتس، ولکر (۱۳۹۰) «بهار عرب و نشانه‌های دوری از ایدئولوژی»، ترجمه نوژن اعتضاد السلطنه؛ در آدرس: <http://en.qantara.de/Departure-from-Ideology/17086c17587i1p39/index.html>
- تیموتی سیسک، اسلام و دمکراسی: دین، سیاست و قدرت در خاورمیانه، تهران: نشرنی، ۱۳۷۹
- جامعه الدول العربیه (۲۰۱۱) «بیان الأمانة العامة بشأن مهمة بعثة مراقبي جامعة الدول العربية إلى سورية»، ۲۰ دسامبر، در آدرس: http://www.arableagueonline.org/wps/portal/las_ar/inner/tut/p/c5/vZLBboJAEIafpU8w4
- خدوری، مجید (۱۳۷۲) گرایش‌های سیاسی در جهان عرب، ترجمه عبد الرحمن عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- روح، محمدجواد (۱۳۹۰) «نظریه‌ی بین‌الملل اسلامی»، مهرنامه، شماره ۱۶، آبان، ص ۷۰.
- عنایت، حمید (۱۳۶۳) سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، امیرکبیر.
- فواز. ای. جرجیس، آمریکا و اسلام سیاسی: رویارویی فرهنگها یا تضاد منافع، مترجم سیدمحمدکمال سروریان (تهران: انتشارات پژوهشکده داهبردی، ۱۳۸۲).
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۷)؛ «بررسی رویکردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر مسأله کارگزار - ساختار»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴۰، تابستان، ص ۳۷۶-۳۴۹.
- کتریان، ویکن (۱۳۹۰) «بحران عربی: غذا، انرژی، آب و عدالت»، ترجمه نوژن اعتضاد السلطنه؛ در آدرس: www.opendemocracy.net/.../arab-crisis-food-energy-water-justice
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳) «سازمانگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۵، پاییز، ص ۱۴۳-۱۱۳.
- مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۴)؛ سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هوارت، دیوید (۱۳۸۸) «نظریه گفتمان»، در دیوید مارش و جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ پنجم، ۲۲۱-۱۹۵.
- Abedin, Mahan (2011) 'Tunisia: the advent of liberal Islamism – an interview with Rashid Al-Ghannouchi', 28 March; Available at: <http://imbd.blog.com/?p=26>

- Abu Dhabi Gallup Center (2011) Progress and tradition in the Gulf Cooperation Council States, May; Available at: http://www.abudhabigallupcenter.com/147758/_report-progress-tradition-gulf-cooperation-council-states.aspx
- Andoni, Lamis (2011) 'The resurrection of Pan-Arabism', Aljazeera, 11 Feb. Available at: www.aljazeera.com/indepth/2011/02/201121115231647934.html
- Ashour, Omar (2011) 'The Arab Spring is Al-Qaeda's winter', The Daily Star, September 09; Available at: <http://www.dailystar.com.lb/Opinion/Commentary/2011/Sep-09/148318-the-arab-spring-is-al-qaedas-winter.ashx#axzz1eWvVT4mx>
- Ayoob, Mohammad (2008) 'The many faces of political Islam'; Available at: <http://jmc.msu.edu/contact/show.php?id=2>
- Black, Ian (2011) 'Al Qaeda in the Arab world', May 3; Available at: <http://www.dawn.com/2011/05/03/al-qaeda-in-the-arab-world.html>
- Citino, Nathan J. (2002) From Arab Nationalism to OPEC, Bloomington: Indiana University Press.
- Cizre, Umit (2008) Secular and Islamic politics in Turkey: The making of the Justice and Development Party, London: Routledge.
- Dalacoura, Katerina (2003) Islam, Liberalism and Human Rights, New York: I.B. Tauris, 2ed.
- Diehl, Jackson (2011) 'Egypt's democratic pioneers still face official persecution', Washington post December 1; Available at: http://www.washingtonpost.com/opinions/egypts-democratic-pioneers-still-facing-official-persecution/2011/12/01/gIQArltmGO_story.html
- Eppel, Michael (1998) 'The elite, the Effendiyya, and the growth of nationalism and Pan-Arabism in Hashemite Iraq, 1921-1958', International Journal of Middle East Studies, Vol. 30, No. 2, P. 227-250.
- Esposito, John L. & John O. Voll (2001) Makers of contemporary Islam, New York: Oxford.
- Gerner Deborah J. and Philip A. Schrodt "Middle Eastern Politics", in Schwedler, Jillian and Deborah J. Gerner (2008), Understanding contemporary Middle East, USA: Lynne Rienner, 3th Ed.
- Ghosh, Bobby (2011) 'Dispatch from Tahrir: For Egypt's Liberals, Election Is a Hard Vote to Swallow', Global Spin, December, 2; Available at: <http://globalspin.blogs.time.com/2011/12/02/dispatch-from-tahrir-for-egypts-liberals-election-is-a-hard-vote-to-swallow/#ixzz1fTNoNcIc>
- Haeri, Niloufar (2003) Sacred language, ordinary people: dilemmas of culture and politics in Egypt, New York: Palgrave.

- Harfouch, Ali (2011) 'The Muslim Brotherhood and the Politics of Appeasement – OpEd', Eurasia Review, October 17. Available at: <http://www.eurasiareview.com/17102011-the-muslim-brotherhood-and-the-politics-of-appeasement-oped/>
- Hashemi, Nader. Islam, Secularism and Liberal Democracy: Toward a Democratic Theory for Muslim Societies, New York: Oxford University Press, 2009.
- IPT (2011) 'Islamists seizing control of 'Arab Spring'', November 4; Available at: <http://www.investigativeproject.org/3270/islamists-seizing-control-of-arab-spring>
- Kamrava, Mehran. Iran's Intellectual Revolution, UK: Cambridge University Press. 2008.
- Lahoud, Nelly and Anthony H. Johns, (eds.) (2005) Islam in world politics, London: Routledge.
- LAT (2011) 'The Tunisian model', Los Angeles Times, October 24; Available at: articles.latimes.com/2011/oct/24/opinion/la-ed-tunisia-20111024
- March, Andrew F. Islam and Liberal Citizenship: The Search for an Overlapping Consensus, New York: Oxford University Press, 2009.
- MEQ (1996), 'Socialism's Last Defender', Middle East Quarterly, March, p. 93-94; Available at: <http://www.meforum.org/298/socialisms-last-defender>
- Mulderig, Chole (2011) 'Adulthood denied: youth dissatisfaction and the Arab spring', Pardee Center publications, No. 021, October; Available at: <http://docs.google.com/viewer?url=http://www.bu.edu/pardee/files/2011/10/21-IIB.pdf>
- Rauf, Feisal Abdul (2011) 'From 9/11 to the Arab Spring: what Americans now know about Muslims', Washington Post, Available at: http://www.washingtonpost.com/blogs/on-faith/post/from-911-to-the-arab-spring-what-americans-now-know-about-muslims/2011/09/08/gIQAzQvGCK_blog.html
- Rogin, Josh (2011) 'Clinton confronts the paradox of America's role in the Arab Spring', the cable foreign policy, November 7; Available at: http://thecable.foreignpolicy.com/posts/2011/11/07/clinton_confronts_the_paradox_of_america_s_role_in_the_arab
- Sheehi, Stephen (2004), Foundations of modern Arab identity, Florida: University Press of Florida.
- Toraifi, Adel Al (2011) The "Arab Spring" Countries: Religious and Civil Debates', The Majalla, 6 October; Available at: <http://www.majalla.com/eng/2011/10/article55226826>
- UNDP (2011), "International Human Development Indicators: Regional and National Trends in the Human Development Index 1970-2010: Arab States", Available at: <http://hdr.undp.org/en/data/trends/>
- Wickham, Carrie R. (2002) Mobilizing Islam: religion, activism, and political change in Egypt, New York: Columbia University Press.

Wolfe, Alan (2009) The future of liberalism, New York: Knopf, Borzoi Books.

Zalewski, Piotr (2011) 'Islamic evolution', Foreign Policy, August 11; Available at: www.foreignpolicy.com/articles/2011/08/11/islamic_evolution

Zarath, Juan C. and David A. Gordon (2011) 'The battle for reform with Al-Qaeda', The Washington Quarterly, Summer, 34 (3) p. 103-122. Available at: www.twq.com/11summer/docs/11summer_Zarath_Gordon.pdf

Zuhur, Sherifa (2007) 'Egypt: security, political, and Islamist challenges', Strategic Studies Institute Monograph, September; Available at: www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/pub787.pdf

جنبش‌های انقلابی عربی؛ چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲۵

عزیز جوانپور*

میرقاسم بنی‌هاشمی**

چکیده

هدف این مقاله، بررسی مهمترین مؤلفه‌های مؤثر بر چشم‌انداز سیاسی جنبش‌های انقلابی عربی و چالش‌های پیش روی الگوی نوین دولت در خاورمیانه عربی می‌باشد. یافته‌ها نشان می‌دهد در مرحله گذار به دولت مدنی، مؤلفه‌هایی مانند ماهیت دولت و نوع واکنش رژیم سیاسی به جنبش انقلابی، نوع ائتلاف یا انشقاق گفتمان‌های فکری سیاسی نوگرا با احزاب سنتی اسلام‌گرا، بی‌طرفی یا نوع مداخله نیروهای مسلح، و کیفیت تأثیرگذاری عوامل فراملی، منجر به سه الگوی گذار نسبتاً مسالمت‌آمیز در مصر و تونس، جنگ داخلی در لیبی و مبارزات مسلحانه در سوریه و یمن و آغاز اصلاحات ساختاری تدریجی در اردن و مراکش شده است.

کلیدواژه‌ها: جنبش‌های عربی، الگوی دولت، گذار سیاسی، اسلام‌گرایان، کنش‌گران فراملی

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

** عضو هیأت علمی پژوهشکده و نامزد دکتری علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات تهران

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهاردهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۰ • شماره مسلسل ۵۲

مقدمه

پس از فروپاشی دولت عثمانی و کسب استقلال ملت‌های عربی، رژیم‌های سیاسی گوناگونی بر خاورمیانه عربی حاکم شدند. پادشاهی‌های خاندانی و شبه‌مشروطه، جمهوری‌های مادام‌العمر مبتنی بر کودتای نظامی افسران آزاد و رژیم‌های تک‌حزبی اقتدارگرا، به سه گونه اصلی دولت در این منطقه تبدیل گردیده و سنت‌گرایی قبیله‌ای، ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم و اخیراً نئولیبرالیسم، گفتمان‌های حاکم بر عرصه سیاست و اقتصاد این کشورها در چند دهه اخیر بوده است. با وجود تفاوت ساخت و گفتمان‌های سیاسی، وجه مشترک این دولت‌ها نوسازی اقتدارگرایانه و حاکمیت‌های مبتنی بر سلطه قبیله، حزب و الیگارشی نظامی می‌باشد.

بر این مبنا، سنت و ستفالی، مبنای تأسیس کشور-ملت و شکل‌گیری دولت‌های ملی در خاورمیانه نبوده و نظام‌های پادشاهی، با تمایلات قبیله‌ای و عشیره‌ای، قرن‌ها منطق سیاست و حکومت در این منطقه بوده است (مارتین، ۱۳۸۳: ۱۴-۱۳).

بحران‌های مشارکت و مشروعیت، نتیجه و پیامد چنین الگوی تکوین دولت و نوسازی در جهان عرب بوده و تداوم این بحران‌ها را می‌توان مهمترین زمینه خیزش‌ها و انقلاب‌های فراگیر مردمی در خاورمیانه عربی و سقوط پی در پی دولت‌ها در تونس، مصر و لیبی و بحران و خشونت‌های فراگیر سیاسی در یمن، سوریه و بحرین و تزلزل پایه‌های دولت‌های اقتدارگرا در اردن، مراکش و شیخ‌نشین‌های منطقه دانست.

مهمترین دغدغه‌ای که پیش روی مردم، انقلابیون و سیاستمداران کشورهای در حال خیزش عربی و نیز بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی وجود دارد، آینده و چشم‌انداز سیاسی این انقلاب‌ها می‌باشد. نگرانی اکثر تحلیل‌گران این است که از درون این انقلاب‌ها چه نوع دولت‌هایی بر خواهند خواست و ساختار و گفتمان سیاسی مسلط بر آنها چه خواهد بود؟ نخبگان و نیروهای اجتماعی انقلابی به سمت تأسیس چه نوع دولت‌هایی خواهند رفت؟

پاسخ به این سؤال‌ها، نیازمند پاسخ به پرسش بنیادین دیگری است که سؤال اصلی این مقاله می‌باشد. سؤال این است که در دوره گذار انقلاب‌های عربی، چه مؤلفه‌هایی تعیین‌کننده الگوی نوین دولت و گفتمان حاکم بر آن خواهد بود و چالش‌های پیش روی آن کدامند؟

در پاسخ، فرضیه نوشته این است که دستیابی این جنبش‌های انقلابی به هدف اصلی خود، یعنی گذار موفق از رژیم‌های اقتدارگرا به دولت‌های مبتنی بر اراده ملت‌ها و تکوین الگوی نوین دولت، به برخی مؤلفه‌ها و زمینه‌های مهم داخلی و عوامل فراملی مؤثر بستگی دارد و نوع کارکرد و نقش‌آفرینی این مؤلفه‌هاست که سرنوشت این جنبش‌های انقلابی و الگو و گفتمان حاکم بر دولت‌های برآمده از آنها را مشخص خواهد کرد. این مؤلفه‌ها عبارتند از الگوی انتقال قدرت و شیوه گذار سیاسی مسالمت‌آمیز یا خشن، نوع تعامل گفتمان‌های فکری و سیاسی، نوع واکنش و عملکرد نیروهای نظامی به جنبش‌های اعتراضی، چگونگی نقش‌آفرینی نیروها و احزاب سیاسی مدرن و سنتی و میزان نفوذ و مداخله سازمان‌ها و قدرت‌های خارجی. در این مقاله، صرفاً به نقش عوامل داخلی پرداخته می‌شود و تأثیر عوامل فراملی، موضوع مقاله دیگری خواهد بود.

الف. چارچوب تحلیلی

چنانکه هانتینگتون اشاره دارد جنبش‌های انقلابی موفق، در برگیرنده دو مرحله تخریبی و تأسیسی هستند. از این منظر، مرحله بنیادی و اصلی هر انقلاب، آفرینش و نهادمندی سامان سیاسی نوین است و انقلاب پیروزمند، نیازمند ایجاد نظم سیاسی نوین یا دولتی نوین می‌باشد (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۳۸۸). در عین حال، کانون تمرکز بیشتر نظریه‌های انقلاب و نوسازی سیاسی تأکید بر بررسی ریشه‌ها، عوامل یا زمینه‌های ساختاری، نقش رهبران و یا علل شتابزا در رخداد انقلاب‌ها و دگرگونی‌های سیاسی می‌باشد و اندیشمندان متقدم و متاخر، نظریه‌های منسجم و جامعی در خصوص روش، منطق و چارچوب پیش‌بینی آینده انقلاب‌ها ارائه نکرده‌اند. مهمترین ایده‌ها و دیدگاه‌هایی که درباره پیش‌بینی نتایج انقلاب‌ها ارائه شده، متونی هستند که پس از تحولات سیاسی در جنوب اروپا، آمریکای لاتین و فروپاشی دولت‌های اقتدارگرای بلوک شرق در سه دهه اخیر، به موضوع الگوهای گذار از دولت‌های اقتدارگرا یا گذار به دموکراسی پرداخته‌اند.

این دیدگاه‌ها در تبیین چگونگی تکوین دولت‌های نوین و نحوه گذار یا نوسازی سیاسی، بیشتر به عوامل و زمینه‌های ساختاری داخلی و نقش مؤلفه‌های تعیین‌کننده‌ای مانند جامعه

مدنی و ساخت اجتماعی، نخبگان و نیروهای انقلابی پیشرو، شیوه گذار و انتقال قدرت، هویت و نحوه تعامل سنت‌های فکری و گفتمان‌های سیاسی-ایدئولوژیک، روند و تجربه دولت-ملت‌سازی، شاخص‌های نوسازی اجتماعی و اقتصادی پرداخته‌اند (Graeme Gill, 2000). برخی صاحب‌نظران، در تبیین زمینه‌های مؤثر بر نحوه گذار به دولت جدید، به دو دسته عوامل سیاسی و اجتماعی اشاره کرده‌اند. در ساختار سیاسی، پنج عامل ماهیت رژیم، شدت بحران مشروعیت، بحران همبستگی، بحران کارآمدی و بحران سلطه و در ساخت اجتماعی، عواملی مانند شدت نارضایتی اجتماعی، وضعیت سازمان‌دهی و ساختار مدنی یا توده‌ای جامعه، ایدئولوژی‌های مقاومت، نوع و الگوی رهبری، مورد تأکید هستند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۲).

با توجه به تجارب تاریخی جنبش‌های انقلابی و نیز نتایج حاصله از آنها، می‌توان اذعان نمود که در صورت‌بندی ساخت دولت جدید، سه معیار یا مولفه عام تعیین‌کننده الگوی دولت و بنیان‌های تکوین آن هستند؛ (۱) نیروی محرک یا کارگزاران جنبش انقلابی، (۲) شیوه گذار از دولت مستبد، (۳) مقتضیات اجتماعی گذار به دولت دموکراتیک (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۲).

۱. نیروی محرک یا کارگزاران جنبش انقلابی

در این رویکرد، یکی از مهمترین عوامل مؤثر بر تکوین ساخت و گفتمان دولت پسانقلاب، نیروی محرک انقلاب می‌باشد. در بررسی این مؤلفه، این پرسش‌ها مطرح می‌شود که آیا منبع تغییر و گذار سیاسی از بالا و از طرف نخبگان درون حاکمیت سیاسی و با هدف اصلاحات و رفورم رژیم حاکم است یا نیروی محرکه جنبش، توده‌های انقلابی و نخبگان برخاسته از درون اپوزیسیون می‌باشند. آیا جنبش انقلابی ناشی از ائتلاف نخبگان و طبقات اجتماعی متفاوت است یا یک طبقه اجتماعی پیشتاز، دگرگونی سیاسی را ایجاد و جهت می‌دهد. آیا عوامل و زمینه‌های فراملی در سقوط رژیم دیکتاتوری می‌توانند نیروی محرک یا تعیین‌کننده محسوب شوند؟ طبعاً، پیشتازی هریک از این عوامل به عنوان نیروی محرک جنبش انقلابی، پیامدها و الزامات متفاوتی در تأسیس الگوی خاصی از دولت دارد.

در خصوص تأثیر این مؤلفه بر تأسیس ساختار متمایز سیاسی، می‌توان اشاره نمود که انقلاب از بالا، در نهایت به اصلاح ساختار سیاسی دولت پیشین و دموکراسی حداقلی یا

دموکراسی سیاسی می‌انجامد، ولی انقلاب از پایین و توسط توده‌های انقلابی، نه تنها به دگرگونی کامل ساختار سیاسی، بلکه به انقلاب اجتماعی و تغییر و گسست تمام روندها و جهت‌گیری‌ها منجر می‌شود. همچنین، رهبری انقلاب توسط یک طبقه اجتماعی مانند طبقه کارگر یا بورژوازی تجاری، می‌تواند به دولت الیگارش‌ی پرولتر یا محافظه‌کار اقتدارگرا بینجامد، ولی چشم‌انداز انقلاب مبتنی بر ائتلاف طبقاتی، دولت غیرمتمرکز پارلمانی ولی بی‌ثبات است.

۲. اشکال و شیوه گذار به دولت نوین

در هر جنبش انقلابی، شیوه گذار خشونت‌آمیز یا مسالمت‌آمیز، تأثیر معینی بر تکوین ساختار سیاسی جدید دارد. عواملی مانند میزان نهادمندی تشکلهای سیاسی و اجتماعی، شکاف‌های ساختاری میان هیأت حاکمه و مخالفان و به عبارت دیگر، نزاع بنیادگرایانه یا هم‌پذیری گفتمان‌های فکری-سیاسی، شدت و میزان نارضایتی توده‌ای، نوع نگرش و تفسیر ارتش از تغییر رژیم و تحولات سیاسی و کیفیت بازیگری آن برای ایجاد یا تغییر توازن میان نیروهای سیاسی، فرایندی مسالمت‌آمیز یا خشن را تعیین می‌بخشد.

شیوه گذار سیاسی خشونت‌آمیز که در سطحی شدید منجر به مبارزه مسلحانه برای براندازی دولت و نهایتاً، جنگ داخلی بین دولت و مخالفان می‌گردد، مانند انقلاب توده‌ای، به تغییر بنیادین ساختار سیاسی پیشین و استقرار دولت جدید می‌انجامد، اما انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و نگرش مثبت ارتش به جنبش اعتراضی و دگرگونی سیاسی، به اصلاحات ساختاری-حقوقی در عرصه سیاست و نه جامعه و نظام بوروکراتیک و همچنین، به استقرار الگویی از دولت می‌انجامد که بتواند الزامات دموکراسی حداقلی یا سیاسی را فراهم نماید.

۳. مقتضیات اجتماعی گذار به دولت دموکراتیک

بیشتر اندیشمندان، الزامات ساخت اجتماعی را مهم‌تر از دیگر مؤلفه‌ها در تأسیس دولت مدرن و تکوین الگوی دموکراتیک دولت می‌دانند. عواملی مانند شکاف یا انسجام طبقاتی، وحدت یا گسست ایدئولوژیک و مذهبی-قومی میان انقلابیون و میزان مسامحه‌پذیری اختلافات و امکان توافق در خصوص الگوی خاصی از دولت، تجارب پیشین در استقرار و

مشارکت در فرایندهای دموکراتیک، مانند رقابت و حضور در انتخابات پارلمانی، مدنی یا توده‌ای بودن ساخت اجتماعی، موقعیت طبقه متوسط در برابر طبقات پایین و طبقات محافظه‌کار، شاخص‌های توسعه اجتماعی و انسانی، زمینه‌های تعیین‌کننده در تکوین الگوی دولت می‌باشد (Graeme Gill, 2000).

بر این مبنا، چنانکه نخبگان و گروه‌های اپوزیسیون، پس از سقوط اقتدار حاکم، دچار شکاف ناهمگن فکری-ایدئولوژیک درباره ساختار و گفتمان سیاسی دولت آتی باشند و جامعه نیز از انسجام و یکپارچگی طبقاتی و مذهبی-قومی برخوردار نباشد، هم سرنوشت انقلاب و هم تأسیس دولت نوین با چالش‌های عمیقی مواجه می‌گردد و ناامنی‌های ناشی از این مؤلفه‌ها، زمینه و احتمال بازگشت به اقتدارگرایی جدید را فراهم می‌کند.

۴. زمینه‌ها و عوامل فراملی

گرچه مؤلفه‌های داخلی، شاخص تعیین‌کننده در سرنوشت جنبش‌های انقلابی و دولت‌های برآمده از آنها در دوره گذار سیاسی تلقی می‌شود، اما با توجه به تحولات بنیادین در ساختار اقتصادی و سیاسی نظام جهانی، انقلاب در نظام اطلاعات و ارتباطات، فراگیری رژیم‌های حقوق بشر و گسترش گفتمان‌های الگوی دموکراتیک دولت در جوامع در حال گذار، تعریف موسع جامعه جهانی و قدرت‌های بزرگ از امنیت، توسعه و حقوق بین‌الملل، بنا به موقعیت ژئوپلیتیکی کشورها، نقش منافع عوامل خارجی، هم در موفقیت و به سرانجام رسیدن قیام‌های مردمی و انقلاب‌ها و هم در تأسیس و تکوین الگوی خاصی از دولت، اهمیت مضاعفی پیدا کرده است.

در این مقاله، با توجه به ویژگی‌های ساختاری جوامع عربی درگیر انقلاب و تحولات حادث در چند ماه اخیر، برای تبیین چشم‌انداز انقلاب‌ها و قیام‌های عربی و ارزیابی نقش عوامل مؤثر بر صورت‌بندی و تکوین دولت‌های جدید، تأثیر مؤلفه‌های تعیین‌کننده‌ای مانند ماهیت دولت و تأثیر آن بر گذار سیاسی، تأثیر میزان نهادمندی سیاسی و اجتماعی گروه‌های سنتی و نوگرا، پیشینه و نوع بازیگری سنت‌های فکری و جریان‌های سیاسی، ترکیب نیروهای پیشرو یا محرک انقلاب بررسی می‌شود.

ب. نسبت ماهیت دولت اقتدارگرا و الگوی گذار به دولت نوین

تجارب انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی در مناطق و جوامع مختلف، مبین این است که ارتباط وثیقی بین ماهیت و ساخت دولت-جامعه و ماهیت انقلاب‌ها و دولت‌های برآمده از جنبش‌های انقلابی وجود دارد. حتی ویژگی‌های متفاوت روندهای انقلابی مانند روش انتقال قدرت را می‌توان محصول خصوصیات متمایز ساخت دولت مستقر و ساخت جامعه انقلابی دانست. بر این مبنا، ماهیت اعتراضات انقلابی خشونت‌بار در لیبی، یمن، سوریه و بحرین که به جنگ داخلی و یا خشونت‌های فراگیر منجر شده و انتقال نسبتاً مسالمت‌آمیز قدرت در مصر و تونس و آغاز اصلاحات نسبی در مغرب و اردن را می‌توان منبعث از ماهیت دولت و ساخت اجتماعی این کشورها دانست.

مصطفی کامل تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای از ساخت دولت‌های عربی ارائه کرده است، به نظر او حکومت در کشورهای عربی به یکی از روش‌های زیر جریان دارد: (مارتین، ۱۳۸۳: ۱۰۴)

۱. رژیم‌های لیبرال با آزادی نسبی انتخابات و جامعه نسبتاً قوی مانند مصر و الجزایر.

۲. رژیم‌های تک‌حزبی خودکامه، مانند سوریه و عراق.

۳. رژیم‌های نظامی یا فاقد تشکیلات حزبی مانند لیبی و یمن.

۴. رژیم‌های سلطنتی که به شیوه نوستی اداره می‌شوند، مانند اردن و شیخ‌نشینان.

با وجود اینکه گونه‌شناسی مصطفی کامل دارای قدرت تبیینی و شناختی فراگیری از ماهیت دولت در جهان عرب می‌باشد، ولی بر مبنای اهداف نوشته و بر اساس سه شاخص نظریه «نهادمندی سیاسی» هانتینگتون، یعنی «استقلال نهادی، پیچیدگی نهادی و انعطاف‌پذیری نهادی»، با مقداری تسامح، دولت‌های دستخوش انقلاب‌ها و قیام‌های عربی به سه گونه دولت شخصی-نظامی (لیبی، سوریه و یمن)، دولت تک‌حزبی فردمحور (مصر و تونس) و دولت پادشاهی شبه‌پارلمانی (اردن، بحرین و مغرب)، دسته‌بندی می‌شوند.

جنبش‌های انقلابی عربی در چند ماهه اخیر نشان می‌دهد نوع رژیم سیاسی، به طور مستقیم، ماهیت دگرگونی‌های سیاسی را در جوامع انقلابی عربی، متفاوت و متمایز کرده است، به این معنی که بر مبنای میزان نهادمندی سیاسی این رژیم‌ها، سه گونه دولت در جوامع

دستخوش انقلاب به سه نوع دگرگونی سیاسی؛ ۱) تحول تمام عیار انقلابی و خشونت‌بار و واکنش مسلحانه انقلابیون برای براندازی رژیم نظامی سرکوبگر، ۲) تحولات ساختاری در نظام سیاسی، با شعار معروف الشَّعْبُ یُریدُ اسْقَاطَ النِّظَام و ۳) اصلاحات یا رفورم محدود ساختاری از بالا منجر شده است. با توجه به اینکه، هریک از این گونه‌ها، دستاوردها، نتایج و پیامدهای سیاسی- حقوقی متمایزی دارند، در هر جامعه‌ای، بنیان‌ها و الگوهای خاصی از دولت را در پی می‌آورند. نحوه واکنش و نوع عملکرد دولت‌های گونه اول یا دولت‌های شخصی- نظامی در مواجهه با اعتراض‌های مردمی، به انقلاب‌های ضد ساختاری خونین در لیبی، یمن و بحران سیاسی فرسایشی در سوریه منجر شده است. در صورت موفقیت این جنبش‌های انقلابی، روند تکوین دولت‌های نوین با این چشم‌انداز روبروست که این انقلاب‌ها، نه تنها ساخت دولت اقتدارگرا، بلکه زیرساختارهای فکری- بوروکراتیک و حتی اقتصادی- اجتماعی این جوامع را دگرگون نموده و نظم و نظام نوین سیاسی و اجتماعی را بر مبنای اهداف، نیازها و ایدئولوژی نیروهای انقلاب به وجود می‌آورد. در واقع، الگوی نوینی از دولت به لحاظ ساختار و گفتمان سیاسی جایگزین دولت نظامی می‌گردد.

شیوه تعامل دولت‌های نوع دوم یا تک‌حزبی فردمحور، که در آنها، ساخت نهادی دولت مانند حکومت معمر قذافی یا علی عبدالله صالح کاملاً شخصی و نظامی نبوده و نهادهای حاکمیتی مانند نظام قضایی، به ویژه ارتش، به لحاظ کارکردی دارای استقلال نسبی و هویت حرفه‌ای نهادی می‌باشند، با جنبش‌های اعتراضی، زمینه نوع خاصی از دگرگونی سیاسی با هدف دستیابی به اصلاحات ساختاری غیرخشونت‌آمیز را در نظام سیاسی فراهم کرده است. با توجه به استقلال و جایگاه تاریخی ارتش در مصر و تونس و اعلام بی‌طرفی آنها در نزاع جامعه با هیأت حاکمه، تحولات سیاسی در این دو کشور، نه به سمت انقلاب‌های اجتماعی، بلکه به سمت اصلاحات ساختاری پیش رفت و با بی‌طرفی نهاد ارتش و نظام قضایی، دیکتاتورهای مادام‌العمر برکنار و با برگزاری انتخابات و همه‌پرسی‌های عمومی، روند اصلاحات حقوقی- سیاسی و پروسه حرکت به سمت دولت‌سازی و الگوی مبتنی بر دموکراسی حداقلی آغاز گردید.

همچنین، نوع واکنش گونه سوم دولت‌های اقتدارگرای پادشاهی به اعتراضات مردمی که در قیاس با دو نوع اول، به لحاظ نهادمندی ساختار سیاسی و نیز میزان خودکامگی و خشونت سیاسی، انعطاف بیشتری دارند، موجب گردید ماهیت اعتراضات و دگرگونی‌های سیاسی در کشورهایی مانند اردن و مراکش، جهت متفاوتی پیدا نماید. در این دولت‌ها که نهاد سلطنت موروثی توزیع خفیف قدرت در ساختار سیاسی مانند پارلمان، دولت و عرصه عمومی را پذیرفته و نیروهای مخالف، از برخی آزادی‌های نسبی سیاسی و اجتماعی برخوردارند، نوعی نظام‌های شبه پارلمانی سلطنتی مستقر شده است. وجود پیشینه حداقلی نهادمندی سیاسی و توزیع قدرت و برقراری شبه دموکراسی‌ها در این کشورها و عدم سرکوب خشن مخالفان در چند دهه گذشته، باعث شد در این کشورها، هم اعتراضات مردمی شکل رادیکال و خونینی به خود نگیرد و هم دولت در برابر برخی خواسته‌های اصلاح‌گرایانه احزاب و جریان‌های سیاسی، به سرکوب خشونت‌آمیز دست نیازد. البته، در بحرین، به خاطر بحران همبستگی و عدم یکپارچگی اجتماعی و ترس اقلیت حاکم سنی برای از دست دادن کل قدرت در برابر خیزش اعتراضی فراگیر اکثریت شیعی، با مداخله نظامی مستقیم عربستان و امارات و چراغ سبز اروپا و آمریکا و اتحادیه عرب اعتراضات سیاسی در این کشور سرکوب گردید و پادشاهی آل خلیفه، به جای اصلاحات مد نظر مخالفان، به خشونت و امنیتی‌سازی جامعه روی آورد. برخلاف بحرین، دولت‌های مراکش و اردن سعی کرده‌اند در پاسخ به اعتراضات، روند اصلاحات در ساختار سیاسی را تقویت نمایند. در این چارچوب، پادشاه مراکش در روز اول ژوئیه ۲۰۱۱، برخی از اصلاحات در قانون اساسی این کشور را که تا حدودی متضمن برپایی نوعی پادشاهی مشروطه بود، به فراندوم گذاشت.

طبق قانون اساسی جدید، مسوولیت امور اجرایی کشور به نخست‌وزیر منتخب حزب اکثریت در مجلس واگذار می‌شود، تکرر قومی و نژادی پذیرفته شده و حقوق قومی-زبانی اقلیت آمازیگی به رسمیت شناخته می‌شود. در این فراندوم، ۷۲/۶۵ درصد مردم شرکت کردند و بیش از ۹۸ درصد به تغییرات قانون اساسی رأی مثبت دادند (فرازمند، ۱۳۸۹). پس از اصلاح قانون اساسی نیز، در اولین انتخابات رقابتی و آزاد پارلمانی، حزب اسلام‌گرای عدالت

و توسعه توانست با ۴۳ درصد آرا، اکثریت را به دست آورد و برای اولین بار، کاندیدای نخست‌وزیری را به محمد ششم پادشاه مراکش معرفی نماید.

البته، اردن کشور پادشاهی دیگری که در مسیر بهار عربی قرار گرفته، هنوز در انتخاب بین اصلاحات یا پیوستن به باشگاه ضد انقلاب مردد است. پادشاه اردن با جابه‌جایی رؤسای دولت و برخی اصلاحات محدود، سعی دارد اعتراض‌ها را خاموش کند. او در پاسخ به تداوم اعتراضات، وعده داده که اصلاحات در جهت تشکیل پادشاهی مشروطه طی سه سال آینده صورت خواهد گرفت. پیشنهاد اصلاحاتی در اصول قانون اساسی توسط ملک عبدالله، مانند طرح تشکیل دادگاه قانون اساسی، امکان محاکمه مقامات دولت در دادگاه‌های عادی، مشروط‌شدن انحلال پارلمان توسط پادشاه و اصلاح برخی قوانین انتخاباتی، گام‌هایی محدود در این مسیر بوده است.

بدین ترتیب، در ارزیابی اولیه تأثیر ساخت و ماهیت دولت بر الگوی تکوین دولت‌های نوین پسانقلابی، بایستی اشاره نمود که گرچه هنوز نمی‌توان افق‌های بلندمدت تحولات سیاسی این کشورها را در تأسیس نوع خاصی از دولت پیش‌بینی نمود، ولی بر مبنای تحولات چند ماهه اخیر، می‌توان به این نتیجه رسید که اولاً، سه گونه دولت در جوامع انقلابی موجب پیدایش سه نوع دگرگونی سیاسی، یعنی (۱) جنگ داخلی و انقلاب‌های خونین، (۲) اصلاحات ساختاری و (۳) اصلاحات محدود/سرکوب محدود، بوده است.

ثانیاً، تحولات اخیر در سپهر سیاست در این کشورها، حاکی از آن است که نوع دگرگونی سیاسی انقلابی یا اصلاح‌طلبانه، در حال پی‌ریزی زمینه ظهور و تکوین سه نوع الگوی دولت می‌باشد. دولت نظامی شخصیت‌شده معمر قذافی در لیبی، زمینه جنگ داخلی و انقلابی تمام‌عیار را رقم زد و به لحاظ ساختاری، این انقلاب در صدد دگرگون‌سازی تمام زیرساخت‌های سیاسی-اجتماعی دوره قذافی است و تلاش برای تأسیس دولت مبتنی بر نظام جمهوری پارلمانی، مبنای الگوی دولت نوین در این کشور می‌باشد.

ج. تکوین دولت نوین در موازنه سنت‌های فکری و جریان‌های سیاسی

مؤلفه مهم دیگری که الگو و بنیان‌های دولت پسانقلاب را در جوامع انقلابی عربی شکل و جهت خواهد داد، سنت‌های فکری-ایدئولوژیک رقیب در میان اپوزیسیون انقلابی و نحوه تعامل جریان‌های سیاسی-اجتماعی برای تأسیس دولت جدید می‌باشد.

در ارزیابی جایگاه نظام‌های فکری-ایدئولوژیک، نزیه ایوبی با الهام از مفهوم هژمونی گرامشی معتقد است دولت عرب، دولتی هژمونیک نیست که بتواند توده مردم را به پذیرش نظام باورهای طبقه حاکم سوق دهد و آنان را در ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی سهیم نماید. در جهان عرب، هیچ ایدئولوژی هژمونیک نیست که بتواند همه گروه‌ها را در برگیرد. در نتیجه، نظام‌های سیاسی به دولت نظامی و یا بانندی تبدیل می‌شوند (Nazih, 1995: 3). با پذیرش این ایده و با وجود عدم سیطره ایدئولوژی خاص دولتی و غیر دولتی در بیشتر جوامع دستخوش انقلاب عربی، در چند دهه اخیر، بنیان‌های فکری و عقیدتی جریان‌های سیاسی و اجتماعی جهان عرب، متأثر از چند مکتب فکری و سیاسی، یعنی لیبرالیسم و تجددگرایی، سنت و اسلام سیاسی، ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم بوده است. مناقشات بین این مکاتب فکری و سیاسی رقیب، هم بنیان‌های عقیدتی دولت‌های پس از استقلال یا انقلاب‌های عربی دوره جنگ سرد را بنا نهاد و هم عرصه سیاست و موازنه قدرت بین نیروهای سیاسی و اجتماعی را صورت‌بندی نمود. با توجه به افول نظام‌های فکری-سیاسی سوسیالیستی و ناکامی دولت‌های مبتنی بر ناسیونالیسم عربی در پاسخ به ضرورت‌های توسعه و دموکراسی و شورش‌های مردمی علیه دولت‌های سکولار مبتنی بر ناسیونالیسم-سوسیالیسم در مصر، سوریه، عراق و لیبی، به نظر می‌رسد در دوره جدید انقلاب‌های عربی، رقابت و جدال‌های عقیدتی بیشتر بین حامیان دو مکتب فکری-سیاسی اسلام‌گرایی و لیبرال دموکراسی خواهد بود. بر این مبنای، در این مقاله، بیشتر به تأثیر گفتمانی دو جریان اسلام‌گرایی و نسل جدید تجددگرا در تکوین بنیان‌های فکری و ساختاری دولت‌های پسانقلاب اشاره می‌گردد.

۱. اسلام‌گرایان و شیوه‌های تعامل با دولت‌های اقتدارگرا

در سدهٔ اخیر، جنبش‌های اسلامی حرکت‌هایی مردمی و سازمان‌یافته بوده‌اند که خواهان جایگزینی و تغییر وضع موجود بر اساس دستورات شرع اسلام در همهٔ ابعاد فکری- اعتقادی و سیاسی- اجتماعی، هم از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز و هم غیر مسالمت‌آمیز در جوامع اسلامی هستند. بنابراین، همهٔ جنبش‌های اسلامی بر بازگشت به ارزش‌های دینی و احیای اسلام اصیل، به عنوان تنها راه برون‌رفت از بحران‌های جهان اسلام تأکید می‌کنند (فوزی، ۱۳۸۹: ۱۵۹-۱۵۸).

گرچه، هم در درون جوامع اسلامی و هم در جهان اسلام، جنبش‌های اسلامی کل واحد و دارای ایدئولوژی، سازمان‌دهی و اهداف واحد نیستند، ولی با وجود تمام تفاوت‌ها و حتی اختلافات فکری و مذهبی، اسلام‌گرایان در عرصه سیاسی جوامع خود، نیروی اجتماعی تأثیرگذاری بوده و در انقلاب‌های اخیر نیز نقش فعالی در موازنهٔ نهایی مبارزهٔ قدرت و به ثمر رسیدن انقلاب‌ها در تونس، مصر و لیبی داشته و یا در ایجاد بحران سیاسی فراگیر و ورود به منازعه با حاکمیت‌های مادام‌العمر در سوریه و یمن، کنش‌گری تعیین‌کننده بوده‌اند. چنانکه برخی صاحب‌نظران معتقدند، اسلام نیرومندترین بنیان قدرت اجتماعی در خاورمیانه و آفریقای شمالی است و حکومت‌ها در برابر آن به خود می‌لرزند، اعراب در همه جا برای نجات از فلاکت و بدبختی‌های مختلف خود به آن متوسل می‌شوند. این قدرت، نه ساختهٔ دولت‌های مصر و عراق بلکه قدرت مساجد ساده و بی‌آلایش است (Esposito, 1994: 1-7).

روش‌های چندگانهٔ تعامل احزاب و گروه‌های اسلام‌گرا در عرصهٔ سیاست و مشارکت فعالانه در عرصهٔ اجتماعی و جامعه مدنی و حضور شایسته نخبگان فکری و سیاسی مسلمان در محافل فکری و رسانه‌ای بین‌المللی، نقش فعالانه‌ای را از آنها در چند دههٔ اخیر به تصویر کشیده، اما در فضای سیاسی نوین، پرسش جدی این است که جنبش‌های اسلامی به عنوان بازیگران مهم سیاسی در جوامع انقلابی، در پروسه تأسیس نظم نوین و تکوین بنیان‌های فکری و اجتماعی دولت جدید چه نقشی ایفا خواهند کرد و با توجه به تجارب گستردهٔ جنبش‌های اسلامی و انقلابی در جهان اسلام، آنها چه شیوه‌هایی را در پیش خواهند گرفت؟ آیا در کسب قدرت و برای تسلط بر نظم سیاسی نوین، به راهبرد تأسیس دولت ایدئولوژیک دینی روی

آورده و با تحریک و بسیج توده‌های ناراضی مسلمان یا هر روش ممکن دیگر در صدد حذف دیگر نیروهای اجتماعی و فکری و تأسیس دولت تمامت‌خواه روی می‌آورند؟ یا اینکه در در فرایند جدید سیاسی و اجتماعی، مشارکت فعالی نخواهند داشت. به این صورت، نه مانعی برای تأسیس دولت مدرن دموکراتیک شده و نه کمکی به تأسیس آن می‌کنند.

برای پاسخ به این سؤال لازم است به اختصار روند تحولات راهبردهای سیاسی- اجتماعی و بنیان‌های فکری جنبش‌های اسلامی در جوامع عربی بررسی شود تا بتوان دلایل نسبتاً قانع‌کننده‌ای برای پیش‌بینی راهبرد و نقش اسلام‌گرایان در تأسیس دولت‌های نوین ارائه نمود.

۲. اسلام‌گرایان و تلاش برای مشارکت در قدرت

با توجه به ویژگی‌های تاریخی و ساخت اجتماعی کشورهای عربی، اسلام‌گرایان با برخی تفاوت‌ها، هم در دوره حاکمیت اقتدارگرایان و هم در عصر دومینوی انقلاب‌های جدید، سازمان‌یافته‌ترین نیروی اپوزیسیون دولتی را در این جوامع نمایندگی کرده‌اند. البته، این نیروها دارای وحدت فکری و تشکیلاتی نیستند و در جهان عرب، گرایش‌های زیادی در چارچوب جنبش گسترده اسلام‌گرایی وجود دارد که در طیفی از جماعت اسلامی تندرو مانند جهاد، تکفیر و الهجره، النور و القاعده که امروزه بیشتر به عنوان گروه‌های سلفی شناخته می‌شوند تا سازمان‌های فراگیر نظیر اخوان المسلمین و جریان‌ها و رهبران منفرد و ذی‌نفوذ مذهبی قرار می‌گیرند. این گروه‌ها، به ویژه در دوره پس از جنگ سرد، در کشاکش با همدیگر هستند و حتی گروه‌هایی که دارای اهداف مشترک می‌باشند، نظرات بسیار متفاوتی در خصوص چگونگی، الگوها و روش‌های تحقق و پی‌گیری این اهداف دارند (بن‌ساحل و بایمن، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۲).

با این وجود، بنیان‌های فکری- عقیدتی و راهبردی‌های سیاسی اخوان المسلمین مصر و نخله‌های درونی آن را می‌توان بینش و روش غالب در جهان عرب دانست.

اخوان مصر الگوی ایدئولوژیکی و سازمانی مناسبی برای رشد و توسعه جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام از شمال آفریقا تا آسیای جنوب شرقی به دست داده است (اسپوزیتو و وال، ۱۳۸۹: ۳۲۸). اسلام‌گرایان سودان، مراکش، تونس، الجزایر، اردن، سوریه، ترکیه، آسیای

شرقی و شبه قاره هند، متأثر از بنیان‌های فکری و الگوهای تشکیلاتی اسلام‌گرایی در مصر و تحولات آن در چند دهه گذشته بوده‌اند.

وقوع انقلاب اسلامی در ایران و پایان جنگ سرد را می‌توان آغازی برای بازگشت جنبش‌های اسلامی خاورمیانه به عرصه سیاست دانست. اگر بنیادگرایی اسلامی در مصر و سوریه در دهه ۱۹۷۰، با فعال‌شدن گروه‌هایی مانند سازمان آزادی‌بخش اسلامی یا شباب محمد، جماعت مسلمین یا تکفیر و الهجره، جماعت الجهاد پس از قتل انور سادات در مصر و انجام ترور رهبران دینی میانه‌رو الازهر و قیام اخوان سوریه علیه دولت بعث به عنوان جنبشی رادیکال و خشونت‌بار معرفی گردید، اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد، با فراز و نشیب‌هایی، شاهد ورود اسلام‌گرایان در بیشتر جوامع عربی از جمله مصر و تونس، به عرصه قدرت و بازسازی آن و بسیج نیروهای اجتماعی خود از طریق حضور در ادوار مختلف انتخابات محلی و ملی هستیم (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۵۴-۲۵۲). از این حیث، اسلام‌گرایان در کشورهای در معرض انقلاب، برای ورود به فرایند دولت‌سازی، تجارب ارزشمندی را در تعامل با دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی و بازیگران عرصه قدرت کسب کرده‌اند.

در بین کشورهای عربی-اسلامی، الجزایر را می‌توان بارزترین نمونه چالش‌گری و مشارکت اسلام‌گرایان در بازسازی ساخت دولت دانست. نقطه آغاز ورود قدرتمند اسلام‌گرایان به عرصه سیاست در الجزایر، انتخابات پارلمانی دسامبر ۱۹۹۱ بود. در این انتخابات، جبهه نجات اسلامی به رهبری عباس مدنی توانست ۴۷ درصد آرا و ۱۸۸ کرسی پارلمان را به دست آورد. این در حالی بود که جبهه آزادی ملی به عنوان حزب دولت تنها ۲۳ درصد آرا و ۱۸ کرسی را کسب نمود (Wikipedia.org/Algeria_1991). گرچه ارتش الجزایر به بهانه مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و با چراغ سبز آمریکا، اروپا و نیز دولت‌های اقتدارگرای عربی، نتیجه انتخاب مردم را نپذیرفت و دست به کودتا، کشتار و سرکوب فعالان جنبش اسلامی زد، ولی نتایج این انتخابات و انتخابات‌های محلی، پیروزی شگفت‌انگیزی برای اسلام‌گرایان رقم زد.

در واقع، جنبش اسلامی الجزایر توانسته بود بدون خشونت انقلابی و در چارچوب فعالیت در درون نظام سیاسی حاکم و از طریق صندوق رأی به قدرت نزدیک شود (اسپوزیتو و وال، ۱۳۸۹: ۲۸۶) و تجربه نوین و ارزش‌مندی را پیش روی اسلام‌گرایان منطقه قرار داد.

در لیبی، دستگاه امنیتی قذافی طی چهار دهه، با سیاست سرکوب و خفقان، کلیه فعالیت‌های مستقل اسلام‌گرایان را زیر نظر گرفته و محدود نمود و از این رهگذر، جنبش اسلامی لیبی متحمل شدیدترین آسیب‌ها و ضربات گشت.

از دیدگاه سازمان‌های امنیتی دولت قذافی، جریانات و گروه‌های اسلامی، از جمله اخوانی‌ها، حرکت التجمع الاسلامی که در سال ۱۹۹۲ تأسیس شد و گروه نوسلفی الجماعه الاسلامیه المقاتله اللیبیه، خطر اول برای امنیت ملی کشور محسوب می‌شدند. کشتار زندان بوسلیم توسط رژیم در سال ۱۹۹۶ بسیاری از کادرها و رهبران جریانات اسلام‌گرای لیبی را از بین برد (Lycett and Blundy, 1997:11). با وجود چنین جنایتی، وقتی در تابستان سال ۲۰۰۵، گروه‌های معارض قذافی در لندن گرد آمدند تا خط مشی سیاسی و عملیاتی واحدی علیه رژیم لیبی اتخاذ کنند، اخوانی‌ها که وزنه و جایگاه قابل توجهی در ساختار و بدنه معارضان لیبی داشتند، در این گردهمایی شرکت نکرده و راهکار مذاکره و آشتی با رژیم اتخاذ نمودند و این سیاست به آزادی ۸۷ نفر از کادر رهبری اخوان منجر شد.

مهمترین اهداف اخوان لیبی عبارت بود از مبارزه با مفاسد سیاسی و مالی، اشاعه آزادی‌های عمومی، به ویژه آزادی سیاسی و بیان و احترام به موازین حقوق بشر، حاکمیت قانون بر روند سیاسی و اداری کشور و فعال‌سازی نقش نهادها و ارگان‌های جامعه مدنی (Martinez, 2007: INTRODUCTION).

در تداوم قیام ملت‌های عربی، احیای جنبش اسلامی در سوریه نیز یکی از جلوه‌های مهم نقش‌آفرینی اسلام‌گرایان در منطقه می‌باشد. گرچه در سوریه هم پایگاه فکری و اجتماعی مخالفان دولت بشار اسد از تنوع قالب توجهی برخوردار است، ولی در عمل و در عرصه تحولات سیاسی این کشور، پایگاه اصلی جنبش انقلابی در شمال غرب این کشور و بیشتر در شهرهای درعا، حمص، حما و دیرالزور می‌باشد. به خاطر همین زمینه تاریخی و اجتماعی

انقلاب، برخی صاحب‌نظران معتقدند احیای جنبش اسلامی اخوان در مورد تحولات سوریه مصداق بیشتری دارد (صدر، ۱۳۹۰).

در بحرین نیز شکاف مذهبی شیعی- سنی و تبعیض ناشی از آن در عرصه سیاست و قدرت، نقش کاملاً آشکاری در آغاز حرکت انقلابی اکثریت شیعیان داشته است. با وجود اینکه، جمعیت وفاق اسلامی، به عنوان مؤثرترین تشکل سیاسی- مذهبی شیعیان بحرین، فلسفه حرکت گروه‌های شیعی را دستیابی به جایگاه مناسب در پارلمان، دولت و حقوق مدنی و سیاسی اعلام کرده، ولی پادشاهی بحرین با رادیکال جلوه‌دادن خواسته‌های شیعیان و وابسته خواندن حرکت آنان، همراه با تخریب ۳۰ فقره از اماکن مذهبی و حتی مساجد شیعیان، سعی در سرکوب قیام اکثریت دارد. نکته قابل توجه اینکه، اپوزیسیون اهل سنت آل خلیفه نیز با ابراز رضایت از سرکوب شیعیان، در صدد مذهبی جلوه‌دادن قیام اکثریت می‌باشد (دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۰).

در ارزیابی نقش‌آفرینی اسلام‌گرایان برای مشارکت در قدرت و تغییر ساخت دولت، بایستی اشاره نمود که تلاش برای مشارکت سیاسی و ورود به عرصه سیاسی با راهبرد گفتگو، میانجی‌گری و نیز ائتلاف‌های حزبی با مخالفان و ورود به سیستم اجرایی دولت، به تدریج زمینه‌هایی را فراهم آورده تا به رغم فعالیت گسترده نیروهای سکولار در فضای سیاسی الجزایر، مصر، ترکیه، اردن و دیگر کشورها، رسانه‌های داخلی و محافل بین‌المللی، از جنبش‌های اسلامی با عنوان جریان‌های مقاوم و فعال سیاسی، برای تشکیل نظامی دموکراتیک یاد کنند. با وجود سرکوب خونین اسلام‌گرایان و آغاز بحران سیاسی بزرگ پس از کودتای ارتش در الجزایر و کودتای سفید در ترکیه علیه دولت اسلام‌گرای اربکان و یا محدودیت‌ها و تقلب‌های گسترده احزاب حاکم در مصر، اردن و تونس، کنش صبورانه و نقش‌آفرینی مثبت طیف اکثریت میانه‌روی جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه، در تقویت روندهای جدید دموکراتیک، این جنبش‌ها را به پیش‌تازان تغییر ساختار تدریجی و بازسازی دولت‌های اقتدارگرا در منطقه تبدیل کرده است. این راهبرد، نگرش‌ها نسبت به جنبش‌های اسلامی را تغییر داده و تجربه بزرگی را برای تعامل با دولت‌های اقتدارگرا و احزاب رقیب سکولار و لیبرال پیش روی آنها برای تکوین دولت‌های نوین در خاورمیانه قرار داده است.

۳. بازاندیشی اسلام‌گرایان و ظرفیت‌های نوین در بازسازی ساخت دولت

تحت تأثیر تحولات بنیادین در نظم ایدئولوژیکی ساختار بین‌الملل در دهه ۱۹۸۰ و نیز تجارب مختلف جنبش‌های اسلامی در جوامع عربی و الگوها و نتایج متفاوت راهبردهای سیاسی و فکری اسلام‌گرایان در ایران، مالزی، ترکیه و پاکستان و به ویژه، تحت تأثیر تحولات ساختاری قشربندی اجتماعی جوامع خاورمیانه و معضلات عینی ناشی از فقر و عقب‌ماندگی ملت‌های عربی و نیازها و خواسته‌های نسل جدید، مواضع فکری و نیز راهبردهای سیاسی اسلام‌گرایان، در دو دهه اخیر تحول یافته است. یکی از زمینه‌هایی که موجب شده تا اسلام‌گرایان در دولت‌های اقتدارگرا به تغییر راهبردهای کنش سیاسی و نیز بازاندیشی نظام فکری و عقیدتی خود اقدام نمایند، اتهامات فراگیر دستگاه‌های امنیتی به این جنبش‌ها در سطح داخلی و بین‌المللی بود. در بیشتر این کشورها، دولت‌های سرکوبگر به بهانه مبارزه با خشونت، رادیکالیسم و جلوگیری از ظهور دولت‌های بنیادگرای اسلامی، سرکوب این جنبش‌ها را توجیه می‌کردند و چنانکه اسپوزیتو و بیشتر تحلیل‌گران خاورمیانه معتقدند، تعلل و مانع‌تراشی حاکمان مادام‌العمر برای ورود به فرایند دموکراتیزاسیون و عدم پذیرش قواعد انتخابات آزاد، با این اتهام توجیه می‌شد که اسلام‌گرایان به دنبال سوءاستفاده از سازوکارهای دموکراسی هستند (اسپوزیتو و وال، ۱۳۸۹: ۳۲۸). با توجه به این زمینه‌ها، چگونگی نقش‌آفرینی احزاب اسلام‌گرا در مرحله گذار از انقلاب‌های عربی را می‌توان فرصت بسیار مساعدی برای آزمون میزان اثربخشی این تحولات فکری برای حضور جنبش‌های اسلامی در فرایند تکوین دولت‌های جدید دانست.

در دهه نود، جنبش اخوان مصر در ارائه رویکرد نوین فکری و سیاسی در مواجهه با برخی پرسش‌ها، پیشقدم گردید. مهمترین این پرسش‌ها و چالش‌ها، عبارت بودند از منشاء حق حاکمیت و سازوکارهای اعمال حاکمیت، کیفیت مشارکت اسلام‌گرایان در قدرت، احکام جزائی اسلام، آزادی مذهبی و مسأله تساهل در برابر اقلیت‌های دینی و مذهبی، حقوق زنان و مسأله برابری زن و مرد، حقوق شهروندی و محدودیت‌های حاکمیت در برابر حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی (مارتین، ۱۳۸۳: ۱۷۳-۱۷۰). در فضای نوین پس از ۱۱ سپتامبر، جنبش اسلامی هم مجبور بود در برابر این چالش‌های فکری، پاسخ قانع‌کننده‌ای به جامعه داخلی و

بین‌المللی ارائه نماید و هم موضع شایسته‌ای نسبت به رادیکالیسم فکری و رفتاری گروه‌های سلفی داشته باشد (Esposito, 1994: 63).

انتشار دو یادداشت یا بیانیه دوگانه جماعت در مارس ۱۹۹۴، مهمترین نماد تحول فکری اخوان المسلمین بود. در این یادداشت‌ها، اخوان شعار سنتی خود «قرآن قانون اساسی ماست» را به شعار «ضرورت شورای ملی یا پارلمان» تغییر داد. اخوان در این بازاندیشی، بر حفظ آزادی‌های عمومی و خصوصی، تعیین مسئولیت رهبران سیاسی و رسیدگی آزادانه به عملکرد آنها توسط پارلمان و حق مشارکت و انتخاب زنان تأکید کرد. پارلمان مذکور، از دید اخوان از قدرت قانون‌گذاری و نظارت کامل برخوردار است، نماینده خواست و اراده مردم بوده و مصوبات آن لازم‌الاجراست (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۵-۲۴۴).

برخی تحلیل‌گران، بیانیه مارس ۱۹۹۴ اخوان را به منزله تحول در فقه سیاسی اخوان و ناشی از شکل‌گیری جریان جدیدی در اسلام‌گرایان مصر و خاورمیانه می‌دانند که می‌کوشد اخوان را از رویکرد انحصارطلبانه فکری و رهبری به سمت رویکرد تكثرگرا بازگرداند و با سازوکار و منطق کثرت‌گرایی سیاسی در مصر منطبق نماید (Browsers, 2009).

درواقع، این یادداشت، نتیجه غلبه افکار و رویکرد نسل جوان و میان سال بر نسل پیشین اسلام‌گرایان است که فعالیت‌های پارلمانی داشته و مزایای فعالیت سیاسی را، هم در رویکرد رقابتی و هم تأکید بر حضور در جامعه مدنی و عرصه عمومی می‌دانند (Vidino, 2010).

البته، بایستی اذعان نمود که رهبران نسل پیشین جماعت مانند عمر التلمسانی (۱۹۸۶-۱۹۷۲)، از مکانیزم تبدیل نظام سیاست‌گذاری و رهبری دولت در اسلام، از رویکرد محدود به نظام شورایی و متکثر حمایت کرده‌اند. به نظر وی، «این ملت است که بر افکار و اشخاص حکومت می‌کند و دموکراسی، بیش از هر نظامی می‌تواند آزادی را تحقق ببخشد و نظام پارلمانی، نماینده صادق خواست مردم است» (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۴۶).

این تحولات فکری اخوان مصر، هم زمینه بازاندیشی گسترده فکری و سیاسی را میان اسلام‌گرایان منطقه در دوره دولت‌های اقتدارگرا و هم پذیرش و بیان این افکار را در دوره انقلاب‌های اخیر عربی فراهم کرده است. نمونه این تأثیر در افکار و عقاید حزب اسلامی النهضه تونس و رهبر آن راشد الغنوشی آشکار است. رویکرد و مواضع سیاسی- عقیدتی

رهبران حزبی آن که در انتخابات سرنوشت‌ساز مجلس مؤسسان قانون اساسی تونس در ۲۵ اکتبر ۲۰۱۱، با کسب ۴۱ درصد آرا موفقیت بزرگی را به دست آورد، بیانگر بازاندیشی‌های فکری قابل تأمل اسلام‌گرایان در فقه سیاسی سنتی خود می‌باشد. الغنوشی، در مواضع پس از انتخابات مجلس مؤسسان و پیروزی بزرگ حزب خود، صریحاً حق حاکمیت ملت و نظام پارلمانی را اساس انقلاب و نظام دموکراتیک می‌داند:

«نظام اسلامی، نظام شورا است و امروزه، نزدیکترین نظام به آن، نظام دموکراتیک است که قدرت را در دست مردم قرار می‌دهد و حاکم جز قدرتی که مردم به او می‌دهند، قدرتی ندارد. نظام پارلمانی به نظام شورایی نزدیکتر است، چون دولت قدرت را مستقیماً از نمایندگان می‌گیرد و این نوع دموکراسی، مانع از شکل‌گیری نظام فردگرا می‌شود. هیچکس در نهضت، در خصوص دموکراسی و در برابری زن و مرد شکی ندارد» (الغنوشی، ۱۳۹۰).

همچنین، دیدگاهها و مواضع رهبران اسلام‌گرای لیبی، پس از سقوط دولت قذافی، نشانگر تحول فکری- سیاسی معینی در میان جنبش اسلامی این کشور می‌باشد. علی الصلابی در مصاحبه با روزنامه دلی تلگراف با این عبارات از تشکیل حزبی اعتدال‌گرا و میانه‌روی اسلامی در لیبی دفاع می‌کند: «جنبش از ابتدای قانون اساسی جدید لیبی بر شریعت اسلامی حمایت می‌کند، اما به این شرط که اعتدال در آن رعایت شود و سیاست‌های دموکراتیک همانند حزب النهضة تونس و حزب عدالت و توسعه ترکیه را در پیش بگیرد» (الصلابی، ۱۳۹۰).

در مصر نیز خالد الزعفرانی، یکی از اعضای بارز و مهم جماعت اخوان المسلمین مصر تصریح کرده که «حزب عدالت و آزادی که ما به همراه بعضی از دوستان و برادرانمان در جماعت اخوان المسلمین تأسیس کرده‌ایم، دقیقاً همان برنامه‌های حزب عدالت و توسعه ترکیه را دنبال خواهد کرد و با الهام از مواضع و رویکردهای این حزب، سعی می‌کنیم سیاست‌های خود را پیش ببریم» (الزعفرانی، ۱۳۹۰). همچنین، پس از پیروزی قاطع اسلام‌گرایان مصر در اولین مرحله انتخابات مجلس، عصام عریان، سخنگو و رئیس دفتر سیاسی اخوان تصریح کرده که «اخوان المسلمین و حزب آزادی و توسعه، الآن به دنبال این نیستند که به تنهایی دولت تشکیل بدهند. مصر اکنون نیازمند دولت وحدت و توافق ملی است».

ج. نیروهای دموکراسی خواه و تکوین دولت مدرن

در جوامع عربی، دیگر جریان‌های سیاسی مانند ملی‌گرایان، طیف چپ سوسیالیستی و جریان‌ات تجددخواه لیبرال و جنبش‌های اجتماعی، هم به خاطر عقب‌ماندگی ساخت اجتماعی-اقتصادی و هم به دلیل خفقان سیاسی، دارای پایگاه اجتماعی و توان سازمان‌دهی سیاسی گسترده‌ای مانند اسلام‌گرایان نبوده‌اند. در این کشورها، چند دهه دیکتاتوری، مانع تکوین بنیان‌های جامعه مدنی و احزاب سیاسی مستقل گردید و با ضعیف‌ماندن نیروهای اجتماعی مدرن و طبقه متوسط، جوامع عربی بیشتر ساخت توده‌ای پیدا کرد.

در عین حال، در جریان انقلاب‌های عربی، شاهد نقش‌آفرینی نیروهای اجتماعی جدیدی هستیم که با بهره‌گیری از مکانیزم‌های نوین ارتباطاتی و فضای سایبری مانند فیس بوک و توییتر، به بسیج گسترده اقشاری دست زدند که طبقه و ایدئولوژی شناخته‌شده‌ای نداشتند. این پدیده را می‌توان گسستی تاریخی در روندها و تحولات سیاسی و اجتماعی خاورمیانه عربی دانست. اریک هابزبام، نویسنده شهیر بریتانیایی معتقد است این بار، این طبقه متوسط و نه کارگر است که دردسر ساز شده است، آنچه آنها را پیوند می‌دهد، نارضایتی مشترک و نیروهای بسیج‌کننده مشترک است، طبقه متوسط نوگرا و به‌ویژه، قشر جوان و دانشجویان طبقه متوسط و البته، فناوری‌هایی که این روزها تجهیز اعتراضات را بسیار ساده‌تر کرده‌اند (هابزبام، ۱۳۹۰). فراستخواه این طیف از فعالان تأثیرگذار اجتماعی را در فرایند تحولات فکری و سیاسی تاریخ معاصر جوامع عربی، نسل نوپدید یا نسل ششم معرفی می‌کند:

«گروه‌های جدید اجتماعی مانند جوانان و زنان، به ویژه آنهایی که از طبقه متوسط شهری به انقلاب پیوستند، بر خلاف نسل‌های پیشین، در محدوده ایدئولوژی‌های لاک و موم‌شده ناسیونالیستی، لیبرالی، سوسیالیستی و اسلامی نمی‌اندیشند. حتی دموکراسی و حقوق بشر برای آنها، بیش از آنکه حکم نسخه ایدئولوژیکی داشته باشد، صورتی تازه از زندگی اجتماعی است. نوعی منطق و زبان برای همزیستی کثرت‌آلود امروزی و روشی نسبتاً رضایت‌بخش برای حل اختلافات است» (فراستخواه، ۱۳۹۰).

د. نسل جدید و سازمان‌دهی جمعی در انقلاب‌های عربی

با وجود نظام‌های دیکتاتوری و فقدان جامعه مدنی و نظام حزبی، شاید جنبش‌های انقلابی کشورهای عربی، غافلگیرکننده به نظر آید و این ویژگی هر انقلابی در جوامع استبدادی است. ولی هیچ جنبش توده‌ای و فراتر از آن، هیچ انقلابی، بدون سازمان‌دهی رخ نمی‌دهد. انقلاب در کشورهای عربی، از نظر سازمان‌دهی و تجربه‌اندوزی از جوامع دیگر، از سال‌ها قبل آغاز گردیده بود (سلطان‌زاده، ۱۳۹۰). همچنین، خصلت توده‌ای جنبش در چند سال گذشته، در سرتاسر این کشورها نمود علنی پیدا کرده بود و حادثه خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس و کشته‌شدن جوان مصری به دست پلیس در یک کافه اینترنت که زمینه‌ساز رفتن به میدان تحریر بود، تنها نقش کاتالیزور برای آغاز حرکت‌های انقلابی گسترده بودند. برای مثال، در مصر، در فاصله چند سال پیش از خیزش مردمی، در محیط‌های کارگری، دانشجویی و خدماتی، بیش از صدها اعتصاب به وقوع پیوسته بود (Shahin and Juan Cole, 2011) و برخی از رهبران میدان تحریر، کسانی بودند که در اعتصابات کارگری به زندان افتاده بودند (Kandil, 2011).

از چند سال قبل، جوانان در سطح عمومی کشورهای عربی، در فیس بوک به بحث و تبادل تجربه با همدیگر برای پیشبرد دموکراسی در کشورهای خود و به وجود آوردن تغییر در منطقه عربی پرداخته بودند که گرایش‌های متفاوت فکری را در بر می‌گرفت. کسانی مثل احمد ماهر، از فعالان اصلی فضای سایبری و از سازمان‌دهندگان اصلی جنبش جوانان ۶ آوریل که نقش مهمی در سازمان‌دهی جنبش ۲۵ ژانویه انقلاب مصر در میدان التحریر ایفاء کرد، قبلاً در سازمان‌دهی اعتصابات کارگری در سال ۲۰۰۵ معروف به «الکفایه» نقش داشت که با سرکوب نیروهای امنیتی مواجه شده بود. در ماه مارس ۲۰۰۸، آنها تلاش کردند از طریق اینترنت، معترضین را علیه سیاست خصوصی‌سازی و تورم بسیج نمایند و در ۶ آوریل، این جنبش، اعتصاب همگانی را در سطح ملی سازمان‌دهی نمود.

در تونس، جوانان پیشرو، به پیروی از جنبش جوانان انقلابی مصر و پس از هم‌فکری با فعالین مصری، اعتصابات را آغاز کردند (Kirkpatrick and Sanger, 2011). بسیاری از این جوانان در کشورهای عربی، پیرو نظریات جین شارب در شیوه مبارزاتی غیرخشونت‌آمیز برای

پائین کشیدن دولت‌های پلیسی بودند. الگوی اصلی جوانان عرب در پیشبرد مبارزات غیرخشونت‌آمیز، رجوع به تجربه جنبش اوتپور صربستان در دوره اسلوودان میلوسویچ و بهره‌گیری از روش‌های آن بود (Onlinelibrary.wiley.com, 2011).

خودسوزی بوعزیزی در تونس و قتل فعال اینترنتی در مصر، نقش کاتالیزور را برای قیام‌های عربی ایفا نمود. یک هفته پیش از رفتن به میدان تحریر، فعالین جنبش ۶ آوریل، با تجربه‌اندوزی از فعالین تونس و صرب، و با فعال شدن «آکادمی تغییر»، در فیس‌بوک فراخوان نام‌نویسی برای رفتن به میدان تحریر را آغاز کردند که در صورت ثبت نام پنجاه هزار نفر، ۲۵ ژانویه، روز تسخیر میدان تحریر اعلام گردد. به دنبال این فراخوان، تعداد افراد از صد هزار نفر فراتر رفت و این آغاز جنبش انقلابی مصر بود (سلطان‌زاده، ۱۳۹۰). طیف سستی اخوان‌المسلمین، بنا به دلایل مختلف، از جمله تلاش برای عدم تحریک ارتش و پرهیز از ایجاد حساسیت قدرت‌های خارجی و نیز عدم اعتماد به اثرگذاری راهبردها و اهداف سیاسی جنبش انقلابی نسل نو، در این مرحله با احتیاط و محافظه‌کاری به حرکت انقلابی وارد شد.

ح. دولت نوین در کشاکش رویکردهای انقلابیون و محافظه‌کاران

برخی صاحب‌نظران، تأثیر میزان نهادمندی ساخت اجتماعی و نوع فرهنگ سیاسی انقلابیون را در تکوین بنیان‌های دولت نوین، مهم‌تر از ویژگی‌های ساخت سیاسی یا دولت اقتدارگرا ارزیابی می‌نمایند. از دیدگاه آنها، علاوه بر ماهیت سنت‌های فکری مخالفان، کیفیت تعامل و صف‌آرایی نیروهای سیاسی ایدئولوژیک یا بوروکراتیک نیز در سرنوشت قیام‌ها و انقلاب‌ها و موفقیت یا ناکامی انقلابیون در دستیابی به دولت مدنی پایدار، اهمیت زیادی دارد. در این رویکرد، قوت یا ضعف نهادهای مدنی و سیاسی، پتانسیل‌های ظهور جامعه توده‌ای، استقلال یا وابستگی نهادهای نظامی و اداری از رژیم سیاسی، به ویژه تمامیت‌خواهی یا ائتلاف رهبران اپوزیسیون در پیروزی انقلاب، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۷۲-۶۰).

در سقوط دیکتاتورهای عربی، ائتلافی فراگیر از نیروهای سیاسی-اجتماعی سهمیم بوده‌اند که هدف مشترک آنها، براندازی رژیم حاکم بود. اما پس از تحقق این هدف مشترک و در مرحله گذار به تکوین دولت نوین و دموکراتیک، احزاب سیاسی مؤثر و سازمان‌های اجتماعی

فعال در موضوعاتی مانند شیوه‌های دستیابی به دولت جدید، ساختار و بنیان‌های فلسفی و فکری آن، از جمله منشاء حاکمیت و مشروعیت، نقش دین و شریعت در تدوین قانون اساسی و جایگاه و میزان قدرت نظامیان در حاکمیت و به طور کلی در الگوی دولت نوین، اختلاف نظر گسترده‌ای دارند. البته، ماهیت و گستره این اختلافات نیز در هریک از این جوامع انقلابی و در دو نوع تجربه گذار انقلابی مسالمت‌آمیز در مصر و تونس و گذار خشونت‌آمیز در لیبی و یمن، متفاوت می‌باشد.

در جوامعی که گذار مسالمت‌آمیزی را از دولت‌های اقتدارگرا تجربه کردند، اختلاف بینش درباره ساختار و ماهیت دولت آتی، بین نهادهای محافظه‌کار حاکمیتی رژیم پیشین، مانند ارتش و نظام قضایی با انقلابیون در جریان است. از طرف دیگر، درون انقلابیون نیز بین دو جریان محافظه‌کار، مانند اسلام‌گرایان سنت‌گرا و میانه‌رو با نیروهای رادیکال نسل جدید و احزاب لیبرال و چپ، تعارضات فکری و سیاسی قابل توجهی وجود دارد و رقابت و مبارزه قدرت چهارضلعی بین این سه نیروی داخلی و جبهه عوامل فراملی، علیه یا له این نیروها، سرنوشت الگوی دولت در مصر و تونس و دیگر جوامع انقلابی را تعیین خواهد کرد.

۱. دولت نوین در تعارض میان سنت‌گرایی و تجددخواهی

در مصر، جنبش دموکراسی‌خواه یا ائتلاف جوانان انقلابی و احزاب چپ و لیبرال که ابتکار قیام و پیشبرد اولیه جنبش ضد دیکتاتوری را در دست داشتند، در دولت‌سازی، رویکرد رادیکال و متفاوتی نسبت به احزاب و جریان‌های محافظه‌کار مانند جماعت اسلامی و حزب دموکراتیک ملی (حزب حاکم دولت پیشین) دارند. به نظر می‌رسد، مواضع و رویکردهای متفاوت جریان‌های سیاسی و اجتماعی در خصوص اولین رفراندوم انقلاب مصر در مارس ۲۰۱۱، برای تعدیل یا تغییر قانون اساسی مصر و نیز اختلاف بر سر حاکمیت نظامیان در دوره گذار و تغییر تاریخ برگزاری انتخابات پارلمانی در ۲۸ نوامبر ۲۰۱۱ (۷ آذر ۱۳۹۰)، چالش‌های مهم انقلابیون برای تکوین ساختار نوین سیاسی می‌باشد. در این رفراندوم دو جریان فکری-سیاسی احزاب اسلامی-محافظه‌کار و احزاب رادیکال چپ و لیبرال و جنبش جوانان و نهادهای مدنی رو در روی هم قرار گرفتند.

به رغم تفاوت‌های قابل توجه میان دو گروه عمده اسلام‌گرا، یعنی اخوان المسلمین و سلفی‌ها و نیز طرفداران ارتش و نظام پیشین، این طیف در همه‌پرسی درباره «تغییر قانون اساسی یا تعدیل آن»، به تعدیل ردی دادند، اما چپ‌گرایان و لیبرال‌ها که خواهان لیبرالی و سکولاریزه‌شدن بیشتر قانون اساسی بودند، به تغییر قانون اساسی رأی دادند که البته، نتیجه همه‌پرسی به سود «تعدیل» اعلام شد. سلفی‌ها، این پیروزی را «غزوه صندوق‌ها» نامیدند و خشم اردوگاه سکولار، چپ و لیبرال را برانگیختند. به دنبال اعلام نتایج رفتار دوم، در مه ۲۰۱۱، مخالفان رفتار دوم، نخستین کنگره خود را مرکب از همه نیروهای چپ و لیبرال انقلابی، در مرکز کنفرانس بین‌المللی قاهره برگزار کردند. اغلب سخنرانی‌های این کنگره، بیانگر آغاز رویارویی با شورای نظامیان حاکم و مخالفت با استراتژی اخوان المسلمین مبنی بر تأسیس دولتی با هویت دینی مصر می‌باشد.

بدین ترتیب، چنین به نظر می‌رسد که با توجه به پیچیدگی جامعه مصر، در گام اول، تأسیس ساختار دولت جدید، آرایش نیروها - که قبل از انقلاب همگی برای براندازی نظام حسنی مبارک مبارزه می‌کردند - تغییر کرده، به گونه‌ای که اکنون، دو جریان اسلام‌گرا با دو شق سلفی و اخوان المسلمین در برابر نیروهای سکولار، لیبرال و چپ و ائتلاف جوانان انقلابی قرار گرفته‌اند (بنی‌طرف، ۱۳۹۰).

حوادث بهار دوم انقلاب مصر در نوامبر ۲۰۱۱ و دو هفته مانده به انتخابات پارلمانی که منجر به تسخیر دوباره میدان التحرير توسط ائتلاف جوانان انقلابی، کشته‌شدن نزدیک به ۴۰ نفر و زخمی‌شدن ۲۰۰۰ نفر در قاهره و دیگر شهرها، استعفای دولت و انتخاب نخست وزیر جدید و مقاومت انقلابیون برای کناره‌گیری شورای نظامی گردید و بدین ترتیب، شکاف‌ها و اختلاف‌ها بر سر بنیان‌ها و راهبرد تکوین دولت نوین، هرچه بیشتر علنی و عمیق گردید. مخالفت نیروهای انقلابی مانند جنبش ۶ آوریل، اتحادیه‌های کارگری و احزاب لیبرال و سکولار با موعد برگزاری انتخابات و به دست شورای نظامی، گسست مشخصی بین این جریان‌ها و جنبش اسلامی که با سازمان‌دهی و برنامه‌حزبی منسجم به عرصه انتخابات وارد شده، ایجاد کرده است. با توجه به قدرت اجتماعی و سازمان‌دهی حزب اسلامی میانه‌روی عدالت و آزادی و نیز حزب النور سلفی‌ها، واهمه نیروهای سکولار، تدوین قانون اساسی مبتنی

بر شریعت اسلامی و تأسیس دولت دینی می‌باشد، موضوعی که به طور مطلق توسط دو طیف اسلام‌گرا انکار نمی‌گردد و موضوع حاکمیت و حجیت شریعت در ساخت دولت و نظام قانون‌گذاری را به رأی و نظر اکثریت مسلمان مردم مصر واگذار می‌نمایند.

در تونس، لیبی و یمن نیز با اینکه، احزاب اسلام‌گرا پایگاه اجتماعی بزرگی دارند، ولی با رقبای فکری - سیاسی متعددی مواجه‌اند که عمدتاً گرایشات سکولار چپ میانه یا راست لیبرال و محافظه‌کار دارند. در تونس، علاوه بر حزب اسلام‌گرای النهضه که در اولین انتخابات پس از بن علی ۴۱ درصد آراء مردم را کسب نمود، جریان‌های سیاسی - اجتماعی متعددی با گرایش‌های غیرمذهبی وجود دارند. مهمترین این احزاب عبارتند از حزب *الموتمر من اجل الجمهوریه* یا حزب کنگره برای جمهوری که مدافع آزادی‌های مدنی و حقوق بشر است، حزب محافظه‌کار *العریضه الشعبیه*، حزب دموکراتیک ترقی‌خواه با گرایش دولت سکولار و از رقبای اصلی النهضه، حزب *التکتل* یا اجتماع دموکراتیک برای کار و آزادی با گرایش چپ میانه، اتحادیه وطن‌پرستان آزاد مدافع اقتصاد آزاد و ارزش‌های جوامع مدرن، ائتلاف *دموکراتیک مدرن* که شامل احزاب *التجدید*، حزب *سوسیالیست چپ*، حزب جمهوری‌خواه و حزب راه میانه و حزب اسلام‌گرای *تندروی/التحریر* که به عنوان جریانی سلفی شناخته می‌شود و به خاطر گرایشات رادیکال، صلاحیت آن برای حضور در انتخابات اخیر مجلس مؤسسان قانون اساسی تأیید نشد. با وجود پیروزی حزب اسلام‌گرا و میانه‌رو النهضه در انتخابات مجلس مؤسسان تونس، توزیع آرا بین احزاب و کاندیداهای مستقل، نشان می‌دهد توازن قابل توجهی بین نیروهای سیاسی در تونس وجود دارد و النهضه برای تدوین قانون اساسی و تأسیس دولت در آینده، مجبور به رعایت دیدگاه‌ها و مواضع دیگر احزاب می‌باشد.

در لیبی، وضعیت گذار سیاسی و الزامات ساخت و الگوی دولت آینده، هم به خاطر ویژگی‌های ساخت اجتماعی این کشور و هم به خاطر نقش قدرت‌های خارجی در سرنوشتی رژیم قذافی پیچیده‌تر و پرابهام‌تر از دیگر جوامع می‌باشد. بر اساس گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص فرانسه، در جنگ لیبی، چهار نیروی اصلی در ترکیب شورای انتقالی لیبی دیده می‌شوند. گروه نخست، طرفداران رژیم لیبرال دموکراسی در لیبی هستند که این گروه در شورا در اقلیت می‌باشد. گروه دوم، طرفداران نظام پادشاهی در لیبی هستند؛ نظامی که در سال

۱۹۶۹، به دست معمر قذافی سرنگون شد. گروه سوم، اسلام‌گرایان خواهان ایجاد حکومتی مبتنی بر شریعت اسلامی هستند که در قالب حزب اسلامی، در حال سازمان‌دهی می‌باشند. گروه چهارم، مقاماتی مانند مصطفی عبدالجلیل وزیر دادگستری حکومت قذافی هستند که خود را به انقلابیون نزدیک کرده‌اند. این در حالی است که بسیاری از سلطنت‌طلب‌ها به اسلام‌گراها تمایل دارند (France 24, 2011).

با وجود ضعف جامعه مدنی و فقدان پیشینه نظام حزبی در لیبی، اعضا و جریان‌های سیاسی حاضر در شورای ملی انتقالی لیبی در چند ماه گذشته، هم به عنوان تیم رهبری جنگ داخلی علیه رژیم قذافی و هم به عنوان نمایندگان ملت لیبی در عرصه بین‌المللی، عملکرد منسجمی داشتند و به عنوان تشکل ائتلافی برای تأسیس دولت ملی نوین، رفتار و تجربه قابل قبولی از خود به نمایش گذاشتند. برای مثال، پس از تصرف طرابلس و سرت، محمود جبرئیل، رئیس هیأت اجرایی شورای انتقالی، بدون هرگونه مقاومتی از سمت خود استعفا و زمینه را برای انتخاب نخست‌وزیر و کابینه موقت فراهم نمود. این اجماع نظر و سعی در پرهیز از جنگ قدرت در شورای انتقالی لیبی، حکایت از پختگی لازم جریان‌های حاکم در این شورا برای گذار به دولت مدنی می‌باشد.

۲. ارتش؛ از موازنه‌بخشی تا تعیین‌کنندگی

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر الگوی گذار سیاسی و تأسیس دولت‌های جایگزین، نوع واکنش و عملکرد نیروهای نظامی و امنیتی- انتظامی در رویارویی با اعتراضات مردمی بوده است. در مصر و تونس، بی‌طرفی و استقلال نهاد ارتش، موجب سقوط جمهوری‌های مدام‌العمر گردید و زمینه اصلاحات حقوقی- سیاسی را فراهم نمود. ارتش تونس، پس از آغاز موج تظاهرات مردمی به بن علی پیغام داد که مردم به زودی کاخ ریاست جمهوری را تصرف خواهند کرد و ارتش نیز توانایی مقابله با مردم را ندارد. این موضع، باعث گردید جنبش انقلابی، از یک طرف گذار خونینی را از نظام دیکتاتوری تجربه نکند و از طرف دیگر، زمینه دگرگونی ساختاری نهادهای بوروکراتیک و انقلاب اجتماعی را پیدا نکند. در مقابل، در لیبی و دیگر کشورهایی که مواجه با خشونت گسترده‌ای هستند، حمایت ارتش از حاکمان سیاسی و

یا اختلاف جدی در درون نهادهای نظامی و امنیتی و سردرگمی در حمایت از رژیم حاکم یا جنبش انقلابی، عامل حرکت تدریجی حکومت به سوی سرکوب خشونت‌بار انقلابیون و حرکت جامعه به سمت مبارزه مسلحانه می‌باشد. این نوع رفتار ارتش، هم نقش تعیین‌کننده‌ای بر شیوه گذار سیاسی و انتقال قدرت و پیروزی دیرنگام و پرهزینه مخالفان داشته و هم مانند مثال لیبی، زمینه‌ای را فراهم می‌نماید تا فرصت بزرگی را برای تخریب تمام زیرساخت‌های نظام سیاسی پیشین و تأسیس الگوی جدیدی از دولت و تکوین ارتشی نوین فراهم نماید.

در مجموع، در مصر و تونس و تا حدودی در یمن، ارتش نقش چندگانه‌ای را هم در مرحله انتقال قدرت و هم در مرحله دولت‌سازی ایفا می‌کند: بی‌طرفی در مرحله تشدید جنبش اعتراضی و کمک به سقوط رژیم، به دست گرفتن قدرت سیاسی و معرفی دولت موقت، برگزاری انتخابات دوران گذار، نظارت و اعمال نفوذ بر تدوین پیش‌نویس قانون اساسی، کنترل رفتار و تعدیل خواسته‌های گروه‌های رادیکال مذهبی و یا سکولار و تلاش برای موازنه‌بخشی میان نیروهای سیاسی و اجتماعی. در خصوص نقش اخیر، موضع ارتش در حوادث چند شهر بزرگ مصر در هفته آخر نوامبر ۲۰۱۱ قابل تأمل می‌باشد. ارتش در برابر خواسته‌های جنبش ۶ آوریل و ائتلاف جوانان انقلابی و گروه‌های چپ و لیبرال مبنی بر تعویق زمان انتخابات پارلمانی ایستاد و حتی همچون رژیم مبارک، در عرض یک هفته، ۴۰ نفر از معترضین به شورای نظامی را به قتل رساند و بیش از ۲۰۰۰ نفر را مجروح نمود. همچنین، در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید نیز نقش موازنه‌بخشی را بین نیروهای رقیب و متعارض ایفا می‌کند تا روند تحولات سیاسی و حقوقی، به طور ساختاری، نظم موجود را دگرگون نسازد و در واقع، بنیان‌های انقلاب اجتماعی را فراهم ننماید.

همچنین، ارتش در مصر، تونس و یمن، به مثابه تکیه‌گاهی برای قدرت‌های خارجی نگران تحولات انقلابی است که با توجه به پیوندهای ساختاری در چند دهه گذشته، انتظار دارند ارتش مانع دگرگونی‌های سیاسی و ایدئولوژیکی رادیکال در این کشورها و پیرامون رژیم صهیونیستی و اطراف چاه‌های نفتی خلیج فارس شود. از این حیث، ارتش مدافع منافع و رویکرد محافظه‌کاران داخلی و خارجی است.

در دولت‌های پادشاهی اردن، مراکش و به ویژه بحرین، حمایت نیروهای نظامی و امنیتی از رژیم حاکم، معترضان را هم از دستیابی به اصلاحات ساختاری و هم از دگرگونی‌های سیاسی ساختاری ناکام گذاشت. در بحرین، سرکوب خشن مخالفان توسط نظامیان آل خلیفه و آل سعود، موجب تداوم انجماد سیاسی در این کشور گردید و در مراکش و مغرب، حمایت ارتش از سلطنت‌های موروثی، زمینه لازم برای اصلاحات سیاسی از بالا و حرکت به سمت نوعی شبه‌دموکراسی را در این کشورها فراهم نمود.

در مجموع، با توجه به نقش مهم ارتش در فرایند نوسازی کشورهای عربی و نیز تجربه حاکمیت در چند دهه گذشته، ارتش در این کشورها برای روند مدرنیته سیاسی و تکوین الگوی نوین دولت، از یک طرف، فرصت و از طرف دیگر، چالش مهمی محسوب می‌شود (Bukay, 2009: 25-32).

نتیجه‌گیری

هدف نوشته حاضر، بررسی چشم‌اندازها و چالش‌های پیش روی انقلاب‌های عربی در تأسیس ساخت سیاسی نوین و دموکراتیک می‌باشد. بر این اساس، این پرسش مطرح گردید که در این جوامع انقلابی چه مؤلفه‌هایی تعیین‌کننده الگوی نوین دولت و گفتمان حاکم بر آن خواهد بود و چالش‌های پیش روی آن کدامند؟ در پاسخ، این فرضیه مورد بررسی قرار گرفت که دستیابی این انقلاب‌ها به هدف اصلی خود، یعنی گذار موفق از رژیم‌های اقتدارگرا به دولت‌های مبتنی بر اراده ملت‌ها و دستیابی به الگوی دولت مدنی و دموکراتیک، به برخی مؤلفه‌ها و زمینه‌های مهم داخلی و عوامل فراملی مؤثر بستگی دارد و نوع کارکرد و نقش‌آفرینی این مؤلفه‌هاست که سرنوشت این انقلاب‌ها و الگو و گفتمان حاکم بر دولت‌های برآمده از آن را مشخص خواهد کرد.

بر اساس چارچوب تحلیلی ارائه‌شده، نقش مؤلفه‌هایی مانند ماهیت دولت در کشورهای انقلابی و تأثیر انواع واکنش آنها به جنبش‌های انقلابی، الگوی انتقال قدرت یا گذار خشونت‌آمیز یا مسالمت‌آمیز، ترکیب نیروهای محرکه یا پیشتاز انقلاب، سنت‌های فکری و گفتمان‌های سیاسی حاکم بر سازمان‌ها و احزاب مسلط، ساخت اجتماعی و ماهیت شکاف‌های

اجتماعی، موضع و نقش ارتش در مراحل خیزش انقلابی، انتقال قدرت و تأسیس دولت جدید و نقش بازیگران فراملی، به عنوان عوامل و مؤلفه‌های مؤثر بر الگوی تکوین نظام سیاسی جدید بررسی گردید. یافته‌های نوشته مویده این ایده است که ماهیت دولت، تأثیر مستقیمی بر شیوه انتقال قدرت در این انقلاب‌ها داشته و سه گونه رژیم سیاسی، یعنی دولت شخصی- نظامی در لیبی، سوریه و یمن، دولت تک‌حزبی فردمحور در مصر و تونس و دولت پادشاهی شیپ‌پارلمانی در اردن، بحرین و مغرب، به سه گونه گذار سیاسی یا انتقال قدرت مبتنی بر جنگ داخلی، اصلاحات ساختاری مرکب (همراهی نهادهای حاکمیتی رژیم قبلی و نمایندگان جنبش انقلابی) و اصلاحات از بالا در دولت‌های پادشاهی، منجر شده است.

در مجموع، گرچه پیش‌بینی هرگونه الگوی دولت و نظام سیاسی خاصی، به عنوان جایگزین گونه‌های مختلف دیکتاتوری‌های عربی و جوامعی که دارای ویژگی‌های تاریخی- فرهنگی و اقتصادی- سیاسی و ساخت اجتماعی متفاوتی می‌باشند، واقع‌بینانه نیست، ولی با توجه به واقعیت‌های انکارناپذیر این جوامع، به نظر می‌رسد دولت‌های آینده در جوامع عربی، فارغ از نوع ایدئولوژی، دولت‌هایی مبتنی بر پاسخ‌گویی، مسئولیت‌پذیری و کارآمدی و رعایت حقوق و کرامت انسان‌ها خواهند بود. هر گونه دولت رادیکال با هر نوع ایدئولوژی افراطی، نسیمی کوتاه‌مدت در برابر این واقعیات خواهد بود.

گونه‌شناسی عوامل موثر بر گذار به دولت نوین در جنبش‌های انقلابی عربی

عوامل کشور	نوع واکنش دولت حاکم (به ترتیب)	نیروی محرک؛ پشتازان جنبش انقلابی	الگوی گذار و انتقال قدرت	پایگاه اسلام‌گرایان		ایدئولوژی جنبش به ترتیب اولویت	موضع و نقش ارثش	موضع بازیگران فراملی در قبال جنبش			
								دولتهای غربی	اتحادیه عرب	ایران	ترکیه
تونس	سرکوب محدود ترک قدرت	نسل جدید اسلام‌گرایان	مسالمت‌آمیز	میانه‌رو	سلفی	دولت مسئول اسلام‌گرایی	بی طرف، کارگزار انتقال قدرت	تردید تایید	تردید تایید	تایید	تایید حمایت
مصر	سرکوب محدود ترک قدرت	نسل جدید اسلام‌گرایان	نسبتاً مسالمت‌آمیز	قوی	ضعیف	دولت مسئول اسلام‌گرایی	بی طرف، کارگزار انتقال قدرت	تردید تایید	تردید تایید	تایید	تایید حمایت
لیبی	کشتار مقاومت	ائتلاف طبقاتی	جنگ داخلی	قوی	نسبتاً قوی	دولت مسئول، اسلام‌گرایی	سرکوب، انشقاق	تایید حمایت	تایید حمایت	تایید	میانجیگری حمایت
سوریه	کشتار مقاومت	اسلام‌گرایان ائتلاف طبقاتی	احتمال جنگ داخلی	قوی	ضعیف	دمکراسی خواهی اسلام‌گرایی	سرکوب انشقاق	تایید حمایت	مخالفت تردید	مخالفت تردید	میانجیگری حمایت
یمن	مقاومت کشتار	ائتلاف طبقاتی	احتمال جنگ داخلی	قوی	ضعیف	دولت مسئول دمکراسی خواهی اسلام‌گرایی	سرکوب انشقاق	تردید	تردید میانجیگری	تایید حمایت	سکوت
بحرین	مقاومت کشتار	ائتلاف شیعیان	خشونت‌آمیز - انسداد	قوی	نسبتاً قوی	توزیع قدرت دمکراسی خواهی	سرکوب	تردید سکوت	مخالفت	تایید حمایت	تردید سکوت
مراکش	مقاومت آغاز اصلاحات	اسلام‌گرایان ائتلاف طبقاتی	مسالمت‌آمیز	قوی	ضعیف	دولت مسئول دمکراسی خواهی	تبعیت از سلطنت	تایید	تردید تایید	تایید	تایید
اردن	مقاومت آغاز اصلاحات	اسلام‌گرایان ائتلاف طبقاتی	مسالمت‌آمیز	قوی	ضعیف	دولت مسئول دمکراسی خواهی	تبعیت از سلطنت	تایید	تردید تایید	تایید	تایید

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)؛ *گذار به دموکراسی*، تهران: نگاه معاصر.
- بن ساحل، نورا و بایمن، دانیل (۱۳۸۶)؛ *آینده محیط امنیتی در خاورمیانه*، ترجمه ناصر قبادزاده و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اسپوزیتو، جان وال، جان (۱۳۸۹)؛ *جنبش‌های اسلامی معاصر*، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: نی.
- ابراهیم، محمد و دیگران (۱۳۸۵)؛ *جنبش اسلامی تونس*، ترجمه جواد اصغری، تهران: اندیشه‌سازان نور.
- مارتین، جی. لی. نور (۱۳۸۳)؛ *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه قدیر نصری، تهران: مطالعات راهبردی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)؛ *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.
- فرازمند، محمد (۱۳۹۰)؛ «شاهراه‌های ناهموار اصلاحات در جهان عرب»، قابل دسترسی در:
<http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/57/bodyView/14876/html>
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۰)؛ «نسل جدید مصر و زایش اسلام نوپدید»، قابل دسترسی در:
<http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/57/bodyView/11657/0>
- الصابی، علی (۱۳۹۰)؛ «اسلام‌گرایان لیبی از ترکیه و تونس الگوبرداری می‌کنند»، مصاحبه الصابی رهبر جنبش اسلامی لیبی با دیلی تلگراف، قابل دسترسی در:
Who's who in Libya's National Transitional Council – LIBYA equated from /.../20110902-whos-who-l...
- هابسبام، اریک (۱۳۹۰)؛ «بهار عربی، انقلاب طبقه متوسط»، (مصاحبه) قابل دسترسی در:
http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/12/111231_an_eric_hobsbawm_2011.shtml
- الغنوشی، راشد (۱۳۹۰)؛ «کسی را با زنجیر به بهشت نمی‌برند»، قابل دسترسی در:
http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/11/111109_142_ghannoushi.shtml?print=1
- الزعرانی، خالد (۱۳۹۰)؛ «پرچم اردوغانیسم در مصر و سوریه به زمین زده شد»، قابل دسترسی در:
<http://www.irdiplomacy.ir/Modules/News/Phtml/News>
- ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها (۱۳۹۰)؛ «نقش احزاب در اردن»، قابل دسترسی در:
<http://www.ipis.ir/pdf/mahnameh-roydadha-tahlilha/13.naghshe-ahzab.pdf>
- عزیزی بنی طرف، یوسف (۱۳۹۰)؛ «آرایش نیروهای سیاسی مصر بعد از انقلاب»، قابل دسترسی در:
<http://www.akhbar-rooz.com/printfriendly.jsp?essayId=38052>

دیپلماسی ایرانی (۱۳۹۰)؛ «شیعیان از این مذاکرات ناامیدند»، قابل دسترسی در:

<http://irdiplomacy.ir/Modules/News/Phtml/News.PrintVersion.Html.php?Lang=fa&TypeId=58&NewsId=14228>

شکیب، جاوید (۱۳۹۰)؛ «اخوان المسلمین در منطقه شمال آفریقا»، قابل دسترسی در:

<http://www.hamandishi.net/2010/2010-09-04-17-35-24/2010-09-04-17-43-47/204-1388-09-10-11-12-00/1061-----.html>

عصام (۱۳۹۰)؛ «اخوان المسلمین مصر: به تنهایی دولت تشکیل نخواهیم داد»، قابل دسترسی در:

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/12/111203_113_ekhvan_almoslemin_egypt.shtml?print=1

پایگاه تخصصی سیاست بین‌الملل (اینپا) (۱۳۹۰)؛ «مقاومت اسلامی در الجزایر»، قابل دسترسی در:

<http://political.ir/post-432.aspx>

سایت تخصصی باشگاه اندیشه (۱۳۹۰)؛ «اخوان المسلمین در شمال آفریقا»، قابل دسترسی در:

http://bashgah.net/fa/content/print_version/14527

سلطان‌زاده، هدایت (۱۳۹۰)؛ «درس‌های انقلاب خاورمیانه»، قابل دسترسی در:

<http://www.oyrenci.com/news.php?id=5522>

Gill, Graeme (2000); The Dynamics of Democratization, Elites, Civil Society and the Transition Process, Basingstoke: Macmillan.

Esposito, John (1994); "Political Islam: Beyond the Green Menace", Journal Current History, January. Taken from [URL:http://csf.colorado.edu/forums/revs/sp96/0006.html](http://csf.colorado.edu/forums/revs/sp96/0006.html)

Ayubi, Nazih (1995); Over-stating the Arab State: Politics and Society in the Middle East, London: I.b. Tauris.

Algerian legislative election (1991);

http://en.wikipedia.org/wiki/Algerian_legislative_election_1991.

The Libyan Paradox (2007); New York: Columbia University Press, September 25.

Martinez, Luis & Michaelle Browers (2009); "Political Ideology in the Arab World: Accommodation and Transformation", Cambridge Middle East Studies.

Pollack, Kenneth M. (2011); The Arab Awakening: America and the Transform, The Brookings Institutions Peres.

Shahin and Juan Cole (2011); The Women's Movement in the MiddleEast, Equated from:

<http://warincontext.org/2011/04/26/shahin-and-juan-cole-the-womens-movement-in-the-middle-east>.

Kandil, Hazem (2011) (Interview); REVOLT IN EGYPT, New Left Review.

<http://Onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1111/j.1467-923X.2004.00602>.

Kirkpatrick, David D. & David E. Sanger (2011); "A Tunisian-Egyptian Link That Shook Arab History",

<http://www.nytimes.com/2011/02/14/world/middleeast/14egypt-tunisia-protests>.

Buka, David (2009); "Is the Military Bulwark against Islamism Collapsing?", Middle East Quarterly, Vol. XVI: No. 3, pp. 25-32

<http://www.meforum.org/2162/military-bulwark-against-islamism-collapsing>.

تأثیر شبکه‌های اجتماعی و کانال‌های ماهواره‌ای در وقوع و تکوین انقلاب‌های عربی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۳

نبی‌الله ابراهیمی*

چکیده

هدف اصلی این نوشتار، بررسی نقش شبکه‌های اجتماعی و کانال‌های ماهواره‌ای در وقوع و تکوین انقلاب‌های عربی می‌باشد. در واقع، تاریخ جدید عربی در سایه جهانی‌شدن و شبکه‌های اجتماعی رقم خورده است. به تبع، انقلاب‌های جوانان عرب، ادبیات جدیدی را در روابط بین‌الملل و مطالعه انقلاب‌های مجازی و پست‌مدرن به وجود می‌آورد که خود گویای این نکته خواهد بود که خاورمیانه را دیگر نمی‌توان از دیدگاه‌های جامعه‌شناسی سیاسی صرف غربی مطالعه کرد. از همین زاویه است که این نوشتار سعی می‌کند از منظر نظریه‌های انتقادی و مطرح‌شده از سوی نویسندگان عرب، به بررسی و کندوکاو انقلاب‌های عربی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: شبکه‌های اجتماعی، انقلاب‌های عربی، فیس بوک، توییتر، الجزیره.

مقدمه

الشعب يريد اسقاط النظام (مردم سرنگونی نظام را می‌خواهند)، ارحل (برو) و اعتصام (اعتصام) (اعتصاب، اعتصاب)، شعارهایی بودند که در جهان عرب از قاهره گرفته تا صنعا و بنغازی، علیه دیکتاتورهای عرب، به نشانه‌های مهم گفتمان انقلابی عربی مبدل شدند. این انقلاب‌ها، اسطوره‌های قدرت نظامی - ناسیونالیستی حاکمان عرب را به چالش کشیدند. اسطوره با گذر از تاریخ به طبیعت، پیچیدگی کنش‌های انسانی را نادیده می‌گیرد و جامعه را تغییرناپذیر جلوه می‌دهد. به این ترتیب دلالت‌های اسطوره‌ای حاکم می‌شود (بارت، ۱۳۷۵: ۳۰). معمر قذافی، حکومت خود را اسطوره‌ای تغییرناپذیر جلوه داده بود، به گونه‌ای که حتی غربی‌ها نیز معتقد بودند لیبی فاقد اپوزیسیون قوی و منسجم است. به راستی این چه نیروی مهم و تأثیرگذاری بود که جهان عرب را به مثابه جامعه تک‌صدایی و با هدف مشترک به هم متصل می‌ساخت؟ این مقاله در پی آن است که نشان دهد دنیای مجازی، شبکه‌های اجتماعی مجازی و کانال‌های ماهواره‌ای عرب‌زبان، این جامعه هدف‌دار را بازسازی کرد. این روند را در جهان عرب می‌توان «وضعیت پست‌مدرن جهان عرب» نامید.

«پست‌مدرن» امری متفاوت از «سنت» و «مدرن» محسوب می‌شود. وقتی از پست‌مدرن صحبت می‌کنیم، منظور آن است که شیوه‌ای متفاوت با سبک زندگی مدرن و سنتی وجود دارد. «پست‌مدرنیته» بیانگر شرایط یا وضعیت خاصی است که در آن وضعیت پست‌مدرن حاکم شده باشد. وقتی از «وضعیت» سخن می‌گوئیم، منظور موقعیتی است که در آن به سر می‌بریم. موقعیت، چارچوب‌های ما را می‌سازد و به جهت‌گیری‌های ما شکل می‌دهد. اگر بتوان از پست‌مدرنیته (یعنی پست‌مدرن بودن) صحبت کرد، به معنای آن است که چنین وضعیتی در حال تکوین است «پست‌مدرنیسم» امروزه، بیشتر به عنوان یک «ایسم» جدید جلوه می‌کند و به عنوان مکتب فکری، در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی مطرح می‌شود (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۲۸-۱۲۷).

بر این اساس، با ورود شبکه‌های اجتماعی و تارنماهای گوناگون در دنیای عرب، موقعیت و وضعیت در این جهان، توسط جمعیتی بالغ بر شصت و یک درصد جوانان، به گونه‌ای حیرت‌آور، تغییر پیدا کرده است. انقلاب‌های عربی، همزمان پست‌مدرن بودن را از طریق همین

فناوری‌های نوین تجربه می‌کند و این تجربه، بیانگر نوعی «انکار بزرگ» است. انکار پدرسالاری و نوپدرسالاری عربی.

وضعیت پست‌مدرن، موقعیتی همگن را میان کنش فردی عرب و گفتمان تغییر برسازی کرده که در تحلیل ساختار - کارگزار قابل تحلیل است. فناوری اطلاعات این تعامل نمادین میان ساختار - کارگزار در جهان عرب را تکوین می‌کند. این نوشتار، با بحثی درباره پیوند میان فناوری اطلاعات و روابط بین‌الملل شروع می‌شود و این پیوند را از دریچه نظری مورد بررسی قرار می‌دهد. سپس، وضعیت فناوری اطلاعات و اینترنت در خاورمیانه را بررسی کرده و در پایان، با کمک گرفتن از سطح تحلیل ساختار - کارگزار، به تبیین تأثیر شبکه‌های اجتماعی و کانال‌های ماهواره‌ای به عنوان نوعی ساختار کلان معنایی و کنش فردی جوانان عرب در وقوع و تکوین انقلاب‌های عرب می‌پردازد.

الف. فناوری اطلاعات و روابط بین‌الملل

از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، فناوری‌های نوین اطلاعاتی، آسیب‌پذیری‌های دولت را افزایش داده‌اند. گزارش دولت سوئد به نام گزارش تنگلین^۱ تأکید می‌کند که خطرات عمده جامعه‌ای شبکه‌ای، می‌تواند حیات کشورها را تهدید کند، چرا که اینترنت، افراد و گروه‌ها را از اقصای نقاط دنیا، بهم متصل می‌سازد و اطلاعات ارتباطی را مبادله می‌سازند.

این اطلاعات می‌تواند حاکمیت و امنیت نظام سیاسی را تهدید کند. البته، تنها اینترنت پدیده خطرناکی برای دولت‌ها نبوده است. تجربه‌های پیشین نشان‌دهنده حساسیت کشورها و دولت‌ها به عملکرد رادیو و تلویزیون است. جامعه اطلاعاتی جهانی^۲، تا حد زیادی مفهوم امنیت را تغییر داده و این تغییر همانا ایجاد نوعی فضای مجازی تهدید برای اغلب کشورهاست (Eriksson and Giacomelli, 2007: 3).

با وجود این، فضای اینترنت به نحو آشکار به زیرساخت‌های فناوری کامپیوترهای شبکه‌ای اشاره دارد که ارتباطات دیجیتالی را در سطح دنیا ممکن می‌سازد. بنابراین، فضای مجازی نه

1. Tenglign Report

2. The global Information Society

فقط زیرساخت‌های ابزاری ارتباطات دیجیتالی، که اقیانوس اطلاعاتی است که انسان‌ها آن زیرساخت‌ها را کنترل کرده و توسعه می‌دهند (Wright, 2000: 200- 10).

در همین پیوند، انقلاب اطلاعات در دنیای مجازی به طور فزاینده‌ای نقش شرکت‌ها و سازمان‌های غیرانتفاعی، جنبش‌های اجتماعی و تجارت شبکه‌ای افراد را گسترش داده و این کنش‌گران غیردولتی هستند که به عنوان طبقه جدید آنلاین و با گفتمانی نو، آن هم با مخاطبین جوان، چالشی نو را برای جوامع سنتی ایجاد کرده‌اند. نماد این جامعه پسامدرن عصر دیجیتالی یا دنیای مجازی، اینترنت است. به تبع، این فضای شبکه‌ای تا حد زیادی تعاملات افراد و تعاملات گفتمانی را شکل و سمت و سو داده است. به عبارتی، اینترنت هویت جدید را در دنیای مجازی رقم زده است (Poulsen, 2006).

جامعه‌شناسان مدرن، فضای فرهنگی مجازی را کاملاً جدید و پسامدرن دانسته و آن را نشانگر گسستی عمده و اساسی در الگوهای فرهنگی جامعه، هویت و ارتباطات در نظر می‌گیرند. به عنوان مثال، «وب» معتقد است تصاویر مرزی فضای مجازی، نشانه تغییری پسامدرن از انسان محصور به انسان نامحصور مجهز به کامپیوتر است. پوستر، مدعی است فناوری‌های اینترنتی فرهنگ دومی را پدید آورده است. «فرهنگی غیر از مبادلات همزمان نشانه‌ها و صداها بین افراد، در فضای واقعی و زمینی». او پیش‌بینی می‌کند که پیامدهای فرهنگی این نوآوری، باید سبب تخریب و نابودی «مدرن» گردد و برای این بافت، گزاره‌هایی از نظریه‌های پسامدرن اندیشمندانی نظیر فوکو، هایدگر، دلوز و دریدا را که عقاید مدرن درخصوص پیشرفت، شخصیت تعریف‌پذیر و وجود مبانی مطلق برای ساختار علم را به چالش کشیده‌اند، از نو تدوین می‌کند ([www. mapsoword. com/ referrals/ html](http://www.mapsoword.com/referrals/html)).

در همین ارتباط، نظریه‌های روابط بین‌الملل با فقر چنین ادبیاتی مواجهند. نظریه‌های ایستایی همچون واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی، توان پاسخ‌گویی به تحولات نوظهور در سطح داخلی کشورها و در سطح سامانه بین‌المللی را ندارند. وب‌سایت‌ها و ابزارهای دنیای مجازی که روزگاری موضوعی جدید و حاشیه‌ای محسوب می‌شدند، حال به پدیده‌ای فراگیر تبدیل شده‌اند. این ابزارها که تحولات شبکه‌های ارتباطی نیز در گسترش آنها نقش داشته‌اند، این روزها از طریق «اینترنت همراه» هم به سادگی قابل دسترسی هستند. به گروهی از رسانه‌های

آنلاین که در این فضای جدید متولد شده‌اند، عنوان رسانه‌ها یا شبکه‌های اجتماعی داده شده است. ثبت حدود ۱۲۰ میلیون وبلاگ، مشاهده حدود ۱۶۰ میلیون ویدئو در سایت یوتیوب و نزدیک به ۵۰۰ میلیون عضو فیس‌بوک، همگی نشانه‌های اهمیت فراوان پدیده رسانه‌های اجتماعی هستند (www.crossing.co.uk/Fileadmin).

در بستر چنین تحولاتی و ناتوانی جریان اصلی روابط بین‌الملل، شاید برخی از جریان‌های غیراصولی همچون سازه‌انگاران رادیکال و پساتجددگرا توانسته‌اند خود را با تحولات شتابان اجتماعی جهانی همراه سازند.

ژان بودریار از نویسندگان پساتجددگرا، تحلیلی از جامعه نوین دارد که در اینجا حائز اهمیت است. او بر آن است که در عصر جدید، شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای، پردازش اطلاعات، رسانه‌ها، سامانه‌های کنترل سیبرنتیک و سازمان‌دهی جامعه بر اساس مدل‌ها و کدهای شبیه‌سازی^۱ «نشانه‌ها»، اهمیت فزاینده‌ای می‌یابند. آنها به نظم جدید اجتماعی قوام می‌بخشند و نشانه‌ها بر زندگی اجتماعی حاکم‌اند. بودیاری، با طرح مفهوم «ابرواقعی»^۲، بر آن است که در این شرایط، امر غیر واقع بیشتر از خود واقعیت، واقعی است، یعنی واقعی که به شکل مصنوعی تولید شده، واقعی‌تر از واقعی است. تصاویر زنده میدان آزادی (التحریر) قاهره از شبکه‌هایی همچون الجزیره، شور و هیجان آن میدان را به جهان صادر می‌کرد و موقعیتی ابرواقعی از آنجا منعکس می‌ساخت.

به این ترتیب، بودیاری نشان می‌دهد چگونه نشانه‌ها و تصاویر به عنوان سازوکارهای کنترل در فرهنگ معاصر عمل می‌کنند. برداشت او به رغم اینکه قدرت را چنان منتشر و انتزاعی می‌داند که قابل پیگیری نیست و اساساً مبارزه با آن را به نوعی ناممکن می‌داند، از نظر توجه به ابعاد جدیدی از جامعه و قدرت که در رسانه‌ها و نشانه‌ها دیده می‌شود، حائز اهمیت است (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۵۶).

در همین پیوند و مطالعه ارتباط میان تحولات گفتمانی فضای مجازی و روابط بین‌الملل، جوزف نای معتقد است رویکرد واقع‌گرایانه نسبت به سیاست جهانی، نسبت به بی‌توجهی به

1. Simulation
2. hyperral

انبوهی از اطلاعات، بسیار مهم می‌شود. واقع‌گراها، مطالعات خود را بر تعاملات دولت با دولت متمرکز کرده‌اند. جوامع داخلی کشورها تنها از طریق دولت‌هایشان بر این تعاملات تأثیر می‌گذارند، اما نای معتقد است تعامل‌های مستقیم فرهنگی شهروندان و گروه‌ها با دولتی دیگر و تعامل میان سازمان‌های بین‌دولتی، اغلب ائتلاف‌های جالب توجه جدیدی ایجاد می‌کنند و بر سیاست تأثیر می‌گذارند (نای، ۱۳۸۷: ۱۴).

به عنوان مثال، در بحبوحه انقلاب‌های مصر و تونس، شاهد بودیم که شهروندان این دو کشور و از جمله فعالان حقوق بشری، اخبار و اتفاقات اجتماعی و سیاسی و حتی امنیتی را چگونه از طریق کانال الجزیره مباشر (الجزیره زنده) وابسته به دولت قطر، بازتاب می‌دادند. این تحول بدین معناست که سیاست خارجی، عرصه‌ای نخواهد بود که صرفاً حکومت‌ها در آن حضور داشته باشند. سازمان‌های مرتبط با افراد و بخش خصوصی، در داخل و خارج کشور، از این توان برخوردار خواهند شد که نقش مستقیمی در سیاست جهانی ایفا کنند (نای، ۱۳۸۷: ۱۴۱).

در انقلاب‌های عربی، شاهد نوعی اجتماعات معرفتی^۱ هستیم. این اجتماعات به دلیل اینکه مختص به یک کشور نیست، بر روابط کشورهای عرب با یکدیگر و با اسرائیل و غرب تأثیر می‌گذارد و می‌تواند موضوع به بحث‌انگیزی برای روابط بین‌الملل مبدل شود.

ب. خاورمیانه، فناوری اطلاعات و نظریه‌های روابط بین‌الملل

خیزش‌های مردمی در کشورهای همچون مصر، تونس، بحرین، یمن، اردن هاشمی و پادشاهی مغرب و الجزایر، همگی نشان‌دهنده این نکته است که خاورمیانه‌ی جدیدی متولد شده است. خاورمیانه که از منظر واقع‌گرایی سیاسی، دولت با اعمال و نظارت و کنترل بر اینترنت، نوعی پوپولیسم اینترنتی را به وجود می‌آورد. امروزه، بهار عرب به نوعی نماد رد رویکرد واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل به شمار می‌رود.

1. Epistemic Communities

در واقع، دانشمندان حوزه روابط بین‌الملل، بهای ناچیزی به مقوله فناوری اطلاعات در نظریه‌های خود داده‌اند؛ جز در مواردی همچون تروریسم و جنگ‌های سایبری. دانشمندان فناوری اطلاعات هم بیشتر بر روی نوعی سیاست مقایسه‌ای یا مطالعات فرهنگی و یا روان‌شناسی ارتباطات میان‌فرهنگی متمرکز شده‌اند (Kech and Sikkink, 1998). از این رو، ارتباط میان فناوری اطلاعات و تغییرات در سطح دولت‌ها، توسط جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌های مجازی، کمتر مورد بحث قرار گرفته است. بنابراین، بهتر است تغییرات صورت گرفته در خاورمیانه را از سه منظر واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری، با تکیه بر گفتمان فضای مجازی، به صورت کلی بیان کنیم.

واقع‌گرایان در باب تغییرات در منطقه خاورمیانه معتقدند دولت‌های این منطقه، قدرت نهایی در جهت مدیریت و گسترش و تحول فناوری اطلاعات را دارند؛ همچنانکه در گذشته، از پس چالش‌های بزرگتری همچون موج ناسیونالیسم عرب در دهه ۱۹۶۰ م و بنیادگرایی دینی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ م، برآمدند و همچنان پابرجا و استوار باقی مانده‌اند. پس در نهایت، دولت‌های عرب می‌توانند بر تهدیدات نوینی چون هجوم فناوری اطلاعات و فضای مجازی فائق آیند (The Economist, 29. April, 2006).

در مقابل، لیبرال‌ها، معتقد نیستند کشورهای خاورمیانه بتوانند با توجه تحولات بین‌المللی بر فضای اینترنت کنترل داشته باشند، چرا که جهانی‌شدن نیرویی است که حتی جوامع و سیاست در خاورمیانه را بر روی گروه‌های مخالف سیاسی در جهان عرب می‌گشاید. با وجود این، لیبرال‌ها معتقدند کشورهای عرب خاورمیانه، چون با بی‌ثباتی‌های سیاسی منطقه‌ای و خشونت مواجهند، هیچ راهی جز دموکراتیزه‌شدن ندارند (Solhi, 2007: 123).

در مقابل واقع‌گرایان و لیبرال‌ها، سازه‌انگاران نوعی رویکرد میانه را ارائه می‌دهند. آنها در عین حال که دولت‌ها را به عنوان کنشگر عمده تغییرات سیاسی و اجتماعی می‌نگرند، بر نقش گفتمان‌ها و ایده‌های فرهنگی، همچون مردم‌سالاری، اسلام، قومیت و گروه‌های جدید اجتماعی (جنبش‌های جوانان به عنوان نمونه) در خاورمیانه و جهان برای گسترش تغییر تأکید می‌کنند. سازه‌انگاران معتقدند ایده‌ها و گفتمان‌هایی که به طور طبیعی از مرزها عبور می‌کنند، قابلیت تأثیر بیشتری برای تغییرات اجتماعی به نسبت واقع‌گراها و لیبرال‌ها برای تحلیل جوامع

دارند. به عبارتی، سازه‌انگاران بر این باورند که، فناوری اطلاعات (آی تی)، مردمانی را که در ارزش‌ها و هویت با هم مشترکند، به هم متصل می‌کند. در نتیجه، فناوری اطلاعات و دنیای مجازی، مسلمانان در خاورمیانه و شمال آفریقا را در مواجهه با مسائلی همچون دولت‌های ناکام، مردم‌سالاری و غیره، آگاه و فهمشان را به یکدیگر نزدیک می‌کند. بنابراین، دولت‌ها در مقابل این آگاهی تن به تغییر می‌دهند و نمی‌توانند خود را همان گونه که واقع‌گراها می‌گویند، حفظ کنند (Buzan, 1998: 133).

انقلاب‌های عربی، نشان داد چگونه دولت‌های دیکتاتور عرب در مقابل موج مردم‌سالاری و آگاهی مشترک عربی، همان گونه که سازه‌انگاران می‌گفتند، شکست خوردند. این آگاهی و ایده مشترک «مردم‌سالاری عربی» در خیزش جوانان از مصر و تونس تا لیبی و بحرین، نشان‌دهنده ناکامی تحلیل دولت‌محور و واقع‌گرایانه در خاورمیانه عربی است. رویکرد واقع‌گرایی، با نادیده گرفتن فضای گفتمانی مجازی که در آن قواعدی همچون مردم‌سالاری و هویت مشترکی همچون عربیت جدید مبتنی بر احترام به فرد عرب در مقابل پدرسالاری و جمع‌گرایی عربی مسلط است، به پیروزی انقلاب‌های عربی کمک کرده و این پیروزی با ابزار اینترنت و رسانه‌های ماهواره‌ای همراه شده است.

ج. انقلاب‌های عربی از منظر تحلیل ساختار - کارگزار

برای بررسی بیشتر نقش فضای گفتمانی دنیای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌ای در وقوع و تکوین انقلاب‌های عربی، بهتر است این پدیده را از منظر تحلیلی که نشان‌دهنده تأثیر متقابل کنش جمعی جوانان عرب به عنوان «کارگزار» و شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌ای به عنوان «ساختار» است، مورد کندوکاو قرار دهیم.

به احتمال بسیار، مؤثرترین نوشته درباره مسأله ساختار و کارگزار در نظریه اجتماعی و سیاسی، نظریه ساخت‌یابی^۱ آنتونی گیدنز است. او تلاش نموده از طریق فهمی دیالکتیکی از رابطه میان ساختار و کارگزار به این امر برسد. این رابطه دیالکتیک، بیانگر اعمال و فرایندهای

1. structuration theory

اجتماعی به وسیله مهارت‌های سازنده و فعالانه اعضای (جامعه)، آن گونه که کنش‌گران به لحاظ تاریخی قرار گرفته‌اند و نه تحت شرایط انتخابی خودشان، ایجاد شده‌اند. این نکته، گیدنز را به سوی به رسمیت شناختن دوگانگی ساختار سوق می‌دهد، بدین معنا که «ساختارهای اجتماعی ساخته کارگزاری انسان هستند، ولی در عین حال، ابزار و وسیله این ساخت نیز می‌باشند» (مارش واستوکر، ۱۳۸۸: ۳۱۵). بسط نظری و کاربردهای این نظریه را در حوزه روابط بین‌الملل، به ویژه در نظریه سازه‌نگاری ونت شاهدهیم.

با توجه به این نظریه، متوجه می‌شویم که چگونه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به مثابه ساختار و از دیدگاه کل‌گرایانه، یک جامعه، معین می‌کند چگونه اعضای آن رفتار کنند و چه رابطه‌ای با هم داشته باشند (فی، ۱۳۸۶: ۱۱۶) و بالاخره، چگونه کارگزاران اجتماعی در خلق آن فضا و گفتمان مؤثرند؟ با وجود این، در خیزش جوانان عرب، نوعی رابطه دیالکتیک میان کنش جمعی و فردی آنان با ساختار یا گفتمان شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ای وجود داشت و این رابطه، به ساخته‌شدن انقلابیون و انقلاب عرب کمک کرد.

با درک این سطح از تحلیل که عمده‌تاً از نظریه‌های غربی استخراج شده بود، هم‌اکنون جا دارد برای تبیین مسأله تأثیر فضای گفتمانی شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌ای بر انقلاب‌های عربی، بر نظرات پژوهش‌گران عرب و کسانی که خود بعضاً در میادین شهرهای عربی، انقلاب‌های خود را ساخته‌اند، تکیه کنیم.

دکتر یوسف جبارین، مدیر مرکز پژوهش‌های عربی حقوق و سیاست معاصر، درخصوص دو انقلاب مصر و تونس، معتقد است این خیزش‌ها با شعار «نه به خشونت»^۱ و با تکیه بر حقوق بشر، عدالت اجتماعی و دولت پاک و همچنین، مساوات اجتماعی به پیروزی رسید. جبارین معتقد است ایده مشترک «بازسازی شخصیت عربی» از طریق رسانه‌های مدرن در جهان عرب، در این انقلاب‌ها در حال تکوین است (جبارین، ۲۰۱۱: ۳).

ابوزید، مدیر تحریریه مجله النهار یمن نیز با دیدگاهی جامعه‌شناسانه معتقد است جوانان عرب امروزه برای به دست آوردن وجود اجتماعی و هستی‌شناختی^۲ خود و همچنین، ایفای

۱. والا - عنف

۲. الوجود الاجتماعي / والکونی

نقش فعال در زندگی سیاسی و اجتماعی، به فضای مجازی و دنیای اینترنت رو آورده‌اند و این به معنی به چالش کشیدن دولت‌های عرب در اینترنت است. او معتقد است جوانان عرب به خوبی از عصر جهانی‌شدن و شبکه‌های اجتماعی برای به بار نشاندن این ایده استفاده می‌کنند (ابوزید، ۲۰۱۱: ۵). به عبارتی، منطقه عربی به دلیل اینکه میانگین یک سوم از جمعیت ساکن در آن را جوانان ۱۵ تا ۲۹ سال تشکیل می‌دهد، موقعیتی متفاوت با بقیه جهان دارد.

این گروه سنی، از مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و مهمتر از آن، بیکاری رنج می‌برند. سطح بیکاری در جهان عرب به بالای ۲۵ درصد رسیده است. نزدیک به ۷۲ درصد از این جمعیت در بخش غیررسمی کار می‌کند و بیش از ۵۰ درصد از میانگین سنی ۲۵ تا ۲۹ سال این جامعه، ازدواج نکرده‌اند. در کنار این عوامل، فساد، نبود مردم‌سالاری، ضعف احزاب و سازمان‌های جامعه مدنی و تجاوز به حقوق بشر و انصراف جوانان از مشارکت سیاسی از راههای قانونی، باعث هجوم بیش از شصت درصد از جمعیت جوان عرب به دنیای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، برای برجستگی و اهمیت سوژگی خود شده است (مدلسی، ۲۰۱۱).

این جوانان، در سال‌های اخیر، با گسترش رسانه‌های عمومی و وسایل ارتباطاتی جدید و کانال‌های ماهواره‌ای، مانند الجزیره و با پناه‌بردن به شبکه‌های اجتماعی، در پی رهایی از قید حصارهای دیکتاتوری و پدرسالاری عربی برآمدند (الاهرام، ۲۰۱۱). در ادامه، برای عینی‌تر کردن نقش شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌ای در انقلاب‌های عربی، موارد مصر، تونس و بحرین مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. تونس، انقلاب یاس^۱

الفه لملوم در مقاله‌ای به نام «رسانه اجتماعی و انقلاب نسل جدید عربی»^۲ در باب نقش رسانه‌های جمعی عربی مانند الجزیره و تارنماهای تونس در وقوع انقلاب یاس تونس قلم زده است. او مقاله‌اش را این چنین آغاز می‌کند که در ژانویه ۱۹۷۸، اعتصاب عمومی توسط سندیکای مرکزی در تونس، برای اولین بار در جهت استقلال عمل «اتحادیه عمومی کار» از

۱. الثورة الياسمين

۲. الاعلام الاجتماعي و ثورة الجيل العربي الجديد

مؤسسات دولت بورقیبه به وقوع پیوست. در ژانویه ۱۹۸۴، قیام مردمی گسترده‌ای در اقصی نقاط تونس، برای اولین بار بر علیه رئیس جمهور حبیب بورقیبه به منظور عقب‌نشینی از بالابردن قیمت مواد اولیه، بدون تصمیم مردمی برگزار شد. همچنین، در ژانویه ۲۰۱۱ میلادی، انقلابی مردمی در عرض سه هفته، باعث فرار اولین حاکم عرب (بن علی) از ترس خشم خیابانی شد. لملوم معتقد است مهمترین و تأثیرگذارترین عنصری که بر خلاف اعتصاب عمومی ۱۹۷۸ و قیام نان ۱۹۸۴ در پیروزی انقلاب ۲۰۱۱، دخیل بود، همانا، نقش مستقیم و قابل توجه رسانه‌های جدید مانند فیس بوک و کانال‌های ماهواره‌ای مانند الجزیره است (لملوم، ۲۰۰۱: الجزیره نت).

روش روزنامه‌نگاری و خبررسانی مدرن کانال الجزیره، از سال ۱۹۹۶ به بعد، بدون شک گفتمان متفاوت و چالش‌برانگیزی را در برابر روش‌های رسمی و حکومتی تبلیغاتی در جهت منویات سیاسی و ائتلاف‌های منطقه‌ای حاکمان عرب به ارمغان آورده است.

این کانال خبری، به دلیل دعوت از نیروهای مخالف (اپوزیسیون) و فعالین سیاسی و حقوقی تونس و بر ملاکردن فساد و مصادره آزادی‌ها و افشای شکنجه‌های حکومت بن علی بر ضد اسلام‌گراها و چگونگی تقلب در انتخابات تونس، باعث بسیج افکار عمومی و دستکاری گفتمان انقلابی در تونس شد. با وجود این، به رغم ممنوعیت فعالیت شبکه الجزیره در تونس و پس از اعلام سراسری تظاهرات در ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱، روبروی مقر وزارت کشور تونس، کانال الجزیره به پوشش گسترده آن اقدام کرد. مردم حاضر در این تظاهرات، تصاویری از الجزیره در دست داشتند که بر آن نوشته بودند «تشکر، تشکر الجزیره». این شبکه، به رغم اینکه تمامی رسانه‌های غربی مشغول پوشش جشن‌های سال نوی میلادی بودند، اقدام به بازتاب صحنه‌های حیرت‌آور انقلاب تونس کرد. این از اولین جرقه‌های انقلاب‌های عربی بود (لملوم، مرجع نفسه). به لحاظ تاریخی، می‌توان آغاز تحرک مجازی و الکترونیکی در تونس را به تاریخ ژانویه ۱۹۹۸ و هنگامی که دو جوان تونسی با اسامی مستعار فوتس^۱ و وترمان^۲ اقدام به اشتراک‌گذاری در وبلاگ خود کردند، ارجاع داد.

1 . Foetus

2 . Waterman

تونس نیز، دیگر تارنمای تونس، در می، ۲۰۰۱ توسط زهیرا الیجیای به نشر اخبار دانشگاه‌های تونس و اخبار سرکوب و بیانیه‌های احزاب و تجمعات آنان می‌پرداخت که در انقلاب ۲۰۱۱ تونس نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود. پایگاه‌های خبررسانی «نواه» و «استفاقه» از دیگر منابع اطلاع‌رسانی تونس بود که هر کدام در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۴ به عنوان شبکه‌های اجتماعی تونس ظهور کردند و در انقلاب اخیر مردم تونس، نقش عمده‌ای داشتند.

بنابراین، اولین انقلاب مردمی در دسامبر ۲۰۱۰ اتفاق افتاد و گروه‌های جوانان فیس بوکی تونس، مردم را به شرکت در تظاهرات علیه اقدام پلیس به دلیل خودسوزی «بو عزیزی» جوان سبزی‌فروش، دعوت کردند. فیس بوک و توییتر جوانان تونس، اقدام پلیس و نیروهای امنیتی در شلیک مستقیم گلوله علیه تظاهرکنندگان در این مراسم را به سراسر جهان مخابره کردند. اعتراضات پس از کشیده‌شدن به شهر بوزید و قصرین و روبروی وزارت کشور در پایتخت، الجزیره را نیز وارد کارزار انقلاب کرد (لوسمی، ۲۰۱۱).

۲. مصر، انقلاب نیل

انقلاب بزرگ مردم مصر با توجه به شیوه‌های نوین آن، به انقلاب پست‌مدرن یا انقلاب سفید مشهور است. این انقلاب را جمهوری دوم نیز می‌دانند. به عبارتی، جمهوری اول به دوره زعامت جمال عبدالناصر برمی‌گردد. بنابراین، می‌توان این گونه بیان داشت که گروه‌های اصلی دعوت‌کننده در روز ۲۵ ژانویه که مصادف بود با اولین برگزاری نماز جمعه اعتراضی (جمعه خشم)، عبارتند بودند از جنبش ۶ آوریل که متشکل از گروه خالد سعید و جوانان اخوان^۱، حمایت‌کنندگان از البرادعی، جنبش جوانان عدالت و آزادی^۲ و گروهی از جوانان حزب جبهه مردم‌سالاری و حرکت الغد. این گروه‌ها، ابتدا در فیس بوک و با الهام از انقلاب تونس، اقدام به راه‌اندازی صفحه فیس بوکی «جمعه خشم» کردند.

۱. معاسنغیر (با هم تغییر خواهیم داد)

۲. حنغیر (به لهجه مصری یعنی تغییر ایجاد می‌کنیم)

بلافاصله، جنبش تغییر مردمی دموکراسی (حشد) و اتحاد جوانان التجمع و گروه‌های ناصری و حتی جوانان حزب الوفد و جبهه جوانان قبطی به این دعوت شبکه‌ای پیوستند و این گونه بود که انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ مصر رقم خورد (عبدالحی، ۲۰۱۱: ۴).

بنابراین، انقلاب ۲۵ ژانویه، نتیجه خلاقیت در استفاده از منابع قدرت جدید در جامعه مصر از طریق کاربرد شبکه‌های اجتماعی، همچون فیس بوک و توئیتر و نظایر آن بود. این فناوری‌ها و شبکه‌های اجتماعی، به شکلی بی‌سابقه در برپایی بسیج جوانان و گردهمایی آنان در میدان التحریر قاهره و شهر اسکندریه، نقش حیاتی را به رغم فشارهای امنیتی ایفا نمود. یکی از این گروه‌های بزرگ فیس بوکی، «ما همه خالد سعید هستیم» (کلنا خالد سعید) بود که نزدیک به ۴۰۰ هزار جوان اینترنتی را مهیای بسیج در فعالیت‌های اعتراضی در تاریخ ۲۵ ژانویه کرد.

ریشه اصلی این اعتراض سراسری، به دعوت این گروه در اعتراض به تقلب در انتخابات پارلمانی پایان سال ۲۰۱۰ میلادی مصر می‌رسد. از میان افراد دیگری که به صورت مستقل و جدا از ایدئولوژی‌های حزبی به صورت مجازی در انقلاب مصر مشارکت داشتند، می‌توان به افرادی همچون وائل غنیم، عبدالرحمن فارسی و احمد دومه اشاره کرد. این گروه، هم‌اکنون مشغول راه‌اندازی حزب جدیدی به نام «جریان مصری»^۱ هستند.

همچنین، جوانان مصری خارج از کشور نیز از طریق فیس بوک اقدام به راه‌اندازی صفحه‌هایی در باب اخبار انقلاب مصر کردند، صفحه‌هایی که پیش از آن شخصی بود و در پرتو گفتمان انقلابی و فیس بوکی، به صفحه‌های اخباری و تبلیغاتی نمایش اخبار و ویدئوهایی از صحنه‌های نبرد خیابانی مردم مصر با نیروهای امنیتی و لباس شخصی (البلطجیه) مبدل شدند (عبدالحی، مرجع نفسه: ۵). بنابراین، به چالش کشیدن دولت حسنی مبارک توسط جوانان اینترنتی مصری، نه تنها جهان عرب، بلکه بسیاری از کشورهای مختلف را با این واقعیت روبرو ساخت که جهان جدید فیس بوکی آغاز شده و این آغاز به معنای تغییر اساسی در روش و نوع مدیریت سیاسی ملی و بین‌المللی است.

در مجموع، رسانه‌های اجتماعی در انقلاب مردم مصر، به خصوص شبکه‌های اجتماعی، تا قبل از مسدود شدن اینترنت، برای سازمان‌دهی اعتراضات ضد دولتی به کار گرفته شدند.

۱. التيار المصري

اگرچه، سرویس اینترنت از کار افتاده بود، اما معترضین از روش‌های جایگزین استفاده کرده و پیام‌ها را توثیق می‌کردند (فاروق، ۲۰۱۱).

در جریان ناآرامی‌های مصر، الجزیره، گزارشی از فعالیت‌های آنلاین معترضین مصری در شبکه‌های اجتماعی منتشر کرد. این شبکه، تأکید داشت که شبکه‌های اجتماعی آنلاین توسط فعالان برای برقراری ارتباط و سازمان‌دهی اعتراضات ضد دولتی به کار گرفته شدند. مقامات مصری نیز اینترنت و خدمات تلفن همراه را برای سرکوبی و فرونشاندن اعتراضات ضد نظام مسدود کردند، اما این اقدامات دیر به اجرا درآمد. در همین ارتباط، معترضین، اخبار آنلاین مربوط به اعتراضات روز جمعه (جمعه خشم) را منتشر کردند و فهرست میدان‌هایی که مردم باید در آنها جمع می‌شدند را به گوش همه می‌رساندند.

این فراخوان‌ها در توییتر و فیس بوک، از ابتدای صبح جمعه منتشر شد. یک کاربر توییتر نوشت، معترضین مصری از مسجد و کلیسا شروع کردند و هم مسلمانان و هم مسیحیان (قبطی‌ها)، همه حضور داشتند. تظاهرات در خیابان‌های قاهره در ابتدا به صورت پراکنده و در فضایی آکنده از عدم اعتماد به نفس آغاز شد، مردم با شعار «بیائید، بیائید» دیگران را دعوت به تظاهرات کردند. پس از آن، رسانه‌های اجتماعی و کانال‌های ماهواره‌ای، همچون العربیه و الجزیره، از خیزش عمومی و فریاد «الشعب یرید اسقاط النظام» سخن گفتند (مروان، ۲۰۱۱: ۳). نام‌گذاری‌های روز جمعه و تظاهرات پس از نماز جمعه، یکی از روش‌های جدید انقلاب مردم مصر بود. از جمعه خشم در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ تا جمعه رفتن یا جمعه فرار^۱ و بالاخره، جمعه پایانی^۲، از طریق همین شبکه‌های اجتماعی سازمان‌دهی می‌شد. به عبارتی، در جمعه پایانی به تاریخ ۲۰۱۱/۲/۱۱، همگان شاهد بودند که فشار شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌ای برای تشویق مردم و حرکت آنان از میدان التحرير تا کاخ حسنی مبارک، چگونه موجب اعلام بر کناری مبارک توسط عمر سلیمان (معاون وی) شد (مروان، مرجع نفسه: ۶).

جوانان مصری در سایه فقدان ایدئولوژی و گفتمان واحد در صحنه سیاسی عینی کشورشان، حرکتی را آغاز کردند که نگاه جامعه‌شناسان و متخصصان علوم سیاسی به

۱. جمعه الرحیل

۲. جمعه الحسم

جنبش‌های مجازی و آنلاین را تغییر داده و پژوهش‌گران روابط بین‌الملل را به این اصل اساسی باورمند کرد که مفهوم قدرت، به طور شگرفی در دنیای مجازی و عصر ارتباطات تبلور یافته است.

فعالان ۶ آوریل^۱، خودشان را جوانان مصری که هیچ وابستگی به جریان‌های سیاسی ندارند، معرفی و هدفشان را تحول در صحنه سیاسی مصر اعلام کرده‌اند. این جنبش، در سال ۲۰۰۸ میلادی از لابه‌لای صفحه‌های فیس بوک با بیش از ۷۵ هزار عضو جوان برای دعوت از مردم مصر به منظور سازمان‌دهی اعتصاب عمومی آوریل ۲۰۰۸ در همراهی با کارگران کارخانجات اعلام موجودیت کرد. کشته‌شدن سه نفر و بر جای ماندن دهها زخمی در این تظاهرات، جوانان ۶ آوریل را به عنوان یکی از جریان‌های سیاسی نامرئی مصر مبدل ساخت. گرچه دعوت سراسری این گروه برای اعتصاب آوریل ۲۰۰۹ به شکست انجامید، ولی جنبش سایبری ۶ آوریل در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، پس از مشارکت آنها در تأسیس «ائتلاف جوانان انقلاب»، با همکاری جوانان اخوان المسلمین، الجبهه، عدالت و آزادی و همچنین، حمایت از کاندیداتوری البرادعی، چه در انتخابات ریاست جمهوری و چه در اقدام او جهت بازگشت به مصر در روز جمعه خشم، این جریان اجتماعی فیس بوکی را به یکی از جریان‌های مهم در وقوع و تکوین انقلاب مصر مبدل ساخت (عبداللهی، ۲۰۱۱: ۸).

شعارهایی نظیر «حق را به کشورم بازخواهم گرداند»^۲ و «همه ما فدای مصر»^۳ در توتیر و فیس بوک و انتشار آن در خیابانهای مصر، نشان‌دهنده عمق و تأثیر بسزای شبکه‌های اجتماعی در انقلاب مردم مصر بود (عبداللهی، مرجع نفسه، ۹).

مطابق آمار رسمی، کاربران اینترنتی در مصر، قبل از ۲۵ ژانویه بالغ بر ۲۱/۲ میلیون نفر بود که بعد از انقلاب، به ۲۳/۱ میلیون نفر افزایش یافته است. گزارش تکنو وایرسی می‌افزاید که تأثیر شبکه‌های اجتماعی، همچون فیس بوک و تویتر، به حدی در انقلاب مصر زیاد بود که

۱. شباب السادس من ابریل

۲. هارجع حق بلدی

۳. کلنا فداکی یا مصر

قبل از ۲۵ ژانویه، ۴/۲ میلیون نفر از این شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کردند که پس از انقلاب، به ۶ میلیون نفر رسیده است (میلیون مستخدم جدید اینترنت فی مصر، ۲۰۱۱).

۱- ۲. الجزیره و انقلاب مصر (الجزیره مصر)

تلویزیون ماهواره‌ای عرب، محمل نوینی برای شکل‌گیری تجربه و هویت مشترک در میان اعراب بوده است. این موضوع بنا به گفته «نویل»، جهان عرب را به «تالار صوتی عظیم» تبدیل کرده که در آن، نظرات و اطلاعات در سطح گسترده در حال گردش است (هینبوش، ۱۳۸۲: ۷۲). کانال الجزیره، به دلیل پوشش مستمر اعتراضات خیابانی در بعضی کشورهای عربی (جز بحرین)، به کنش‌گر اصلی غیرحضور در خیابان‌های عربی مبدل شد. برخی تحلیل‌گران معتقدند کانال خبری الجزیره، به هنگام تعطیلی دفترش در قاهره، بیش از هر زمان دیگری به کنش‌گر اصلی در تحریک خیابانی، چه در سقوط بن علی و چه در سرنگونی رژیم مبارک تبدیل شد.

یکی از مواردی که کانال الجزیره را در مصر به کنش‌گر اصلی رسانه‌ای تبدیل کرد، استفاده از «یوسف القرضاوی»، یکی از ستارگان کانال مزبور و مشهور جهان عرب بود. القرضاوی به رغم اعلام منع آمد و شد در خیابان‌های قاهره، در پیام تلویزیونی به مردم مصر، از آنها خواست تا سرنگونی مبارک به خانه‌هایشان برنگردند، او از کانال الجزیره به صورت زنده، مشارکت در تظاهرات را واجب شرعی اعلام کرد. قرضاوی، مصری‌الاصل مقیم قطر، اعلام می‌کرد مبارک برو^۱، به این مردم رحم کن^۲، برو تا خرابی مصر افزایش نیافته^۳.

در همین خصوص، عبدالله الخالق عبدالله، تحلیل‌گر اماراتی معتقد است دولت‌های عرب، کانال الجزیره را متهم به تشویق خرابکاری می‌کنند و این از خوش‌شانسی‌های این کانال است. عبدالله معتقد است در خلال بحران تونس و تظاهرات مردم مصر، الجزیره کنش‌گر مهمی بود و اگر الجزیره نبود، جنبش مردمی به این قوت تحریک و تشویق نمی‌شد. همچنین، تحلیل‌گر

۱. ارحل یا مبارک

۲. ارحم هذا الشعب

۳. ارحل حتی لايزداد خراب مصر

سیاسی لبنانی مقیم لندن، «عبدالوهاب بدرخان» معتقد است پوشش خبری الجزیره باعث شد این شبکه در تونس از خیابان سبقت بگیرد و در قاهره، به تظاهرات کنندگان ملحق شود (قناة الجزیره و الصفحه، ۲۰۱۱: ۳).

به بیان دیگر، نقش کانال الجزیره به مراتب بیشتر از رادیو صوت العرب جمال عبدالناصر رئیس جمهور سابق مصر است (عبدالله، ۲۰۱۱، الصفحه).

روزنامه واشنگتن پست در بحبوحه بهار عرب، از پوشش خبری و گسترده انقلاب‌های عربی، به دلیل اینکه منطقه خاورمیانه را به هم ریخته و امنیت آن را مختل کرده، به شدت انتقاد کرد (واشنگتن پست تنقذ تغطیه الجزیره للثورات العربیه، ۲۰۱۱).

در انقلاب مصر، به رغم قطع برنامه‌های کانال‌های الجزیره و العربیه بر روی نایل ست و عرب ست، به دلیل ارسال پارازیت از سوی مصر و لیبی، العربیه و به ویژه الجزیره، اقدام به پخش برنامه‌های خود از میدان التحریر بر روی فرکانس‌های جدید کردند. با وجود این، کانال الجزیره در اقدامی نادر، به تمامی کانال‌های عرب‌زبان اجازه داد برنامه‌های این کانال خبری را به صورت انحصاری پوشش دهند. این اقدام الجزیره مورد استقبال بسیاری از کانال‌های پرمخاطب عرب در بازتاب و پوشش انقلاب مصر قرار گرفت (القناة الجزیره، ۲۵ ینابر / کانون الثانی، ۲۰۱۱).

حدود ۱۲ کانال عرب‌زبان کوچک و بزرگ، برنامه‌های خود را قطع و شروع به پخش برنامه‌های الجزیره خبری بر روی فرکانس‌های خود کردند و میدان التحریر آنلاین را برای بینندگان عرب، بازتاب دادند (شریت، ۲۰۱۱: ۸).

همچنین، پس از انقلاب مصر، الجزیره، به سرعت کانال مستقلی را به نام «الجزیره زنده مصر» افتتاح کرد و هم‌اکنون در تکوین انقلاب مصر، نقشی اساسی بازی می‌کند (الجزیره مصر، ۲۰۱۱).

شاید نظر «فیلیپ سیب»، پروفیسور رشته روزنامه‌نگاری و دیپلماسی عمومی در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در کتاب معروف او به نام «تأثیر الجزیره (چگونه رسانه‌های جدید جهانی تشکیل سیاست بین‌المللی را می‌سازند)، اعتبار عینی‌تری به نوشته‌های بالا بدهد. او معتقد است بدون الجزیره، سیاست و دیپلماسی عمومی در خاورمیانه نمی‌تواند مطالعه شود. فیلیپ

سیب، یادآوری می‌کند که الجزیره، به دلیل به کارگیری ابزارهای رسانه‌ای جدید توانسته از نظر بین‌المللی، سرآغاز آگاهی از مردم‌سالاری در جوامع عرب شود (سیب، ۲۰۱۱: ۱۰).

۳. قیام بحرین؛ از فیس بوک تا کانال‌های عرب‌زبان

آنچه در بحرین گذشت و می‌گذرد، قیام و انقلاب مردم ضد نظام وراثتی و استبداد پادشاهی است. نظام حاکم بر بحرین، حداکثر استفاده را از شیعه‌بودن اکثریت مردم برای ترویج اتهام وابستگی این قیام به کشورهای شیعی کرده است. سکوت شیخ یوسف القرضاوی و روشنفکران عرب در مقابل این انقلاب، نشان‌دهنده تحت‌الشعاع قرارگرفتن این انقلاب از تأثیر عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی است. به عبارتی، ورود بیش از هزار سرباز سعودی (با تجهیزات کامل نظامی) و نیروهای دیگری از کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، طبق توافقنامه سپر جزیره^۱، بحرین را به کشوری اشغال‌شده تبدیل کرد. سکوت کانال‌های ماهواره‌ای عرب‌زبان در قبال این تحولات، از العربیه گرفته تا الجزیره، نشان‌دهنده اعمال نفوذ دولت قطر، در جهت تحت فشار قراردادن الجزیره برای امتناع از پوشش این قیام مردمی و کم‌رنگ جلوه‌دادن حضور بیش از ۱۵۰ هزار بحرینی در میدان مروارید بود (سید احمد، ۲۰۱۱).

هماهنگی الجزیره و العربیه با تلویزیون رسمی بحرین در پوشش اخبار قیام ۱۴ فوریه ۲۰۱۱، مورد انتقاد بسیاری از رسانه‌های مستقل و شیعه و همچنین بحرینی‌های خارج از این کشور قرار گرفت. در همین زمینه، احمد یلقمری، یکی از پژوهش‌گران عرب، در روزنامه الوطن چاپ الجزایر، با انتقاد از گفتمان رسانه‌ای شبکه الجزیره که بیش از ۵۰ میلیون مخاطب در جهان عرب دارد، از دوگانگی این کانال در قبال پوشش وقایع بحرین ابراز تأسف کرده و اقدام الجزیره را نوعی دوری‌گزیدن از اساسنامه سال ۱۹۹۶ مبنی بر پوشش اخبار بی‌طرف می‌داند (یلقمری، ۲۰۱۱، الوطن الجزایری).

همچنین، از زمان اعلام روز خشم توسط جوانان بحرینی در ۱۴ فوریه ۲۰۱۱، کانال الجزیره از انتشار این خبر سرباز زد. یکی از خبرنگاران این شبکه، به صورتی محرومانه گزارش

داده بود که جو حاکم در استودیو و میز تحریریه الجزیره، دشمنی با شیعه بود و علاوه بر آن، تحولات در منامه، خود به خود بر نظام قطر نیز تأثیر می‌گذاشت (حداد، ۲۰۱۱: ۳).

با وجود این، کانال‌های ماهواره‌ای لبنانی که مشغول پوشش قیام مردم بحرین بودند، همچون OTV، المنار، الجدید و MTV، از طرف خود عرب ست، با ارسال پارازیت مواجه شدند که موجب اعتراض وزارت ارتباطات لبنان به مدیریت عرب ست در ریاض شد، ولی هیچ پاسخی به آن داده نشد. ارسال پارازیت از سوی عربستان سعودی، برای هماهنگی با سیاست‌های آل خلیفه در مواجهه با قیام مردم بحرین انجام شد (الثوره العربیه توفقت علی مشارف الخلیج، ۲۰۱۱).

با وجود این، قیام ۱۴ فوریه مردم بحرین از شبکه‌های اجتماعی شروع شد و اخبار وقایع آن از طریق همین شبکه‌ها انتشار یافت. ائتلاف جوانان ۱۴ فوریه^۱، انقلاب ۱۴ فوریه و روز خشم در بحرین^۲، جمعیت دانشجویان بحرینی^۳، نافرمانی مدنی^۴، جمعیت وفاق اسلامی^۵، یوسف ابراهیم و غیره، از جمله صفحات دعوت از مردم برای تجمع و تظاهرات در میدان مروارید منامه و دیگر شهرهای بحرین، در بحبوحه انقلاب ۱۴ فوریه این کشور بودند (ابراهیم، ۲۰۱۱). صفحه‌های فیس بوکی فعالان سیاسی بحرینی، وسیله انتشار هزاران تصویر و ویدئو از جنایات بشری آل خلیفه در میدان مروارید گردید. هم‌زمان، کانال خبری العالم ایران و کانال الانوار، الکوثر و المنار نیز از طریق همین شبکه‌های اجتماعی و ویدئو کلیپ‌های بارگذاری شده در یوتیوب، اقدام به پخش و پوشش گسترده قیام ۱۴ فوریه مردم بحرین کردند. همچنین، در پی ناآرامی‌های اخیر بحرین، صفحه‌ای در فیس بوک ایجاد شده که به پوشش اخبار معترضان بحرینی می‌پردازد و حدود ۸۰ هزار عضو دارد. آماری که در قیاس با جمعیت یک میلیون نفری بحرین، چشمگیر به نظر می‌رسد. علاوه بر این، ویدئوی مصاحبه با ورزشکاران معترض، در نسخه‌های فراوان در شبکه یوتیوب منتشر شده است.

۱. ائتلاف شباب ثورة، ۱۴ فوریه.

۲. ثورة ۱۴ فبراير يوم الغضب فی البحرين.

۳. جمعیتہ طلاب بحرین.

۴. اعتصام مدنی.

۵. جمعیه الوفاق الاسلامیه.

راهاندازی صفحه‌های فیس بوک در حمایت از فوتبالیست‌های دستگیرشده و امضای دادخواست‌های اینترنتی و تشکیل کمپین‌های اعتراضی، از جمله فعالیت‌های سیاسی است که در پی حوادث اخیر بحرین شکل گرفته است. غیر از ویدئوهای منتشرشده از اعتراضات خیابانی در بحرین و عکس‌های مرتبط که در تارنماها و وبلاگ‌ها تکثیر شده‌اند، صفحه‌ای برای همراهی با بازیکنان بازداشت‌شده تیم ملی بحرین، در فیس بوک ایجاد شده که عنوان آن «همه ما با بازیکنان منتخب بحرین هستیم»^۱، است.

تصویر پروفایل این صفحه حدود ۵ هزار عضو دارد و شامل عکسی از علاء حبیل - آقای گل بحرین - است که بر روی آن نوشته شده «ما همگی در انتظار هستیم» (شبکه‌های اجتماعی و معترضان بحرینی، ۱۳۹۰، بی بی . سی).

در مقابل، العربیه وابسته به عربستان سعودی نیز مانند الجزیره، با روشی غیرحرفه‌ای در پوشش اخبار قیام مردم بحرین، اقدام به پخش گزارش‌هایی در راستای سیاست رسانه‌ای آل خلیفه کرد. این شبکه، انقلاب مردم بحرین را وابسته به ایران و در راستای برپایی جمهوری اسلامی بحرین تفسیر می‌کرد. پخش تمثال‌ها و علامت‌های شیعی از شبکه العربیه در همین راستا انجام می‌شد. این در حالی بود که در میدان مروارید، به غیر از شیعیان مذهبی، شیعیان سکولار، ناصری‌ها و احزاب چپ حضور داشتند و شعار غالب آنها سقوط نظام بود.

در همین راستا، عبدالله مدنی نویسنده وابسته به آل خلیفه، در برنامه کانال العربیه به نام «اضاءات»، انقلاب مردم بحرین را اقدامی خرابکارانه و نادرست ارزیابی و دیگر انقلاب‌های عربی را جنبش مردم‌سالاری و حقوق بشری می‌داند. او معتقد بود میدان مروارید در دست کانال‌های العالم و المنار بود و به دلیل ضعف رسانه‌ای بحرین، الجزیره و العربیه و سپر جزیره، به یاری بحرین شتافتند. مدنی به صراحت اعلام کرد کمک‌گرفتن از بیگانگان عیب نیست» (مدنی، ۲۰۱۱).

با وجود این، می‌توان گفت در سایه اجحاف رسانه‌های عربی در قبال قیام ۱۴ فوریه مردم، شبکه‌های اجتماعی، به ویژه فیس بوک، تا حد زیادی توانست در خدمت آرمان‌های مردم بحرین درآید و تعامل نمادینی را میان کنش اعتراضی فرد بحرینی و ساختار مجازی و رسانه‌ای

۱. کلنا مع لاعبين المنتخب البحرینی

ایجاد کند. این تعامل، فضای خیابانی و فضای مجازی را به هم متصل و گفت‌وگویی را شکل‌بندی می‌نمود.

نتیجه‌گیری

قدرت، پتانسیل رابطه‌ای است که کنش‌گر اجتماعی را قادر می‌سازد به طور متفاوتی بر تصمیمات دیگر کنش‌گران اجتماعی تأثیر بگذارد. پتانسیل رابطه‌ای قدرت، شرطی نیز هست، ولی توسط پتانسیل ساختاری حاکم مشخص نمی‌شود. نهادها ممکن است درگیر روابط قدرت شوند و موضوعاتشان را به نحوی بر روی ساختار حاکم اعمال کنند. مفهوم کنش‌گر، ارجاعی به برخی موضوعات کنش هستند، کنش‌گر فردی، کنش‌گر اجتماعی، سازمان‌ها، نهادها و بالاخره، شبکه‌ها. شبکه‌ها، الگوی بنیادی زندگی نوینی را می‌سازند. در همین رابطه، «فریتیجوف» می‌نویسد همانطور که ما زندگی را مشاهده می‌کنیم، شبکه‌ها را نیز می‌بینیم. این شبکه‌های اجتماعی به نحوی تعامل و معانی راسبب گشته‌اند. توانایی شبکه‌ها، کنش‌گران جدیدی را به وجود آورده که در مقابل مراکز قدرت عرض اندام می‌کنند. با وجود این، هسته تغییرات فن‌آوری، باعث ایجاد جامعه شبکه‌ای شده و نوعی جامعه جهانی شبکه‌ای را رقم زده است (Castells, 2009: 10 – 20).

این نوشتار مشخص ساخت که چگونه جامعه جهانی شبکه‌ای، به مثابه ساختار قدرت جدید اجتماعی، به کنش‌گران عرب، قدرت و پتانسیل کنش در مقابل ساختار حاکم پدرسالارانه عربی را داد و بالاخره، چگونه آنها توانستند خود را به صورت کنش‌گر با نفوذ سپهر اجتماعی در جهت گفتمان تغییر تعریف کنند.

کاستلز در کتاب خود با عنوان «عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ»، معتقد است انقلاب ارتباطات، از سال ۱۹۹۰ م و به ویژه، از سال ۲۰۰۰ به بعد، ما را با الگوی جدید ارتباطات همانند ارتباط وایرلسی که تعاملات اجتماعی را در هر نقطه از جهان به هم نزدیک ساخته، روبرو کرده است. این مهم حتی در کشورهای در حال توسعه نیز با استقبال زیادی مواجه شده است. اینترنت و ارتباط وایرلسی، دیگر در برداشت سنتی رایج رسانه مطرح نیست، بلکه آنها ابزارهای ارتباطات تعاملی میان انسان‌ها هستند. در دل این تغییرات، شبکه‌های

اجتماعی نظیر فیس بوک و توییتر به صحنه‌گردانان این ارتباط اضافه شده‌اند که خود مؤید تغییرات در سطوح اجتماعی و سیاسی جهانی است (Castells, 2010: 5-13). این نوشتار نیز با توجه به انقلاب ارتباطات در عصر جهانی‌شدن، سه انقلاب مصر، تونس و بحرین را در سایه همین گفتمان تشریح کرد و اهمیت شبکه‌های اجتماعی و کانال‌های ماهواره‌ای را در وقوع و تکوین بهار عربی مورد بررسی قرار داد.

در انقلاب‌های عربی، جوانان عرب بیش از هر چیز، امکانات نوینی را که روند جهانی‌شدن در اختیار بشر نهاده، به خدمت گرفتند. بر این اساس، در دنیای جهانی‌شده کنونی، مسأله مرکزی، تأثیر بر افکار عمومی است و حلقه مرکزی بر این تأثیر، رسانه‌های جمعی و ارتباطات جهانی می‌باشند. جهانی‌شدن، این امکان را به وجود آورده که شبکه ارتباطات، تبدیل به عمل جمعی و حرکت جمعی شود. به این معنا، انقلابیون پست‌مدرن، از فراگرد جهانی‌شدن سود می‌جویند (پورسعید، ۱۳۸۷: ۱۳۳). در انقلاب‌های عربی نیز شاهد بودیم که جوانان پست‌مدرن و شبکه‌ای عرب، چگونه خیابان‌های کشورهای عربی را به تسخیر خود درآوردند. جنبش انقلابی ۱۷ فوریه جوانان لیبی و بنغازی، انقلاب تغییر یمن، جنبش اصلاح‌گرایانه ۲۰ فوریه مغرب و حتی جنبش اعتراضی در اردن هاشمی نیز همگی متأثر از شبکه‌های اجتماعی مجازی و کانال‌های عرب‌زبان می‌باشند که نیازمند بررسی بیشتر در نوشتاری جداگانه است.

منابع

- بارت، رولان (۱۳۷۵)؛ *اسطوره امروز*، ترجمه شیرین دخت دقییان، تهران: مرکز.
- فی، برایان (۱۳۸۵)؛ *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۸۷)؛ «امکان و امتناع انقلاب رنگی در جامعه ایرانی»، در کتاب *انقلاب رنگی و جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۹)؛ *روشن و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هینه‌بوش ریموند الویشن (۱۳۸۶)؛ *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ترجمه علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)؛ *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
- معینی علمدارای، جهانگیر (۱۳۸۵)؛ *روشن‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست*، تهران: دانشگاه تهران.
- نای، جوزف، اس (۱۳۸۷)؛ *قدرت در عصر اطلاعات، از واقع‌گرایی تا جهانی‌شدن*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Buzan, B, Waver, and Dewilde, J. (1998); *Security: A new Framefork for Analysis*, Boulder, Co. Lynne. Reinner.

Castells, Manuel (2009); *Communications Power*, Oxford: Oxford University Press.

Castells, Manuel (2010); *The Information Age: Economy. Society and Culture*, Wiley: Black Well.

Economist, (2, April, 2006) ; " The party, The people and power of Cyber- tak", 5- 26.

Eriksson, Johan and Giacomoll, Giampieero (2006); *International Relation and Security in the Digital Age*, New York.

<http://www.iccrossing.Couk./Fleadmin/uploadsre book>.

<http://www.Maps.Foworld.com/refeeals/computers/interenet/cyber-cutture-and-cyber-café>.

Keck, M, and Sikkink, K. A, (1998); *A Criticisms Beyond border: Advocacy Network in International Politics*, Ithaca, NY: Cornell University Press.

Poulsen (2006); "Hack Attacks called the New cold war", The Register 23 March , available on <http://www.theregister.co.uk/Content/8/17820.html>.

Salhi, Hamoud (2002); "Assessing Theories of Information Technology and Security for Middle East" , *International Relations and Security in the Digital Age*, Edited by, John Eriksson and Gimpiero Giacomollo, New York: Routledge.

Wright (2000); "Political Control and the Internet", S. Hich, E. Halpon and E. Hoskins (eds); *Human Rights and The Internet*, New York: Martin Press.

ابوزيد، جيهان، **الشباب والأهداف التنمية لا فيه في الوطن العربي**، صناعا UNDP.

الجزيرة مباشر مصر (٢٠١١)؛ على القضاء الجزيرة مباشر مصر.

سيب، فيليب (٢٠١١)؛ **تأثير الجزيرة**، ترجمه عز الدين عبدالمولى، دوحه: الجزيرة للدراسات.

رفعت، سيد احمد (٢٠١١)؛ **لماز النسيان ثورة الجري**، انضرابى <http://www.Islamicmedia.Ar/Nsite>

[/ Full stooy/ Newsude 586](#)

شريت، رشيد (٢٠١١)؛ **تغطيه قنا (الجزيرة للثورات العربيه)**؛ القدس العربي <http://www.Algud>

عبدالحى، احمد تامامى (٢٠١١)؛ **شباب الاحتجاج غير الحزب، غياب الابدولوجيه والقياده**، دوحه و للدراسات الجزيرة.

عبدالحى، احمد تامامى (٢٠١١)؛ **"فريضه الحركات الثوريه في مصر"**، ٢/١٠ في الجزيرة للدراسات، زور على

الموقع [http:// Aljazeera.Net](http://Aljazeera.Net)

عبدالله، عبدخالق (٢٠١١)؛ **"الجزيرة: صوت العرب في الصفحه"**، انظر الى: <http://www.Alsahte.com>

فاروق، دنيا (٢٠١١)؛ **"الشباب المصرى و الحق في المشاركة السياسيه"**، انظر الى: <http://www.yallanes>

القناه الجزيرة (٢٠١١)؛ **"الاخبار من ميدان التحرير"**، ٢٥ يناير / كانون الثانى [http:// Aljazeera.Net](http://Aljazeera.Net)

قناه الجزيرة (٢٠١١)؛ **"دينمو الثرات العربى"**، انظر الى: <http://www.Alsahfe.Com/News-2897>

لملوم، الفه (٢٠١١)؛ **"الاعلام و ثوره الجيل العربى الجديد"**، فى [http:// Aljazeera.Net/NR/exeres/](http://Aljazeera.Net/NR/exeres/)

مدلسى، مراد (٢٠٠١)؛ **"الجزاير ليست تونس و الجزاير ليست مصر"**، ١٧ فبراير <http://www.Tsa-Algerie>

[com/ar/diplomacy/srticle34_93.htm](http://www.com/ar/diplomacy/srticle34_93.htm)

مركز الجزيرة للدراسات (٢٠١١)؛ **"حول استعمال التوتير فى تونس"**، يوم ١٤ يناير /كانون الثانى

مروان، عمر، قوره عادل (٢٠١١)؛ **"النص الكامل المحله تقرير لجنة تقضى الحقائق حول ثورة ٢٥ يناير"**، **المصرى**

اليوم.

مليون مستخدم للانترنت فى مصر بعد الثورة (مارس ٢٠١١)؛ انظر الى: <http://www.Saudiyoun.com/>

واشنطن بوت نتقد تغطيه قناه الجزيرة للثورات العربيه (٢٠١١)؛ ، شبكه سيدات مصر، انظر الى:

www.Egypt/ladys.com/vb/showthread.Php?T136703

يوسف جبارين (٢٠١١)؛ **اهم انجاز للثورات العربيه اعماده بناء الانسان العربى المتحدى**، القاهرة: المركز العربى

للحقوق و السياسات مؤخره.

ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب: مطالعه موردی بحرین

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۱۶

حسین امیر عبداللهیان*

چکیده

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، آمریکا ایجاد اصلاحات در کشورهای خاورمیانه را سرلوحه برنامه خود در قالب طرح خاورمیانه بزرگ قرارداد. این طرح طی سال ۲۰۰۲م و در قالب رویکردی به ظاهر اجتماعی، اما به شدت سیاسی - امنیتی در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. عدم اشراف و توجه طراحان این سیاست به عوامل جامعه‌شناختی در منطقه، سهم شگرفی در عدم موفقیت و ناکامی طرح مزبور داشت. تحولات یکسال اخیر خاورمیانه که متأثر از بیداری اسلامی در حوزه عربی است، بازتاب ناکامی این طرح به شمار می‌رود. در این راستا، یکی از دلایل موفقیت و تداوم حضور مردم در صحنه، بومی‌بودن و اصالت مردمی خیزش خاورمیانه و عدم نقش‌آفرینی نیروهای بین‌المللی در خلق این حرکت می‌باشد. بحرین یکی از اضلاع اصلی این بیداری اسلامی است که گرانیگاه بحث نوشتار حاضر است.

کلیدواژه‌ها: خاورمیانه بزرگ، هویت، سازه‌انگاری، دموکراسی‌سازی، بحرین، بیداری اسلامی

* دکتری روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران و معاون وزیر امور خارجه در امور کشورهای عربی و آفریقا

مقدمه

چارچوب روابط بین‌الملل را همواره هویت‌هایی شکل داده‌اند که گستره‌ای از نژاد، قوم، طبقه، جنسیت، مذهب، سن، درآمد و مانند آن را شامل می‌شوند و هر یک از این موارد، به طریقی عمل کرده‌اند که بر سیاست بین‌الملل تأثیر گذاشته است (Zalewski, 1995: 28).

نقش هویت در جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل، همواره بحث‌برانگیز بوده، اما برخی از رویدادهای مهم در صحنه جهانی، این بحث را مهمتر از گذشته بروز داده است. مهمترین این رویدادها، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ابتدای دهه ۱۹۹۰ بود که عامل چند نزاع مهم ناسیونالیستی در اروپا و پیدایش تعدادی کشور جدید مبتنی بر هویت‌های قومی بود (محمد علی، ۱۳۵۷: ۱۴). تحولات لبنان، فلسطین، عراق و اخیراً قیام‌های عربی، از رویدادهای مهم یک دهه اخیر به شمار می‌روند که به موضوع مهم «هویت» مرتبط می‌باشند. از همین زاویه، چارچوب نظری پژوهش حاضر نیز بر مبنای تبیین هویت دینی و تأثیر آن بر خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب و به طور خاص، بحرین می‌باشد.

به همین سیاق، سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل با نگاه به عوامل جامعه‌شناختی و هویت، تا حدودی قادر به ارائه تبیین مناسبی از ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و قیام‌های اخیر کشورهای عربی است. به عنوان نمونه، در دهه اخیر، خاورمیانه در راستای دموکراسی‌سازی، شاهد برگزاری انتخابات پارلمانی در فلسطین بوده است که منجر به پیروزی چشمگیر حماس در فلسطین شد و موجبات اعجاب و برخورد غرب با اکثریت پیروز را فراهم ساخت. در انتخابات اخیر در تونس و مصر نیز اسلام‌گرایان اکثریت پارلمانی را کسب کردند. مطابق استدلال این مقاله، چرایی و ریشه این تحولات را باید در هویت و باورهای دینی و تاریخی مردم منطقه واکاوی نمود.

با عنایت به تحولات سیاسی - اجتماعی خاورمیانه و مؤلفه‌های جامعه‌شناختی موجود در منطقه، در این مقاله، نگارنده درصدد است رابطه مؤلفه هویت دینی و تأثیر آن بر ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ از یک طرف و تأثیر آن بر بیداری اسلامی در جهان عرب را از سوی دیگر، با مطالعه موردی بحرین، واکاوی نماید. پرسش اصلی مقاله این است که چه نسبتی می‌توان میان ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب برقرار نمود؟

در پاسخ به سؤال اصلی، فرضیه مقاله این است که عوامل جامعه‌شناختی، به ویژه هویت، عمده‌ترین عامل ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و مهمترین مؤلفه در بیداری اسلامی به شمار می‌رود. برای تأیید این فرضیه، نقش و عوامل جامعه‌شناختی را بررسی نموده و با مروری بر پیشینه و جهت‌گیری طرح خاورمیانه بزرگ، ابعاد و نقش هویت را مورد واکاوی قرار داده و رابطه آن با تحولات اخیر منطقه، یعنی بیداری اسلامی را نشان خواهیم داد.

الف. چهارچوب نظری

هویت هر ملت، موضوعی در قلمرو جغرافیای سیاسی و نیز مربوط به چگونگی پیدایش و بقای آن است (آقایی، ۱۳۸۸: ۱۱). بدیهی است احساس تعلق فرد به جامعه و محیط جغرافیایی ویژه، «هویتی ویژه» به فرد و جامعه پیرامونی وی می‌بخشد. بنابراین، ملت همواره عنصری هویت‌بخش بوده است (Craig, 1965: 65).

در این راستا، زبان و دین، از عناصر مهم هویتی ملت‌ها بر شمرده می‌شوند (فولادوند، ۱۳۷۵: ۹۹). برخی معتقدند ملت و هویت ملی، برساخته روایت‌های سازه‌نگارانه است که در آن، ملت‌ها با به یاد آوردن خاطرات تداوم می‌یابند و درک آنان از هویتشان، بر اساس روایت‌هایی ساخته می‌شود که به وسیله خاطره برانگیخته می‌شوند. ریموند هینه‌بوش معتقد است کسب هویت برای ایجاد نظم هنجاری مطلوب در سیستم عربی یا اسلامی، با وام‌گرفتن از پان‌عربیسم یا پان‌اسلامیسم، روابط بین‌الملل خاورمیانه‌ای را تحت تأثیر خود قرار داده است (هینه‌بوش، ۱۳۸۶: ۲۷۰).

از منظر هویتی، ارتباط مذهب و سیاست در خاورمیانه، بیش از دیگر نقاط مشاهده می‌شود و یکی از مهمترین عوامل سازنده سیاست‌های داخلی و خارجی در این منطقه، هویت دینی است. به بیان دیگر، جدایی دین از دولت، آنچنانکه در غرب نمودار شد، در خاورمیانه رخ نداد و بسیاری از حاکمان منطقه، داعیه رهبری دینی دارند. پادشاه مراکش خود را امیرالمؤمنین و پادشاه عربستان سعودی خود را خادم‌الحرمین می‌داند.

در نتیجه، بدون در نظر گرفتن مذهب، درک روندهای سیاسی و اجتماعی در این منطقه، ممکن نیست.

ب. ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ در سایه هویت دینی منطقه

طرح خاورمیانه بزرگ، برای نخستین بار در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ توسط کالین پاول مطرح گردید. وی به طور همزمان، تأسیس بنیاد انترپرایز^۱ را اعلام کرد و متعهد شد آمریکا به کشورهای مانند عربستان سعودی، لبنان، الجزیره و یمن، به منظور الحاق به سازمان تجارت جهانی کمک نماید، مناسبات تجاری دوجانبه خود را با کشورهای نظیر مصر و بحرین گسترش دهد، از برنامه‌های منطقه برای انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اصلاح نظام آموزشی حمایت نماید و از مبارزات شهروندان منطقه، به منظور کسب آزادی‌های سیاسی و استقرار دموکراسی، پشتیبانی کند.

در ژانویه سال ۲۰۰۳، دیک چنی معاون رئیس جمهور ایالات متحده، در اجلاس سازمان جهانی اقتصاد^۲ که در شهر داووس^۳ سوئیس برگزار گردید، استراتژی پیشرو برای آزادی^۴ را مطرح ساخت که دولت آمریکا را متعهد به حمایت از کسانی می‌نماید که در راه اصلاحات در خاورمیانه بزرگ فعالیت می‌نمایند و فداکاری به خرج می‌دهند (Cheney, 2003). وی در این اجلاس تأکید کرد دولت بوش مصر است دموکراسی را در سراسر خاورمیانه و فراسوی آن ارتقا بخشد.

در خاورمیانه، «انرژی»، «اقتصاد» و «امنیت»، سه مقوله به هم پیوسته‌اند. به همین دلیل، امنیت انرژی به مثابه بخش عمده‌ای از مفهوم بنیادین امنیت اقتصادی قابل درک است (Everest, 2007: 390). با توجه به ابعاد اهمیت منطقه خاورمیانه، آمریکا تلاش می‌نماید طرح‌های استراتژیک خود را در این منطقه از جهان بازتعریف و به مورد اجرا گذارد. طرح خاورمیانه بزرگ^۵ در این چارچوب شکل گرفت.

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، کاخ سفید با هدف تغییر در حاکمان سستی خاورمیانه و هویت‌سازی جدید وارد عمل شد. در واقع، آمریکا در این مقطع، خود را در جهانی به ناگهان

1 . Enterprise

2 . World Economy Organization

3 . Davos

4 . A Forward Strategy of Freedom

5 . The Greater Middle East and North Africa Initiative

خطرناک‌تر شده احساس کرد (Lewis, 2004). در نتیجه، پیگیری طرح خاورمیانه بزرگ با هدف اصلاحات سیاسی - اجتماعی و دموکراسی‌سازی در منطقه، مورد توجه جدی ایالات متحده قرار گرفت. طرح خاورمیانه بزرگ در قالب رویکردی به ظاهر اجتماعی، اما به شدت سیاسی - امنیتی، در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. گزارش‌های سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ توسعه انسانی جهان عرب، نتیجه می‌گیرند که بر اساس تحقیقات انجام‌شده، این منطقه از کسری^۱ آزادی، اشتغال، توانمندی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زنان رنج می‌برد. هدف طرح خاورمیانه بزرگ، از بین‌بردن این عوامل اعلام شده بود.

پس از ۱۱ سپتامبر، اهداف درازمدت امنیتی و اقتصادی ایالات متحده در خاورمیانه، منجر به اشغال افغانستان و عراق گردید. به رغم مشکلات جدی آمریکا در عراق و افغانستان، عملیاتی‌شدن طرح خاورمیانه بزرگ کماکان در دستور کار آمریکا قرار داشت و پیگیری می‌شد. در عین حال، عدم اشراف و توجه طراحان سیاست خاورمیانه بزرگ، بر عوامل جامعه‌شناختی در منطقه، تأثیرات شگرفی را بر سرنوشت طرح مزبور بر جای گذاشت، تا جایی که مردم جهان عرب، در سال ۲۰۱۰، متأثر از «بیداری اسلامی» و یا به تعبیر آمریکا «بهار عربی»، به صحنه آمدند. بر این اساس، بهتر است عوامل ناکامی طرح خاورمیانه را از منظر جامعه‌شناختی و با قرائتی دینی توضیح داد. عوامل زیر تا حد زیادی، اهمیت هویت دینی در خاورمیانه را برجسته می‌سازد.

۱. اسلام سیاسی

یکی از مؤلفه‌های هویتی - فرهنگی خاورمیانه را می‌توان اسلام سیاسی دانست. در اوائل دهه ۱۹۹۰، فضائی به وجود آمد که در آن، اسلام سیاسی به عنوان «تهدید سبز»^۲ جایگزین «تهدید سرخ»^۳ شد، تهدیدی که پیش از آن غرب همه استراتژی‌ها و راهبردهای امنیتی خود را در مواجهه با آن سازماندهی می‌کرد. در این مقطع زمانی، به واسطه خلاء امنیتی خاصی که بعد

1 . Deficit

2 . The Green-Treat

3 . The Red-Treat

از دهه ۱۹۹۰ شکل گرفت، تلاش شد پارادایم جدید امنیتی بتواند تحلیل‌گر ابعاد امنیتی و بنای کنونی باشد. (فیرحی، ۱۳۸۳: ۱۱۱).

بر این اساس، یکی از اهداف طرح خاورمیانه بزرگ، مقابله با اسلام‌گرایی رادیکال در حوزه جغرافیایی شمال آفریقا، خاور نزدیک و خاورمیانه بود که به زعم غرب و ایالات متحده، خاستگاه افراط‌گرایی و تروریسم است که منافع غرب و امنیت بین‌الملل را تهدید می‌کند.

۲. انتخابات آزاد

ایجاد ظرفیت‌های لازم برای انجام انتخابات آزاد، از شاخص‌های طرح خاورمیانه بزرگ به شمار می‌رود. این تحول، پیامدهای متعددی را در پی داشت که مطلوب آمریکا، غرب و برخی دولت‌های عربی نبود. عدم شناسایی اسرائیل از سوی حماس و تأکید بر مقاومت، تشدید احساسات و نقش احزاب اسلام‌گرا در منطقه و موفقیت آنها در انتخابات، از جمله نتایج این امر بود.

در عراق جدید نیز آمریکا امیدوار بود احزاب و شخصیت‌های لائیک در نتیجه انتخابات، قدرت را به دست گیرند، اما هر دو انتخابات پارلمانی در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹، منجر به روی کار آمدن اسلام‌گراها و در اقلیت قرار گرفتن احزاب لاییک شد. انتخابات ۲۰۱۰ تونس و مصر که در پی سرنگونی بن علی و حسنی مبارک، از متحدان منطقه‌ای آمریکا، انجام شد نیز پیروزی چشمگیر اسلام‌گرایان را رقم زد، این نتایج انتخاباتی با اهداف طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا در تعارض بوده و از علائم ناکامی آن به شمار می‌رود.

به عبارت دیگر، اسلام‌خواهی و نگرش اسلامی مبتنی بر هویت و ارزش‌های دینی - قومی حاکم در خاورمیانه، موجب شده است سیاست‌گذاران آمریکایی در تدوین سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود توجه خاصی را به این مهم مبذول دارند و به راهی معقول بین تقابل و تعامل بیانده‌شوند.

۳. نظام خانواده

به رغم تلاش‌های گسترده آمریکا و غرب برای تغییر هویت و فرهنگ‌سازی جدید در خاورمیانه، نظام خانواده در این منطقه، کماکان به عنوان نهاد اجتماعی، از قوام و کارکرد لازم برخوردار است و این نظام اجتماعی، با نقش محوری زنان و از طریق سبک زندگی مؤمنانه خود، بازیگر پیشتاز بیداری اسلامی در تحولات منطقه عربی بود.

نقش زنان در خاورمیانه که با شهروندی درجه ۲ همتراز بود، در جریان انقلاب‌های عربی ارتقا یافت و زنان در موارد بیشماری، از تونس در شمال آفریقا تا بحرین و یمن در جنوب خلیج فارس، پیشگام نهضت‌های اسلامی اخیر شدند. این در شرایطی است که پیش از این، اعتقاد بر این بود که در این جوامع، هنوز زنان به بازیگری مستقل تبدیل نشده‌اند. پس از ۱۱ سپتامبر نیز نقشی که در این کشورها به زنان داده می‌شد، از باب فشارهای بیرونی و نه خواست درونی بود (همانند حضور ۲۵ درصد زنان در مجلس ملی عراق جدید).

۴. سیاست‌های تناقض‌آمیز ایالات متحده

در کنار بحث جوهری «هویت» در خاورمیانه، یکی از مشکلات آمریکا برای پیشبرد پروژه استقرار دموکراسی در خاورمیانه، به طور کل و طرح خاورمیانه بزرگ، به طور خاص، در آن بوده است که آمریکا به دلیل پشتیبانی طولانی از حکومت‌های غیردموکراتیک منطقه و اسرائیل، در میان کشورها و مردم منطقه، از اعتبار لازم برای پیشبرد این پروژه برخوردار نمی‌باشد. مردم خاورمیانه بر این باورند که شعار استقرار دموکراسی از سوی آمریکا، پوششی برای ایجاد حکومت‌های دست‌نشانده و دستیابی به ثروت منطقه است.

در فضای کنونی، رهبران باقیمانده کشورهای عرب - پس از سقوط بن علی در تونس، حسنی مبارک در مصر، معمر قذافی در لیبی و عبدالله صالح در یمن، می‌کوشند اصلاحات اقتصادی و اصلاح دستگاه دولت را با حمایت آمریکا و بدون تغییر در توزیع قدرت سیاسی و در چارچوب وضع انحصاری موجود انجام دهند. در مسأله اسرائیل، ایالات متحده آمریکا یکی از اولویت‌های اصلی سیاست خاورمیانه‌ای خود را امنیت و رفاه اسرائیل قرار داده است. تحولات فلسطین نشان می‌دهد طرح خاورمیانه بزرگ و نقشه راه، دو روی یک سکه هستند و

جوهره آن را حمایت از امنیت اسرائیل و مشروعیت دادن به حضور تل آویو در عرصه‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی منطقه خاورمیانه بزرگ تشکیل می‌دهد. حرکت‌های خودجوش و دین‌محور اخیر مردم خاورمیانه، به روشنی بر مخالفت مردم در قبال تحرکات محور آمریکا-رژیم صهیونیستی متمرکز است.

۵. ابعاد کمی و کیفی جمعیت خاورمیانه

جمعیت و روندهای جمعیت‌شناسی، یکی از عوامل و نیروهای محرکه تحولات بین‌المللی کنونی است. عامل جمعیت و رشد سریع آن در منطقه راهبردی خاورمیانه بزرگ را با توجه به ملاحظات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن، باید یکی از عوامل مهم در پویایی‌شناسی این منطقه وسیع و افزایش تقاضا برای تغییر و تحول از پائین به حساب آورد.

خاورمیانه بزرگ بیش از یک میلیارد مسلمان را در خود جای داده و ترکیب جمعیتی مسلمان در این منطقه غالب است، زیرا خاورمیانه زادگاه دین اسلام است و البته، ادیان مسیحی و یهودی نیز در آن حضور دارند. این ترکیب جمعیتی، مانع اساسی پیاده‌کردن هر طرحی، از جمله طرح خاورمیانه بزرگ است که مغایر ملاحظات و شعائر اسلامی باشد.

در کنار کمیت، کیفیت جمعیت و بافت دموگرافیک آن با در نظر گرفتن انگیزه‌های موجود در خاورمیانه بزرگ، از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد. در حال حاضر، ۵۰ درصد جمعیت این منطقه از میانگین سنی ۲۰ تا ۲۵ سال برخوردارند که یکی از جوان‌ترین و پویاترین جمعیت‌های مناطق جهان می‌باشد. با این حال، تنها یک سوم جمعیت خاورمیانه بزرگ به لحاظ اقتصادی فعال به حساب می‌آیند.

پیش‌بینی می‌شود در ۱۵ سال آینده، یک سوم جمعیت این منطقه وسیع زیر ۱۵ سال داشته باشند. حضور گسترده جوانان در تحولات اخیر خاورمیانه بر اهمیت شگرف این ظرفیت در آینده‌شناسی منطقه تأکید دارد.

۶. ژئوپلیتیک شیعه

ظهور ژئوپلیتیک شیعه به مفهوم تغییر قواعد و بستر بازی راهبردی سستی در منطقه خاورمیانه بزرگ می‌باشد و تبعات و ملازمات مربوط به خود را در پی دارد. بدیهی است شکل‌گیری هر نوع موازنه جدید منطقه‌ای منبعث از ژئوپلیتیک شیعه بر نوع رفتارها و مناسبات کشورهای خرده نظام منطقه‌ای و همچنین، شکل مراودات و تعاملات آنها با بازیگران فرامنطقه‌ای و جهانی اثرات جدی می‌گذارد (توال، ۱۳۷۹).

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به دنیای اسلام، کمابیش با مضمون هویتی نگریسته می‌شد. پیروزی انقلاب اسلامی فارغ از تأثیرات عمیق آن در رستاخیز ملل اسلامی، نقش و ماهیت شیعه در تاریخ معاصر را نیز برجسته کرد. هم‌زمان، کشورهای عرب دارای جمعیت‌های شیعه در موضعی تدافعی، کنترل بیشتری بر شیعیان خود اعمال کردند.

در عراق، پس از ۲۵ سال تلاش شیعیان و اکراد، در نهایت رژیم سرکوبگر عراق در شرایط استثنایی پس از ۱۱ سپتامبر سرنگون شد. در حالی که آمریکا صرفاً در صدد تثبیت موقعیت خود در عراق و پرداختن به طرح خاورمیانه بزرگ بود، آیت‌الله سیستانی خواهان حضور مردم در صحنه تحولات سیاسی، ورود سازمان ملل به عراق و برگزاری انتخابات مجلس و تشکیل دولت ملی شد. با فشار سیاسی کشورهای همسایه عراق و جامعه جهانی، قطعنامه ۱۵۴۶ شورای امنیت سازمان ملل متحد با هدف برگزاری انتخابات در عراق و تشکیل دولت ملی صادر شد. نتیجه دو انتخابات مجلس ملی اثبات کرد مردم عراق خواهان حاکمیت قوانین اسلامی هستند. پس از طی این مراحل، در تاریخ ۲۴ آذرماه ۸۲، سند انتقال قدرت به رهبران عراق، به امضای برمر و رییس جمهور موقت عراق، جلال طالبانی رسید.

تشکیل اولین دولت شیعه در عراق، پس از حدود یک هزار سال، به همان میزان که موجب دل‌نگرانی برخی حاکمان عربی است، برای دنیای شیعه نوعی موقعیت تاریخی کم‌نظیر ایجاد کرده است. برای شیعیان سایر کشورهای عرب که تحت حکومت‌های سنی زندگی می‌کنند، اهمیت تحولات عراق از تأثیرات پیروزی انقلاب اسلامی ایران کمتر نبوده است. آنها در تجدید حیات جامعه شیعی خود، مانع ملیت را نیز پشت سر گذاشته و با برادران عرب شیعه عراقی خود احساس هم‌پستگی و قرابت بیشتری می‌کنند.

۷. بحران مشروعیت و حکومت‌داری در منطقه

به لحاظ سنتی، عرصه قدرت در کشورهای عرب منطقه، محدود و غالباً با یک حزب و ایدئولوژی مسلط اداره می‌شده است. از میان ۲۲ کشور عربی، ۸ کشور پادشاهی و مابقی جمهوری می‌باشند. در سیستم جمهوری نیز به کرات انتخابات ریاست جمهوری تنها با یک نامزد برگزار شده است، همانند حسنی مبارک در مصر. این نوع ساختار، ریشه بسیاری از مشکلات داخلی، نقض حقوق بشر و مانع هرگونه تغییر مؤثر داخلی به شمار می‌رفته است.

در واکاوی چالش‌های امنیتی - اجتماعی منطقه، باید گفت در سطح داخلی، نارضایتی مردم و بحران مشروعیت حکام باعث بی‌ثباتی‌های سیاسی شده است. ضمن اینکه، هریک از کشورها با چالش اصلاحات روبرو بوده‌اند.

در تحولات اخیر منطقه، موج بیداری اسلامی، حکام قبیله‌ای و حکومت اقلیت بر اکثریت و رؤسای جمهور مادام‌العمر را هدف قرار داده است.

در حال حاضر، بحران حکومت‌داری و نحوه تعامل زمامداران و شهروندان در خاورمیانه بزرگ، از دید مدیریت کلان جامعه و ایجاد توازن میان سطوح مطالبات عمومی و میزان کارآمدی حکومت، عمدتاً ناشی از دو مسئله مشارکت و پاسخ‌گوئی است.

مردمان خاورمیانه بزرگ، نه خود را در دایره تصمیم‌سازی جمعی و مشارکت عمومی حس می‌کنند و نه دولت‌های حاکم را پاسخ‌گو و مسئولیت‌پذیر در قبال اعمال و رفتارشان می‌شناسند. پارادوکس طرح خاورمیانه بزرگ این بود که می‌خواست مطالبات مردمی را در عین حفظ حکمرانان ناکارآمد و اقتدارگرا پاسخ دهد و این تناقض‌نما، یکی از علل شکل‌گیری بیداری اسلامی در جوامع عربی بوده است.

علاوه بر این، بحران حکومت‌داری در منطقه، زمینه حضور نیروهای خارجی را فراهم ساخته است. از دهه ۱۹۹۰، حضور نیروهای فراملیتی در خاورمیانه افزایش پیدا کرده و این امر تهدیداتی را متوجه هویت ملی جوامع منطقه کرده است. حضور ارتش‌های خارجی در منطقه خلیج فارس، نه تنها در حفظ و امنیت آن مؤثر نبوده، بلکه موجب واکنش‌های افراطی، تقویت ایدئولوژی بنیادگرایانه و افزایش تشنج در منطقه شده است.

ج. بیداری اسلامی و احیای هویت دینی

برای بررسی نسبت میان قیام‌های مردمی در منطقه عربی و بازگشت به هویت دینی، بهتر است این جریان ژرف اجتماعی را از سه منظر ریشه‌یابی، جریان‌شناسی و آینده‌پژوهی، مد نظر قرار دهیم.

تحولات اخیر خاورمیانه، نوعی پارادایم نوین سیاسی - اجتماعی است که در حوزه تمدنی اسلامی، به طور فزاینده در حال پیشرفت می‌باشد. وجه مشترک این تحولات عبارتند از:

- اول. نمادها و مصادیق بیداری اسلامی را می‌توان در تمرکز قیام‌های مردمی در نمازهای جمعه و مخالفت مردم با نظام‌های استکباری و دیکتاتوری، بر مبنای تعالیم دینی یافت.
- دوم. حضور جوانان در مرکزیت موج آزادی‌خواهانه و بهره‌گیری از شعائر اسلامی.
- سوم. حضور توده‌های مردم و نخبگان، به طور توأمان.
- چهارم. بهره‌برداری معارضة اسلامی از موج تحولات در راستای ارتقای دموکراسی، اسلام‌خواهی و معیشت جوامع.

۱. ریشه‌یابی

به موازات عوامل اصلی خیزش‌های مردمی شامل بیداری اسلامی، مطالبات مدنی و مطالبات اقتصادی، مؤلفه‌هایی همچون رفتار تحقیرآمیز محور آمریکا - رژیم صهیونیستی با مردم منطقه، عدم رعایت کرامت انسانی و خودکامگی حاکمان، از عوامل خیزش‌های مردمی به حساب می‌آید.

این خیزش‌ها، در کشورهایی شکل گرفته است که همگی در حوزه تمدنی اسلام قرار دارند. در عین حال، تمامی این کشورها دارای نوعی رژیم‌های غیردموکراتیک هستند که ساختار آنها، خود به یکی از مؤلفه‌های شکل‌گیری اعتراضات تبدیل شده است.

فقدان زیرساخت‌های لازم و توسعه آگاهی و بلوغ سیاسی مردم منطقه، که متأثر از تحولات سه دهه گذشته این منطقه و به ویژه، پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌باشد، از دیگر مؤلفه‌های گسترش اعتراضات با برخورداری از ابزارهای ارتباطی نوین در عرصه انقلاب ارتباطات است.

۲. جریان‌شناسی

مشکل اساسی برخی سیاسیون و استراتژیست‌های نظام سلطه و حکومت‌های محلی در حوزه روابط بین‌الملل و در قبال تحولات منطقه، این است که فاقد درک صحیحی از تحولات و خیزش اسلامی منطقه هستند. علاوه بر این، آمریکا و غرب، طی دهه‌های گذشته، حاکمان را بیش از اندازه دیدند، اما واقعیت مردم را ندیدند و در نتیجه، فاقد درک جامعه‌شناختی از منطقه تمدنی - اسلامی خاورمیانه می‌باشند و نمی‌توانند تئوری مناسبی را برای رفتار کنونی مردم خاورمیانه ارائه نمایند.

به رغم رفتار متعارض آمریکا و غرب در قبال تحولات خاورمیانه و سرکوب‌های خشن از سوی دولت‌های این منطقه، از جمله در یمن، لیبی و بحرین، مردم با استمداد از اعتقادات اسلامی و آزادی‌خواهانه، حرکت رو به جلوی خود را ادامه می‌دهند.

اکنون، محور آمریکا و رژیم صهیونیستی که در مقابل تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا غافل‌گیر شده‌اند، به همراه برخی دول غربی و عربی، با تلاش برای تسلط پیدا کردن بر امواج خیزش‌های ناشی از بیداری اسلامی، به نحوی عمل می‌کنند که بتوانند خیزش‌های مردم مسلمان منطقه را مصادره به مطلوب نموده و حتی‌المقدور، شیب و جهت بازی را به سمت اهداف مورد نظر خود هدایت کنند.

برخی تلاش می‌نمایند تحولات عمیق و ریشه‌دار خاورمیانه را در ادامه پروژه خاورمیانه بزرگ و آمریکا تحلیل نمایند، در حالی که واقعیت این است که بر مبنای پروژه خاورمیانه بزرگ، تغییرات باید در روندی کند و درازمدت صورت می‌گرفت و بروز هرگونه خیزش یا انقلاب، در مغایرت با اصول طرح خاورمیانه بزرگ بود. علاوه بر این، آمریکا در پروژه خاورمیانه بزرگ، عوامل جامعه‌شناختی و به ویژه، نقش مذهب و فرهنگ را مورد توجه قرار نداد و اصلاحات را در قالب نگرش لیبرال دموکراسی طراحی نمود. این در حالی است که مطالبات و اصلاحات مورد نظر مردم، مبتنی بر مبانی دینی و اسلامی است و در نتیجه، پروژه خاورمیانه بزرگ با ناکامی جدی مواجه شد.

در این راستا، جرج فلتمن رئیس مرکز پیش‌بینی‌های راهبردی آمریکا، با توجه به خیزش‌های شکل گرفته در خاورمیانه معتقد است:

«کاخ سفید باید با توسل به نظریه دولت ناکارآمد و احتمال گسترش بی‌ثباتی و تهدید صلح و امنیت در منطقه، حضور نظامی خود را در عراق تمدید نماید.» (Pusha, 1996).

در خیزش‌های اخیر منطقه، تمام کشورهایی که درگیر موج حرکت مردمی شده‌اند (جز لیبی)، دارای حاکمانی هستند که به شدت مورد حمایت آمریکا و غرب بودند. این عامل، یکی از دلایل کاهش شدید جایگاه آمریکا در میان ملت‌های مسلمان منطقه است. اتخاذ سیاست دوگانه آمریکا در قبال مطالبات مردم یمن و بحرین، در مقایسه با لیبی، به وضوح، پارادوکس رفتار آمریکا را در قبال تحولات منطقه آشکار می‌سازد.

رفتارشناسی آمریکا در تحولات اخیر منطقه خاورمیانه، تأیید می‌نماید که حتی اگر جامعه اطلاعاتی آمریکا نسبت به وجود بسترهای لازم برای بروز اعتراضات مردمی آگاه بوده است، اما اولاً، درک درستی از عوامل جامعه‌شناختی در کشورهای خاورمیانه نداشته و ثانیاً، اطلاعات دقیقی از زمان شکل‌گیری خیزش‌ها، مکان، شیب و سرعت آن نداشته است. در نتیجه، رفتارشناسی آمریکا در قبال تحولات منطقه، غافل‌گیری استراتژیک نهادهای امنیتی آمریکا و غرب را نشان می‌دهد.

د. بحرین: از طرح خاورمیانه بزرگ تا بیداری اسلامی

روندکاوی خیزش مردم بحرین از مباحثی است که با ابعاد متنوعی همراه می‌باشد. مروری بر وقایع اخیر بحرین، نشان می‌دهد مطالبات مدنی و مسالمت‌آمیز مردم بحرین، متعاقب سفر برخی مقامات عالی‌رتبه نظامی و امنیتی آمریکا به این کشور، با برخورد نظامی و امنیتی مواجه می‌شود. در ریشه‌یابی تحولات بحرین، عوامل مهمی همچون موقعیت جغرافیایی، ساختار جمعیتی، عدم مشارکت شیعیان در مراکز اساسی قدرت و استقرار مرکز فرماندهی ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا، از جمله عواملی هستند که زمینه بروز اعتراضات سیاسی در این کشور را به وجود آوردند. مداخله نظامی در این کشور، شرایط را پیچیده نموده، اما همانند سایر کشورها مانع از حرکت مردم نشده است. در ادامه مقاله، بیداری اسلامی در بحرین با توجه به اکثریت جمعیت شیعی این کشور کوچک، اما استراتژیک، مورد واکاوی قرار خواهد گرفت.

۱. تأثیر طرح خاورمیانه بزرگ در پادشاهی بحرین

بحرین از دیرباز، به لحاظ موقعیت استراتژیک و قرارگرفتن در آب‌های خلیج فارس، اهمیت بسیاری داشته و همواره، محل تردد کشتی‌های خارجی بوده است. برخی دلایل اهمیت آن عبارتند از: راه مهم ارتباطی بین اروپا و هند (به ویژه در دوران استعمار انگلستان)، وجود پایگاه‌های نظامی خارجی در آن (قبل و بعد از جدایی از ایران)، وجود ناوگان پنجم دریایی آمریکا و مرکز مالی - بانکی منطقه. جمعیت بحرین، بر اساس آمار ۲۰۰۹ برابر ۶۷۰۰۰۰/۱ نفر می‌باشد که اندکی بیش از ۵۰ درصد آن نیروی کار خارجی می‌باشند. حدود ۶۵ تا ۷۰ درصد جمعیت شیعه می‌باشند (www.Worldbank.org/External).

حمد بن عیسی آل خلیفه، پادشاه بحرین که بعد از فوت پدرش در مارس ۱۹۹۹، به قدرت رسید، بر اثر فشارهای داخلی و خارجی، تمایلاتی مبنی بر انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی نشان داد. اوضاع بحرانی بحرین و مرگ ناگهانی شیخ عیسی در ۱۹۹۹، شیخ حمد را بین دو راه مخیر نمود: سخت‌گیری بیشتر یا ارائه دیدگاهی تازه. راه حل اخیر، پشتیبانی نیروهای خارجی را نیز در بر داشت و احتمالاً، دلیل عمده اتخاذ این سیاست، همان فشار خارجی بود. بانک‌ها در جستجوی مکانی امن‌تر در خلیج فارس مانند دبی، از بحرین خارج می‌شدند و آمریکایی‌ها که ناوگان پنجم خود را در پایگاه دریایی بحرین نگاه داشته بودند، به طور فزاینده‌ای به این نکته واقف می‌شدند که خانواده سنی‌مذهب حاکم بر بحرین، محتاج برخورد متعادل‌تری با مسائل مربوط به اکثریت شیعه این کشور است. ادام ارلی سفیر آمریکا در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ در بحرین می‌گوید: «ما همواره به حکومت بحرین توصیه می‌کنیم که برای ثبات کشور، حقوق شیعیان را محترم بشمارند» (Herb, 1999).

شیخ حمد بن عیسی، به فاصله کوتاهی پس از به قدرت رسیدن، به اتخاذ سیاست‌های جدیدی روی آورد که در مجموع، تأثیراتی بر اوضاع داخلی و وضعیت سیاسی این کشور داشت و دورنمایی را ترسیم می‌کرد که امید به ایجاد فضای باز سیاسی و برقراری آشتی ملی را تداعی می‌کرد و به بازگشت برخی مخالفان به صحنه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بحرین انجامید. از جمله این سیاست‌ها، می‌توان به بازگشایی پارلمانی که پدرش در ۱۹۷۵ منحل نمود، الغاء قانون سرکوب امنیتی، عفو تمام ۱۰۰۰ زندانی سیاسی، تدوین و به همه‌پرسی

گذاشتن منشور ملی بحرین، اجازه بازگشت به معارضان تبعیدی خارج از کشور، تشکیل کمیته حقوق بشر در مجلس مشورتی، تقویت نقش زنان در جامعه و اجازه نامزدی زنان در انتخابات شوراهای شهرداری‌ها و پارلمان اشاره کرد (امیرعبداللهیان، ۱۳۸۶).

در اولین اقدام در فوریه ۲۰۰۱، امیر بحرین دستور همه‌پرسی «منشور جدید ملی» را صادر کرد. در این منشور، مواردی همچون برقراری انتخابات آزاد مجلس، گسترش آزادی‌های شخصی، برخورداری شهروندان از حقوق برابر، استقلال قوه قضائیه و اجازه فعالیت اجتماعی بیشتر و حق رأی و شرکت زنان در انتخابات مجلس گنجانده شد. اقدامات فوری دولت نیز شامل حذف «دادگاه امنیتی حکومتی» و «قوانین ویژه امنیتی» بود که بعد از ناآرامی‌های داخلی در سال ۱۹۹۵، برقرار شده بودند (سفارت جمهوری اسلامی ایران، بحرین، ۱۳۸۹: ۲-۵).

در سطح داخلی، فشارهای طبقه متوسط و پایین جامعه که اکثریت آنها را شیعیان تشکیل می‌دهند، گام مؤثری در اعمال اصلاحات سیاسی بوده است. این اکثریت برای سالیان دراز از رفتار تبعیض‌آمیز حاکمان سنی کشور و عدم برخورداری از حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، رنج می‌برند و همواره خواهان برخورداری از حقوق اجتماعی و سیاسی برابر و خصوصاً، وضعیت اقتصادی مساعدتری هستند. در طول سال‌های حکومت شیخ عیسی، هسته‌های اصلی ناآرامی و نارضایتی در اجتماع شیعیان بحرین شکل گرفته و منجر به شورش‌های خیابانی و دستگیری تعداد زیادی از آنها شد. تداوم این امر در طول دهه ۱۹۹۰، در چندین نوبت، منجر به افزایش تنش‌های سیاسی جامعه بحرین گردید.

به همین دلیل، اولین اقدام امیر جدید بحرین، هرچند به صورت صوری، معطوف به رفع محدودیت‌های سیاسی و تبعیض در درون جامعه شد که تبلور آن به صورت تدوین «منشور ملی جدید» نمایان گردید و در همه‌پرسی ۱۴ و ۱۵ نوامبر ۲۰۰۱، به تصویب ۹۸ درصد مردم بحرین رسید (Lugar, 2004).

یکی از مهمترین اصول این منشور، احیای انتخابات آزاد بر اساس قانون است. همچنین، در این منشور آمده که همه شهروندان در برابر قانون مساوی هستند و هرگونه تبعیض در زمینه‌هایی همچون جنسیت، اصل و نسب، زبان و مذهب، نفی شده است. هیچ کس و در هیچ زمینه‌ای نباید مورد اذیت و آزار اخلاقی یا فیزیکی تحت هر شرایطی قرار گیرد. استراق سمع

به هر شکلی ممنوع است، مگر در موارد مهم امنیتی، آن هم با اجازه دادگاه‌ها. تأسیس هرگونه انجمن خصوصی، علمی، فرهنگی و حرفه‌ای آزاد است و تمامی شهروندان از حق بیان عقاید خود به صورت گفتاری و نوشتاری برخوردارند (www.hrw.org/en/news/2001/02/11).

در سطح منطقه‌ای، عواملی همچون جنگ خلیج فارس و انقلاب ارتباطات مطرح می‌باشد. روند اصلاحات سیاسی در منطقه، با حمله عراق به کویت و بروز جنگ خلیج فارس آغاز شد و به دنبال خود، موج وسیعی از تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به همراه آورد. ضرورت این تغییرات از عوامل عینی، همچون هزینه عظیم جنگ و حضور گسترده نظامیان خارجی و نیز نوسان قیمت نفت در بازارهای جهانی ناشی می‌شد. انعکاس اخبار جنگ، موجب ارتقای سطح آگاهی سیاسی مردم و افزایش خواسته‌ها و توقعات سیاسی آنها شد. جنگ خلیج فارس، عجز و ناتوانی نخبگان حاکم بر منطقه در دفاع از تمامیت ارضی کشورهايشان را به اثبات رساند و بر وابستگی آنها به غرب و به خصوص، ایالات متحده، صحنه گذاشت. نتیجه تحولات فوق زیر سؤال رفتن مشروعیت حکومت‌های منطقه از جمله بحرین بود که در چندین مرحله منجر به اعطای آزادی‌های سیاسی به طبقات مختلف جامعه گردید (www.pmc.gov.bh).

در سطح بین‌المللی، روند رو به رشد دموکراسی و جهانی‌شدن که مورد تأکید طراحان اصلی طرح خاورمیانه بزرگ بود، قابل توجه می‌باشد. در جهان مبتنی بر تفکر لیبرالیسم، وجود دموکراسی و آزادی در کشور، هسته مرکزی حیات سیاسی و حقوقی انسان‌ها را تشکیل می‌دهد و یکی از مهمترین شاخص‌های پیشرفت جوامع انسانی به حساب می‌آید. به همین دلیل، نظام‌های سیاسی جهان به نوعی مدعی پیروی از اصول دموکراسی و آزادی هستند. حکومت بحرین نیز در همین راستا سعی در اعطای آزادی‌های سیاسی و حفظ حداقل استانداردهای دموکراسی در کشور را دارد. در این بعد می‌توان در کنار مصادیقی از نقض حقوق بشر، مؤلفه‌هایی از دموکراسی را در این کشور مشاهده کرد (www.bna.gov.bh).

روند رو به گسترش جهانی‌شدن و حرکت کشورها برای هم‌سوس شدن با آن، یکی دیگر از دلایل آزادسازی سیاسی در بحرین می‌باشد. در دهه اخیر، مشکلات کشورهای عربی در جهت ادغام در اقتصاد جهانی و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، بسیاری از رهبران کشورهای

عربی را وادار کرده درهای کشور را به سوی اقتصاد جهانی و کشورهای غربی باز کنند. تحت فشارهای شدید جامعه بین‌المللی، برخی از حکومت‌های عربی منطقه مجبور شده‌اند از کنترل سخت و همه‌جانبه سیاسی بر جوامع خود بکاهند و روند آزادسازی سیاسی و اجتماعی را تسریع بخشند. در حال حاضر، مؤسسات مالی جهانی، همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سایر جوامع اقتصادی بین‌المللی و همچنین، کشورهای اروپایی، ایالات متحده و ژاپن و در نهایت، سایر بازیگران بین‌المللی، همچون سازمان‌های غیردولتی که اغلب کمک‌های اقتصادی و مالی در اختیار کشورهای عربی قرار می‌دهند، خواستار برقراری سیستم باز سیاسی و اقتصادی در این کشورها می‌باشند. اقدامات دولت بحرین، طی سال‌های گذشته در جهت دستیابی آسان‌تر به اهداف اقتصادی و ادغام در روند اقتصادی جهانی شدن می‌باشد. در همین رابطه، امیر بحرین می‌گوید: «دنیا در حال تغییر است و ما نیز باید خود را با تغییرات جدید تطبیق دهیم» (Bahrain Economic Development Board, 2008).

دولتمردان بحرین معتقدند اصلاحات در این کشور، پیش از آنکه در طرح خاورمیانه بزرگ مطرح گردد، شروع شده بود (لااقل از سال ۲۰۰۰). دوره اصلاحات در این کشور پس از به قدرت رسیدن حمد بن عیسی آل خلیفه در ۱۹۹۹ مطرح می‌گردد و به نظر می‌رسد، شروع اصلاحات در این کشور کوچک، بر خلاف ادعای رهبران، نه مسئله‌ای مربوط به ساختار سیاسی آن، بلکه بیشتر ناشی از الزامات خارجی بوده است، همچنان که، در سخنان معارضان بحرین بر آن تأکید می‌شود. از نگاه دیگر، به نظر می‌رسد این کشور به عنوان مدلی انتخاب شده بود تا تأثیر اصلاحات سیاسی بر آن مورد آزمایش قرار گیرد. در واقع، به همان اندازه که برخورد ضرب‌آهنگ‌های جنگ، همراه تقاضا برای دموکراسی در خاورمیانه افزایش می‌یافت، اصلاحات در بحرین، به عنوان مورد آزمایشی، بیشتر به دید می‌آمد. در دیدگاه غربیان، «این جزیره کوچک می‌توانست به عنوان مدل حکومتی برای برادر بزرگ‌های خود (رژیم‌های دیکتاتوری عرب از بغداد گرفته تا قاهره، مطرح باشد) (Cohn, 2003).

تحولاتی که در سایه انجام اصلاحات سیاسی در این دوره در بحرین به وقوع پیوست، آن را به صورت نمونه و الگو برای انجام تغییرات در کشورهای دیگر عربی و به خصوص خلیج فارس در آورد. تحلیلی که از این روش حاصل می‌شد، مبتنی بر این استنتاج بود که چنین

تغییراتی، آرام و بدون هزینه انقلاب بوده و ساختارهای حاکمیتی مبتنی بر قومیت و نیز وابستگی‌های سیاسی و اقتصادی این دولت یا دولت‌هایی را که در آینده دست به ایجاد تحولاتی مشابه خواهند زد و یا وادار به ایجاد تغییراتی مشابه خواهند شد، محفوظ نگاه می‌دارد و در عین حال، موجب ارتقاء سطح معیشتی مردم و نیز مسائل مربوط به حقوق بشر که امروزه از اهرم‌های فشار بر دولت‌های منطقه است، خواهد شد (البحارنه، ۱۳۸۸).

این مدل در بحرین آزمایش شد و به نتایج متعارضی منجر گردید. با بازگشت اپوزیسیون، ثبات و امنیت داخلی این کشور تا حدودی ایجاد گردید و در منطقه خلیج فارس، به عنوان نمونه نسبی برای آزادی‌های فردی و اجتماعی-سیاسی، به شمار می‌رفت (بحرین در یک نگاه، ۱۳۸۷: ۹).

نخستین انتخابات پارلمانی این کشور، پس از حدود سه دهه از انحلال پارلمان قبلی، طی اکتبر سال ۲۰۰۲ برگزار گردید. هرچند اولین انتخابات مجلس نمایندگان بحرین، به دلیل عدم تأمین نظرات معارضه، توسط چهار گروه عمده مخالف دولت از جمله جمعیت وفاق ملی اسلامی مورد تحریم قرار گرفت، اما همین گروه، در انتخابات سال ۲۰۰۶ شرکت نموده و ۴۹ درصد از کرسی‌های پارلمان را به خود اختصاص دادند. دومین انتخابات شوراهای شهر نیز در همین سال برگزار شد.

اولین انتخابات شوراهای شهر، در ماه مه سال ۲۰۰۲ برگزار شد و گروه‌های معارض دولت توانستند اکثریت آرا را نصیب خود سازند. برگزاری انتخابات شوراهای سال ۲۰۰۲ در بحرین، گام مهمی در جهت رشد دموکراسی در این کشور به شمار می‌رفت. نکته حائز اهمیت، حضور و مشارکت گسترده زنان در این انتخابات بود. هرچند آنها موفق به کسب حتی یک کرسی در این انتخابات نشدند (www.cbb.gov.bh).

بحرین، اولین کشور حوزه خلیج فارس است که زنان در آن هم حق رأی‌دادن و هم حق نامزدشدن در مجلس را دارا می‌باشند. در انتخابات ۲۰۰۶، با تدبیر دولت، یک نماینده زن وارد مجلس شد. چنین مدلی می‌تواند به صورت الگویی برای سایر کشورهای عربی حوزه خلیج فارس درآید. برگزاری انتخابات پارلمانی در بحرین، بعد از کویت، تحولی در شکل‌گیری دموکراسی در منطقه به حساب می‌آید.

از اواسط دهه ۱۹۹۰، آمریکا در راستای تحولات پس از ۱۱ سپتامبر و طرح خاورمیانه بزرگ، به نوعی تقسیم کار در منطقه مبادرت ورزیده که در این میان، بحرین به عنوان مرکز مالی - بانکی منطقه عمل می‌کند، به نحوی که بالغ بر ۲۰۰۰ شعبه بانک داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در زمینه بانکداری فعال بوده و همچنین، حدود ۹۰ شعبه بیمه منطقه‌ای و بین‌المللی در زمینه صنعت بیمه فعالیت می‌کنند. در مجموع، می‌توان گفت محور اصلی آزادسازی سیاسی در بحرین را شیعیان این کشور تشکیل می‌دهند (Nonneman, 2003).

مدل دموکراسی در بحرین که حقوق اجتماعی طبقه زنان و آزادی عمل آنها را در جهت مشارکت در مسایل سیاسی و اجتماعی مورد توجه قرار داده است، در صورت اجرای صحیح و بدور از تبعیض، می‌توانست به سایر کشورهای عربی منطقه تسری پیدا کند (Ze'evi, 2007). عملکرد نادرست سیستم حکومتی بحرین، اعمال تبعیض و نابرابری و عدم توجه حکومت به مطالبات مشروع شهروندان، منجر به بروز اعتراضات گسترده مردم مسلمان بحرین، اعم از شیعه و سنی در فضای بهار عربی و خیزش‌های مردمی که متأثر از بیداری اسلامی است، گردید. در این بین، بحرین به دلیل برخورداری از بیش از هفتاد درصد ترکیب جمعیتی شیعه، مورد هجوم نظامی عربستان سعودی و برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس با پوشش نیروهای سپر جزیره قرار گرفت. برخی حاکمان سعودی و کشورهای عربی، تلاش نمودند با ایجاد درگیری فرقه‌ای و اختلاف شیعه و سنی، مطالبات مردم بحرین را با ترکیبی از روش‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری سرکوب نمایند. پس از گذشت ماه‌ها از سرکوب نظامی و امنیتی مردم بحرین و در پی مقاومت مردم مسلمان این کشور و واکنش گروه‌های حقوق بشری و غیر دولتی نسبت به فجایعی که در این کشور از سوی حکومت اعمال گردید، شرایط برای نیروهای نظامی عربستان سعودی و همچنین، حکومت بحرین دشوار گردید و در نتیجه، مردم با تلاش بیشتری مطالبات خود را پیگیری نمودند. نکته مهم در تحولات بحرین این است که:

اولاً، هیچ‌یک از رسانه‌های غربی و عربی نسبت به پوشش قیام مردم اقدامی نکردند.

ثانیاً، رهبران سیاسی و دینی معارض بحرینی، به رغم کشته و مجروح شدن صدها تن، همواره مردم را به پیگیری مطالبات خود از طریق مسالمت‌آمیز ترغیب نمودند.

ثالثاً، مردم بحرین، مطالبات مشروع خود را با روش‌هایی کاملاً دموکراتیک و مسالمت‌آمیز پیگیری نموده‌اند.

رابعاً، بانیان طرح خاورمیانه بزرگ، از گسترش دموکراسی در کشورهای خاورمیانه صحبت نمودند، اما به رغم طرح مطالبات دموکراتیک از سوی معارضین و نقض حقوق بشر و رفتارهای ناقض دموکراسی از سوی حکومت بحرین و سعودی، هیچ واکنشی از خود نشان ندادند و در واقع، مهر تأییدی بر اقدامات ضد انسانی و ضد دموکراتیک این حکومت‌ها زدند. به نظر می‌رسد، قیام مردم بحرین با عنایت به خطای راهبردی و استراتژیک عربستان سعودی و حکومت بحرین و متأثر از تحولات خاورمیانه، به سمت و سویی پیش خواهد رفت که غیرقابل بازگشت خواهد بود.

نتیجه‌گیری

با چشم‌اندازی به آینده، می‌توان گفت بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه، در حال اوج‌گیری و گسترش بوده و بازخورد آن، بر راهبرد سیاست خارجی و امنیتی کشورهای منطقه و فرامنطقه، تأثیر اساسی خواهد گذارد.

آمریکا و متحدینش تلاش می‌نمایند در مجموعه تحولات منطقه، موازنه قدرت در حال تغییر را به نفع خود هدایت نمایند، چرا که ایالات متحده، تغییر توازن قدرت در خاورمیانه جدید را به دلیل سرعت تحولات و نقش‌آفرینی مردم در بسترهای اسلامی، در مغایرت با منافع خود ارزیابی می‌نماید. همچنین، به دلیل عملکرد و رفتار منطقی جمهوری اسلامی ایران، توازن نفوذ نیز به ضرر محور آمریکا و رژیم صهیونیستی و به نفع جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. هرچند غرب و برخی سران عرب با بهره‌برداری از تمامی ابزارها در ایجاد تأخیر نسبت به پیروزی قریب‌الوقوع مردم تا حدودی موفق بوده‌اند، اما حتی سیاست‌های خشن و سرکوبگرانه آنان نتوانسته است خللی در اراده و حرکت رو به جلوی مردم ایجاد نماید.

الزامات ناشی از توازن قدرت جدید، تحولات خاورمیانه و واقعیاتی که مطالبات منطقی مردم بر منطقه تحمیل می‌نماید، منجر به ایجاد ائتلاف‌های جدید امنیتی در منطقه خواهد شد. بدیهی است هرگونه تغییر معادلات امنیتی در سه سطح ملی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تأثیرگذار

خواهد بود. خیزش‌های مردم خاورمیانه باعث ناکامی مدل هژمونیک شده و از این رو، آمریکا تلاش می‌کند هزینه توازن قدرت در منطقه را میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تقسیم نماید. همچنین، آمریکا برای ایجاد ائتلاف‌های جدید مبتنی بر موازنه قدرت و تحقق الگوی امنیت وارداتی (فرامنطقه‌ای) تلاش می‌نماید.

با در نظر داشتن عوامل جامعه‌شناختی در خاورمیانه و از جمله، بیداری اسلامی و غرور ملی مردم منطقه، نظام سلطه ناچار است واقعیات خاورمیانه جدید مبتنی بر موج اسلام‌خواهی را پذیرفته و به سمت بازتعریف ساختارها و روش‌های مبتنی بر امنیت بومی حرکت کند. تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا از بعد اهداف، منافع و ارزش‌ها نیز برای بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، حائز اهمیت می‌باشد. از بعد ارزش‌ها، تلاش مردم منطقه برای کسب استقلال، بیگانه‌ستیزی و توجه به شعائر اسلامی، درخور توجه می‌باشد. از لحاظ منافع نیز جابه‌جایی برخی حکومت‌ها تأثیراتی را بر روابط دوجانبه، منطقه‌ای، توازن قدرت و بازیگران فرامنطقه‌ای خواهد گذاشت. اهمیت ژئواستراتژیک، ژئوپلتیک و ژئواکونومیک خاورمیانه، تعیین‌کننده نقش و منافع بازیگران مختلف می‌باشد. در یک معنا، رهبران و بازیگران داخلی کشورهای در حال دگرگونی، تلاش می‌نمایند تعادلی را بین تأمین منافع و پیگیری ارزش‌های اسلامی برقرار نمایند.

واقعیت این است که نقش اسلام‌گرایان و ایدئولوژی اسلامی در این تحولات، کاملاً برجسته می‌باشد. یکی از دلایل موفقیت و تداوم حضور مردم در صحنه، بومی‌بودن و اصالت مردمی خیزش‌های خاورمیانه و عدم نقش‌آفرینی نیروهای بین‌المللی در این حرکت می‌باشد. به نظر می‌رسد صرف نظر از تلاش‌های فشرده برخی نیروهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای مهار خیزش‌های مردم منطقه، محصول نهایی خیزش‌های اخیر، خاورمیانه جدیدی خواهد بود که در مقایسه با گذشته، دموکراتیک‌تر، دارای ارزش‌های اسلامی عمیق‌تر، مخالف با رژیم صهیونیستی، در تعامل مثبت با منطقه پیرامونی خود و دارای انگیزه ایجاد ائتلاف‌های جدید بومی منطقه‌ای خواهد بود.

تأیید این نظریه که عدم توجه به ابعاد هویت، از عوامل اصلی ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ می‌باشد، ما را به این مهم رهنمون می‌سازد که دولت‌ها و مردم منطقه خاورمیانه، باید با

تقویت عوامل و شاخص‌های جامعه‌شناختی موجود در منطقه حساس و استراتژیک خاورمیانه، به ویژه عوامل کارآمد و ریشه‌داری همچون هویت، فرهنگ، ارزش‌های دینی و قومی و ایده‌ها، مانع سلطه غرب بر منابع غنی انرژی در خاورمیانه و تغییر هویت منطقه به سمت فرهنگ لیبرالی شوند. برای نیل به این هدف، اکنون که شیخ مسائلی همانند حضور بیگانگان، درگیری‌ها، تروریسم، رکود اقتصادی و روابط متشنج با جامعه بین‌المللی بر آینده منطقه خاورمیانه خیمه زده، لازم است تدابیری صورت گیرد که طرح خاورمیانه بزرگ، تنها چشم‌انداز این منطقه نباشد. با توجه به ظرفیت‌ها و مؤلفه‌های هویتی منطقه، باید به دموکراسی بومی، توسعه، ثبات، شکوفایی و یا امنیت در این منطقه، بدون مداخله نیروهای فرامنطقه‌ای اندیشید. این مهم در انقلاب‌های اسلامی اخیر در جهان عرب ظهور و بروز یافته است.

منابع

- امیرعبداللهیان، حسین (۱۳۸۶): *دموکراسی متعارض ایالات متحده در عراق جدید*، تهران: مدیا.
- ریموند هینبوش (۱۳۸۶)، «سیاست هویت در روابط بین‌الملل»، ترجمه علی گل محمدی، در کتاب *روابط بین‌المللی خاورمیانه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سفارت جمهوری اسلامی ایران، بحرین (۱۳۸۹): *بحرین در یک نگاه*.
- شیخ، محمد علی (۱۳۵۷): *پژوهشی در اندیشه‌های ابن خلدون*، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- فرانسوا توال (۱۳۵۹): *ژئوپلیتیک شیعه*، ترجمه علیرضا قاسم آقا، تهران: آمن.
- فیرحی، داود (۱۳۸۳-۴)، «تصورات اسلام از غرب و تصورات غرب از اسلام»، *مجموعه گزارش جلسات و سخنرانی‌های مرکز مطالعات بین‌المللی*، تهران.
- البحارنه، نزار (وزیر مشاور در امور خارجی) (۱۳۸۸): *مصاحبه حضوری*، ۱۴ بهمن، منامه.
- Cheney, Dick (2004); "Remarks by the Vice President to the World Economic Forum ", <http://www.whitehouse.gov/news/releases/2004/01/20040124-1.html>
- Craig, Edward (1965); *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Routledge.
- Cohn, Martin Regg (2003); "Bahrain could be Gulf role model", <http://www.thestar.com>.
- Bahrain Economic Development Board (2008); "Economic Vision 2030", <http://www.bahrainedb.com/EDBInBahrain.aspx?id=2224>
- Everest, Larry (2007); *Oil, Power and Empire, Iraq and U.S Globale Agenda*, publishers by Common Courage Press.
- <http://www.bna.bh/portal/main>
- http://www.usaid.gov/policy/budget/cbj2009/asia_neareast/me_summary.
- Lugar, Richard.G (2004); " A New Partnership for the Greater Middle East: Combating Terrorism, Building Peace", <http://www.brookings.edu/comm/events/20040329lugar.pdf>.
- Pusha, Mustapha Kamal (1996); " Resurgence of islam" in Mittelman, James H. (ed.) *Globalization: Critical Reflections* , Boulder: CO: Lynne Rienner.
- Nonneman, Gerd (2003); "The Three Environments of Middle East Foreign Policy Making and Relations with Europe", *The Review of International Affairs* (Published in Turkey), Vol.3, No.2, Winter.
- Ze'evi, Dror (2007); "The Present Shia-Sunna Divide: Remaking Historical Memory, Brandeis University", *Crown Center for Middle East Studies*, April, No.19.

بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۲۲

فرزاد پورسعید*

چکیده

مقاله حاضر، به بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۵ ژانویه مصر می‌پردازد و مفروضه آن این است که بدون این بررسی، فهم و تبیین انقلاب مصر ممکن نیست. پشتوانه نظری مقاله، نظریه فرایند انقلابی و همچنین، نظریه «فرصت سیاسی» در چارچوب جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی است. کاربست این نظریه‌ها نشان می‌دهد انقلاب اسلامی ایران فرصت سیاسی مناسبی برای جنبش انقلابی مصر فراهم نمود تا در زمانی کوتاه‌تر و با صرف هزینه‌ای کمتر به پیروزی برسد، اما درس‌گیری رژیم مبارک، ارتش مصر و ایالات متحده از انقلاب ایران موجب شده است آنها در پی محدود کردن فرصت اسلام‌گرایان برای تسخیر کامل فضای سیاسی و گذر از اسلام‌گرایی اجتماعی به اسلام‌گرایی سیاسی باشند.

کلیدواژه‌ها: بسیج انقلابی، فرصت سیاسی، پسااسلام‌گرایی، اسلام‌گرایی، کنش انقلابی.

* عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهاردهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۰ • شماره مسلسل ۵۲

مقدمه

از میان تحولاتی که در کشورهای مختلف عربی اعم از تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین، سوریه، الجزایر، مراکش و اردن در فاصله زمانی دسامبر ۲۰۱۰ تا کنون رخ داده‌اند، تحولات تونس و مصر با عنوان انقلاب یا الثورة شناخته می‌شوند (Ottaway & Ottaway, 2011).

انقلاب تونس مشهور به ثورة الیاسمین به سلسله‌ای از تظاهرات خیابانی گفته می‌شود که از دسامبر ۲۰۱۰ در پی خودسوزی محمد بوعزیزی در اعتراض به توقیف کالاهایش و تحقیری که یک مأمور زن شهرداری به او روا داشته بود، آغاز شد و تا ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ (۲۴ دیماه ۱۳۸۹) که زین‌العابدین بن‌علی رئیس‌جمهور وقت تونس از قدرت کناره‌گیری و از کشور فرار کرد، ادامه داشت. زمان گریختن بن‌علی به عربستان سعودی، تقارن تاریخی جالب توجهی با فرار شاه مخلوع ایران در ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ داشت و از این رو، در آن زمان برخی از محافل رسانه‌ای و سیاسی در ایران به تشابهات تاریخی این دو رویداد پرداختند.

پس از این تحول، منطقه عربی یا چنانکه در محافل غربی گفته می‌شود، خاورمیانه عربی، شاهد پدیده‌ای است که می‌توان آن را سرایت^۱ قیام‌های انقلابی یا انتفاضه العربیه به دیگر کشورهای این منطقه نامید.

پس از تونس، انقلاب در مصر با الهام از رویدادهای تونس، از روز ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ و با فراخوان تجمع اعتراضی گروه جوانان حامی دموکراسی به نام جنبش ۶ آوریل در فیس بوک آغاز شد و تا ۱۸ روز بعد، یعنی ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ یا ۲۲ بهمن ۱۳۸۹ و در پی استعفای حسنی مبارک و برآمدن دولت موقت نظامیان، به مهمترین و اساسی‌ترین خواسته خود که برکناری مبارک از سریر قدرت بود، دست یافت؛ هرچند که هنوز پایان نیافته است. این مورد نیز تقارن تاریخی عبرت‌انگیزی با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ داشت و در نتیجه، باز هم بسیاری از کانون‌های رسانه‌ای - سیاسی به تحلیل نسبت این دو رویداد پرداختند و البته این بار، صاحب‌نظران و اندیشمندان نیز به این بحث وارد شدند و مشابهت‌ها و تفاوت‌های دو رویداد را تبیین نمودند. در این میان، بسیاری نیز بر آن شدند که این انقلاب‌ها را می‌بایست نتیجه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رویکردهای نظام سیاسی برآمده از آن

در سیاست خارجی و منطقه‌ای‌اش دانست. در این چارچوب، مقاله حاضر نیز برای فهم بهتر این نسبت، به بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر که به انقلاب ۲۵ ژانویه نیز مشهور است، می‌پردازد. دلیل این امر آن است که از یک سو، ویژگی‌های جوامع و حکومت‌های ایران و مصر به هنگام انقلاب نسبت به جامعه و حکومت در تونس، به هم نزدیکتر است و از این رو، محمل مناسبتری برای مقایسه آنها وجود دارد و از سوی دیگر، شیوه‌های کنش انقلابی و ویژگی‌های آن در تونس و مصر، شباهت‌های بسیاری به هم دارند و از این رو، مقایسه انقلاب‌های ایران و مصر در چارچوب این ویژگی‌ها، می‌تواند به منزله مقایسه با کنش انقلابی در تونس نیز به حساب آید.

بر این اساس، نویسنده، در مقاله حاضر، به این پرسش اساسی می‌پردازد که انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۵ ژانویه مصر، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟ این پرسش به لحاظ نظری در چارچوب سیاست‌های مقایسه‌ای و جامعه‌شناسی انقلاب‌ها جای می‌گیرد و تا کنون، کتاب یا مقاله مستقل علمی در خصوص آن به چاپ نرسیده است. در عین حال، برخی صاحب‌نظران و اندیشمندان، در قالب یادداشت‌های علمی یا مصاحبه‌ها، به مقایسه انقلاب اسلامی در ایران و انقلاب در مصر پرداخته‌اند. از جمله این اندیشمندان می‌توان به میثاق پارسا، پروانه آبراهامیان، ولی‌رضا نصر، فرید زکریا و فهمی هویدی اشاره کرد.

میثاق پارسا استاد دانشگاه دورتمس و نظریه‌پرداز انقلاب ایران، در یادداشتی که در وبلاگ یوان کول، استاد تاریخ دانشگاه میشیگان، منتشر کرده، به تفاوت انقلاب‌های ایران و مصر از منظر اقتصاد سیاسی پرداخته است. به نظر وی، اقتصاد مصر برخلاف اقتصاد ایران، متکی بر نفت نیست. منابع درآمدی مصر را بیشتر صنعت توریسم، کانال سوئز، صادرات کشاورزی و صنایع دستی و البته، کمک‌های مالی استراتژیک آمریکا تشکیل می‌دهد و در عین حال، مصر به شدت به واردات کشورهای دیگر وابسته است. از دید پارسا، ترکیب گروه‌های اجتماعی و سیاسی حاضر در جنبش انقلابی مصر نیز با انقلاب اسلامی ایران متفاوت است. بازار مصر بر خلاف بازار سنتی ایران در زمان انقلاب، متکی به توریست‌های خارجی است و مسیحیان قبطی در آن سهم مهمی دارند. بنابراین، بعید است آنها بخواهند با جریان‌های سیاسی‌ای همراهی کنند که خواهان نوعی سیاست رادیکال در قبال غرب هستند. به اعتقاد پارسا،

مجموعه این عوامل موجب می‌شود مصر در آینده، ایدئولوژی انقلاب ایران در قبال غرب را دنبال نکند (پارسا، ۱۳۸۹).

ولی‌رضا نصر صاحب‌نظر مسائل خاورمیانه و عضو شورای روابط خارجی آمریکا نیز در ویدئویی که این شورا منتشر کرده، به تفاوت‌ها و شباهت‌های انقلاب‌های ایران و مصر پرداخته است. وی در این ویدئو می‌گوید اگر شاه ایران مانند مبارک ۱۸ روز پس از آغاز تظاهرات کشور را ترک کرده بود، شاید برآیند انقلاب ایران شبیه آن چیزی بود که امروز در مصر می‌بینیم. در ایران، ارتش از هم پاشید، اما در مصر، ارتش در نهایت، قدرت را در دست گرفت. در ایران رهبری مردمی به نام آیت‌الله خمینی وجود داشت، اما در مصر چنین رهبری وجود ندارد (نصر، ۱۳۸۹).

فهمی هویدی، روزنامه‌نگار و متفکر برجسته مصری نیز در سفری که پس از انقلاب مصر به ایران داشت و در سخنرانی خود در نشست دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، به مقایسه انقلاب‌های ایران و مصر پرداخت. به نظر وی، هر دو انقلاب، تأثیرات استراتژیک شگرفی در بعد منطقه‌ای و در خصوص روابط با قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا و قدرت منطقه‌ای اسرائیل گذاشتند و پرونده فلسطین به یکی از مهمترین مقوله‌های امنیت ملی و سیاست خارجی هر دو کشور پس از انقلاب تبدیل شد. در عین حال، انقلاب ایران، انقلابی دینی بود و یک چهره بارز دینی در رأس آن قرار داشت که آن را هدایت می‌کرد، در حالی که انقلاب مصر، انقلابی ملی است که جریان‌های اسلامی جزئی از آن هستند و رهبری روشنی نداشت که بخواهد آن را هدایت کند و به همین دلیل نیز اهداف و دستاوردهای آن همچنان مجهول است (هویدی، ۲۰۱۱: الف).

فرید زکریا نیز در مقاله خود در روزنامه واشنگتن پست با عنوان «شباهت واقعی مصر با انقلاب ایران»، معتقد است پیامد انقلاب مصر بیش از انقلاب ایران با کشورهای چون ترکیه و پاکستان قابل مقایسه است. به نظر وی، روحانیت سنی مصر، نقش سیاسی و سلسله‌مراتبی به شکلی که روحانیون ایران دارند را بازی نمی‌کند. در مقابل، آنچه در مصر پس از انقلاب دیده می‌شود، حکومت نظامیان است. در ایران، ارتش پس از انقلاب به دلیل نقشی که در تحکیم رژیم پیشین داشت، دچار دگردیسی کامل شد، اما در مصر پس از انقلاب، کشور هنوز با

حکومت نظامی و دادگاه‌های ارتش اداره می‌شود. بنابراین، این امکان وجود دارد که به مدل ترکیه که در آن ارتش نقشی حیاتی در نوسازی کشور ایفا کرد، نزدیک شود. در عین حال، این خطر نیز وجود دارد که تجربه پاکستان در مصر تکرار شود و نوعی دموکراسی ظاهری^۱ همراه با قدرت واقعی ژنرال‌ها در پشت پرده، در آنجا حاکم شود (Zakaria, 2011).

چنانچه مشاهده می‌شود، این بررسی‌ها و نظرات، عمدتاً بر تفاوت‌ها و مشابهت‌های احتمالی پیامدهای دو انقلاب متمرکز هستند و نه لزوماً بر روندهای انقلابی یا فرایند انقلاب در آنها. بررسی مقایسه‌ای پیامدهای دو انقلاب، به لحاظ علمی، در چارچوب «تخمین راهبردی» و «رویکرد آینده‌پژوهی» قرار می‌گیرد و می‌تواند موضوع مقاله مستقل دیگری باشد. از این رو، مقاله حاضر بر مقایسه فرایند دو انقلاب، از ماهیت رژیم پیشین تا زمان پیروزی انقلاب و منابع بسیج انقلابی متمرکز می‌شود. همچنین، یادداشت‌ها و نظرات پیش‌گفته، عموماً در قالب نظریه‌های علمی اعم از نظریه‌های انقلاب یا نظریه‌های جامعه‌شناختی بیان نمی‌شدند، اما در مقاله حاضر سعی می‌شود بررسی مقایسه‌ای در چارچوب این نظریه‌ها صورت گیرد.

الف. چارچوب نظری

انقلاب به معنای تغییر حکومت‌ها یا حاکمان سیاسی، از موضوعاتی است که همواره علاقه‌مندی نظریه‌پردازان و پژوهش‌گران را برای مطالعه آن در چارچوب سیاست‌های مقایسه‌ای یا مطالعات تطبیقی برانگیخته است. مطالعه علمی و تطبیقی در مورد انقلاب‌ها، به طور جدی پس از انقلاب ۱۹۲۱-۱۹۱۷ روسیه آغاز گردید (گلدستون، ۱۳۸۷: ۱۵). به ویژه، نسل اول نظریه‌های انقلاب که با عنوان «مکتب تاریخ طبیعی» از آنها یاد می‌شود، به بررسی مقایسه‌ای مشهورترین انقلاب‌ها اعم از انقلاب‌های انگلیس، آمریکا، فرانسه و روسیه پرداختند. این نظریه‌ها که مشهورترین آنها از آن کرین بریتون در کتاب *کالبدشکافی چهار انقلاب* (۱۳۶۶) است، بر آن بودند تا از مجرای بررسی مقایسه‌ای این انقلاب‌ها، الگوهای مشترک وقایع را در انقلاب‌های بزرگ شناسایی کنند و از این طریق به نظریه‌ای عام در باب انقلاب‌ها برسند (گلدستون، ۱۳۷۸: ۸۵-۵۴). در واقع، در چارچوب برداشت کلاسیک از سیاست‌های

مقایسه‌ای، تصور این بود که با بررسی ساختارها و روندهای سیاسی گوناگون در جوامع مختلف، می‌توان به نوعی الگو یا نمونه‌ای که حاوی سلسله‌ای از قواعد و اصول کلی است، دست یافت که قابلیت تعمیم بالایی در قبال پدیده‌های سیاسی بعدی داشته باشد.

وقوع انقلاب‌ها و تجربه‌های انقلابی متفاوت در دیگر جوامع، در دهه‌های بعد، از جمله انقلاب اسلامی ایران، نشان داد تفاوت‌ها و پیچیدگی‌های ساختاری و فرایندی سیاست در جوامع مختلف و تنوع آنها، به حدی است که نمی‌توان به سادگی به نظریه عمومی در خصوص وقوع انقلاب‌ها دست یافت. در عین حال، توسعه ارتباطات و پیوستگی جوامع، به ویژه در فرایند جهانی‌شدن و همچنین، وابستگی‌های متقابل میان نظام‌های گوناگون و سرانجام، تعامل میان رفتارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی واحدهای سیاسی، پژوهشگر را در وضعیتی قرار می‌دهد که نمی‌تواند واحدهای ملی را در مدار بسته خود و مستقل از دیگر عوامل و واحدها بررسی و تحلیل کند (قوام، ۱۳۷۳: ۲).

به بیان دیگر، دخالت فرایندهایی چون اثرگذاری و اثرپذیری و یاددهی و یادگیری در وقوع پدیده‌های مختلف اجتماعی-سیاسی، از جمله انقلاب‌ها، پژوهشگر را ناگزیر می‌کند برای فهم و تبیین آنها از رهیافت مقایسه‌ای نیز سود بجوید، هرچند اتخاذ این رهیافت به منزله تلاش برای ارائه نظریه‌ای عام نباشد.

بر این اساس، مقاله حاضر در پی بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹) و انقلاب مصر (۲۰۱۱) به منظور فهم بهتر نسبت این دو و در واقع، فهم بهتر انقلاب‌های شمال آفریقا و پیامدهای احتمالی آنهاست. برای تحقق این هدف، از نسل چهارم نظریه‌های انقلاب، به عنوان چارچوب نظری مقاله استفاده می‌کنیم. نسل نخست، چنانکه گفتیم با عنوان «مکتب تاریخ طبیعی» شناخته می‌شد و در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، چارچوب مسلط نظری برای تبیین و مقایسه انقلاب‌ها بود. نسل دوم را نظریه‌های عمومی خشونت سیاسی تشکیل می‌دادند که در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، از سوی نظریه‌پردازانی چون جیمز دیویس، رابرت گر، نیل اسملسر، چالمرز جانسون و چارلز تیلی ارائه شدند. نسل سوم نیز شامل نظریه‌های ساختاری در اواخر دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ می‌شد. نسل دوم به دنبال تبیین چرایی انقلاب‌ها در روند مدرنیزاسیون در جوامع گوناگون بودند و نسل سوم نیز استدلال می‌کرد که دولت‌ها دارای

ساختارهای متفاوتی هستند و از این رو، در مقابل انواع متفاوتی از انقلاب، آسیب‌پذیری دارند (گلدستون، ۱۳۸۷: ۲۱-۱۸).

هیچ یک از این سه نسل، نشان نمی‌دادند چرا انقلاب‌ها در زمان خاصی رخ می‌دهند و چرا هر کدام دارای ویژگی‌های خاصی هستند (شرکت‌کنندگان، اهداف و پیامدهای خاص). در مقابل، نظریه‌های نسل چهارم استدلال می‌کنند که باید فرایند انقلابی را بررسی کرد و نشان داد هنگام بروز و گسترش منازعات انقلابی چه روی می‌دهد؟ (گلدستون، ۱۳۸۷: ۲۸). از جمله نظریه‌پردازان این نسل، می‌توان به جان فون، اریک سلبین، جف گودوین، میثاق پارسا و جک گلدستون اشاره کرد. تحلیل فرایندی انقلاب‌ها در نظر این نظریه‌پردازان، از ریشه‌های انقلاب آغاز می‌شود و تا پیامدهای آن ادامه می‌یابد. در این میان نیز آنچه مهم است، تبیین چگونگی شکل‌گیری جنبش انقلابی اعم از ایدئولوژی، رهبر، نحوه برقراری ارتباطات یا منابع ارتباطی و مادی، ترکیب گروه‌های اجتماعی حاضر در جنبش انقلابی و شیوه کنش انقلابی، اعم از خشونت‌آمیز یا مسالمت‌جوست.

بر این اساس، تحلیل فرایندی انقلاب، مبنای سازمان‌دهی مقاله یا ساختار آن است. از سوی دیگر، محتوای این چارچوب یا ساختار، بر اساس نظریه «فرصت‌یابی سیاسی» شکل خواهد گرفت. به بیان دیگر، چارچوب نظری مقاله از تلاقی و ترکیب دو نظریه «تحلیل فرایندی انقلاب» و «فرصت‌یابی سیاسی» تشکیل می‌شود.

نظریه فرصت‌یابی سیاسی، بر پایه این فرضیه شکل گرفته است که در حضور تمامی عوامل مساعد، چنانچه کارگزاران جنبش انقلابی از فرصت‌های سیاسی به وجود آمده بهره لازم را نبرند یا آنها را نسازند، انقلاب به پیروزی نمی‌رسد. به بیان دیگر، انقلاب‌ها محصول فرصت‌های سیاسی ساختاری یا کارگزارمحور است که در روند بسیج انقلابی ساخته می‌شوند و مورد استفاده قرار می‌گیرند و همین کنش و واکنش است که آینده انقلاب‌ها یا پیامدهای آن را می‌سازد. به بیان جف گودوین:

«مردم در فقیرترین جوامع و در مواقع سختی و مشقت طغیان نمی‌کنند و حتی زمانی و در جایی که مردم طغیان می‌کنند و جنبش‌های انقلابی سهمگین صورت می‌گیرد، همیشه نمی‌توانند زمام حکومت را به چنگ آورند، مگر

هنگامی که بتوانند از فرصتهایی که برای سرنگونی دولت فراهم می‌شود، بهره‌گیرند.» (گودوین، ۱۳۸۸: ۳۳).

نظریه فرصت‌یابی سیاسی، تأکید خود را بر وجود یا عدم فرصت‌های سیاسی^۱ قرار می‌دهد. این فرصت‌ها، غالباً جنبه ساختاری دارند و در کنترل فعالان انقلابی نیستند، در عین حال که برخی از آنها نیز توسط همین فعالان ساخته می‌شوند. از جمله اولین تعاریفی که از ساختار فرصت سیاسی صورت گرفته، به تغییراتی توجه دارد که می‌توانند سبب گشایش‌های ناگهانی در نظام شوند. به بیان مک آدام^۲: «هر واقعه یا فرایند اجتماعی گسترده‌ای که محاسبات و فرض‌های سامان‌بخش یک نظام سیاسی را تضعیف نماید، تغییری را در فرصت‌های سیاسی ایجاد می‌کند» (دلپورتا و دیانی، ۱۳۸۳: ۲۹۶-۲۹۵). برای مثال، ساختار حکومت اعم از نظام حزبی و نظام انتخاباتی یا وجود جناح‌بندی‌های گوناگون در حکومت و بروز شکاف میان آنها، می‌تواند فرصت‌ساز باشد. همچنین، تغییر سیاست حکومت و تصمیم به لیبرالیزه کردن رژیم سیاسی به هر دلیلی، می‌تواند فرصت مورد نظر را به دست دهد. اعمال فشارهای جهانی بر حکومت‌ها یا افزایش وزن اجتماعی گروه اجتماعی معین مانند طبقه متوسط، می‌تواند اهمیت سیاسی آن و در نهایت، فرصت‌ها و فضاها را مربوط به عمل آن را گسترش دهد. در عین حال، حتی در شرایط ویژه‌ای، انسداد کامل فضای سیاسی نیز می‌تواند فرصت مورد نظر را مهیا کند. این شرایط غالباً شامل ضعف مفرط حکومت و فشار داخلی و خارجی فزاینده بر آن است.

بر این اساس، می‌توان پرسش اصلی مقاله را اینگونه نیز بیان نمود که در فرایند انقلاب، کدام شرایط ساختاری و کارگزارانه مشابه یا متفاوت در جوامع ایران و مصر توانست فرصت سیاسی مناسب را برای پیروزی جنبش‌های انقلابی در این کشورها فراهم کند؟ و انقلاب مصر تا چه حد متأثر از فرصت‌های سیاسی برآمده از انقلاب‌های ایران بوده است؟

برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر در مقام سازمان‌دهی، به دو بخش «ماهیت رژیم پیشین» و «منابع جنبش انقلابی»، تقسیم می‌شود.

1. political opportunity

2. Mc Adam

ب. ماهیت رژیم پیشین

تبیین ماهیت رژیم پیشین در تحلیل انقلاب‌ها، نشان‌دهنده بهره‌گیری از رویکرد دولت‌محور است. رویکرد دولت‌محور در تحلیل انقلاب‌ها، یکی از ارزشمندترین و شاید ارزشمندترین رویکردها برای درک این پدیده است. دلیل این امر آن است که انقلاب‌ها، به خودی خود، پدیده‌ای دولت‌محور هستند. به بیان چارلز تیلی:

«در انقلاب‌ها، متغیرهای گوناگون دخالت دارند، در حالی که همه آنها شامل انتقال قهرآمیز قدرت از دولتی به دولت دیگرند و از این رو، هر بحث کارآمد در باب انقلاب، باید در بین عوامل مختلف، به این نکته توجه داشته باشد که دولت‌ها و کاربرد زور، چگونه به تبع زمان و مکان و شرایط اجتماعی تغییر می‌کنند.» (گودوین، ۱۳۸۸: ۲۸).

دولت‌های ایران در زمان محمدرضا پهلوی و مصر در زمان حسنی مبارک را می‌توان «دیکتاتوری مدرن» و دولت‌های «نئوپاتریمونیا» نامید. در واقع، انقلاب‌های کلاسیک فرانسه (۱۷۸۹)، روسیه (۱۹۱۷) و چین (۱۹۳۹)، انقلاب‌هایی علیه دولت‌های پادشاهی و امپراتوری سنتی بودند. آنها دولت‌های ماقبل مدرنی بودند که تحت سیطره نخبگان قرار داشتند و انقلاب‌هایشان به شدت بر شورش‌های دهقانان روستایی متکی بود، اما در ایران و مصر، دیکتاتوری‌های حاکم، به جای نخبگان زمین‌دار سنتی، به وسیله بوروکراسی‌ها و ارتش‌های مدرنیزه حمایت می‌شدند و از این رو، در هر دو کشور، انقلاب‌ها، رویدادی شهری بودند. دولت‌های معاصر، چنانکه ماکس وبر تأکید می‌کند، دارای حکومت‌هایی هستند که در آنها، ریاست اجرایی و دیگر قدرت‌های رسمی، نه صرفاً بر مبنای اقتدار موروثی، بلکه بر مبنای اشکالی از ترتیبات سیاسی قانونی و پارلمانی قرار دارند که در آن، نخبگان زمین‌دار سنتی، هیچ نقش نهادینه‌شده‌ای در اداره امور ندارند و حکومت از طریق سازوکارهای حزبی سازمان می‌یابد و از طریق ترکیبی از قواعد انتخاباتی و بوروکراتیک تأیید می‌شود (وبر، ۱۳۷۴: ۳۱۴). برخی از دولت‌ها در قرن بیستم و در قرن کنونی، از چنین نظام حزبی و بوروکراتیک به صورت ظاهری بهره برده‌اند، اما در اساس، به وسیله فرد قدرتمندی کنترل شده‌اند و از این رو، آنها را دیکتاتوری‌های مدرن نامیده‌اند. رژیم‌های پیش از انقلاب در مصر و ایران هر دو از این

جمله‌اند و هر دو در طول حدود سه دهه، سعی کردند به تدریج، به حکومتی تمام‌شخصی تبدیل شوند. آیزنشتات، این دولت‌ها را نئوپاتریمونیا می‌نامد.

نئوپاتریمونیاها، آن دسته از دولت‌های نسبتاً مدرن‌شده‌ای هستند که در آنها حکومت نه از طریق پیروی از قوانین غیرشخصی، بلکه از طریق نظام گسترده حمایت شخصی بر جامعه حکومت می‌کند. چنین دولت‌هایی ممکن است از ظواهر دموکراتیک نظیر پارلمان‌ها، احزاب سیاسی، قوانین اساسی و انتخابات برخوردار باشند، اما همه به این موضوع اذعان دارند که تصمیمات ریاست دولت کاملاً قطعی هستند، چرا که نظام حمایت و در صورت لزوم، ابزار زور، باعث تضمین سرسپردگی قوه قانون‌گذاری و احزاب سیاسی، تفسیر جانبدارانه از قانون اساسی و پیروزی‌های انتخاباتی می‌شود (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۱۶).

نظام‌های نئوپاتریمونیا، چهار ویژگی مشخص دارند که آنها را در برابر انقلاب‌ها آسیب‌پذیر می‌کند. مشخصه یا شناسه نخست آن است که در این نظام‌ها، سیاست و حکومت، امری فردی و متعلق به شخص حاکم است و از این رو، حکومت به نام شخص حاکم شناخته می‌شود؛ مانند «رژیم شاه» یا «رژیم حسنی مبارک». بر این اساس، عامه مردم، عموماً از عرصه سیاسی کنار گذاشته می‌شوند و گروه‌های مخالف نیز صرفاً تا حدی تحمل می‌شوند و به گونه‌ای ظاهری در عرصه سیاست مشارکت داده می‌شوند که نتوانند به قدرت شخص حاکم، خللی وارد کنند. این تحمل نیز عمدتاً از سر ناچاری و به هنگام ضعف این حکومت‌هاست و چنانچه دوباره احساس قدرت نمایند، به سرکوب کامل مخالفین می‌پردازند.

شناسه دوم آن است که رقابت سیاسی از گونه‌ای که اقتدار شخص حاکم را تهدید نکند، در میان نخبگان جریان دارد و نهادهای ظاهراً دموکراتیک مانند انتخابات و احزاب سیاسی، مجرای برای رقابت آنهاست که معمولاً نتایج مشخصی دارد. دلیل این امر آن است که حاکم نئوپاتریمونیا بیش از گونه سستی یا پاتریمونیا، برای تداوم قدرت خود به منابع مالی، بوروکراتیک و نظامی نیازمند است. بر این اساس، الیگارشی زمین‌دار، سرمایه‌داران جدید، متخصصان جدید و بوروکرات‌ها و نخبگان نظامی، گروه‌هایی هستند که در این چرخه وارد می‌شوند و شخص حاکم برای حفظ موقعیت بالادست خود در برابر آنها به سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» متوسل می‌شود و مزیت خود را در میانجی‌گری میان آنها می‌جوید.

شناسه سوم، پی‌گیری و بهره‌گیری از سیاست رشد اقتصادی است. این سیاست به منظور مدرن‌ساختن نیروهای مسلح، گسترش بوروکراسی و توان مالی دولت و بالابردن توانمندی و ظرفیت آن به منظور کنترل بیشتر جامعه و پرداخت هزینه حامی‌پروری حاکم در میان نخبگان است. ضمن آنکه می‌تواند با ایجاد رفاه نسبی، غیرسیاسی‌بودن جامعه را نیز تضمین کرده و تداوم بخشد.

شناسه چهارم، تمایل بالای این رژیم‌ها به اتکا به حمایت خارجی است. در واقع، حمایت‌های نظامی، مالی و کارشناسی خارجی از این رژیم‌ها، تا حد زیادی می‌تواند شخص حاکم را از نخبگان و جامعه بی‌نیاز کرده و موقعیتش را در برابر آنها تحکیم کند. این چهار شناسه یا مشخصه، می‌توانند فرصت‌های سیاسی متعدد و متنوعی را برای شکل‌گیری جنبش‌های انقلابی و پیروزی انقلاب‌ها فراهم کنند.

۱. سرکوب سیاسی و شکل‌گیری اراده جمعی

مشخصه نخست یعنی تدبیر سیاست و قدرت در غیاب مردم و سرکوب مداوم گروه‌های مخالف در کنار تحمل آنها به هنگام ضعف قدرت حاکم، دو فرصت سیاسی مشخص ایجاد می‌کنند. فرصت نخست، همه‌گیر شدن و کثیرالطبقه‌شدن مخالفت با رژیم در عرصه اجتماع به هنگام بروز مشکلات سیاسی- اقتصادی است که استعداد بسیج‌پذیری جامعه را در فرایند انقلاب بالا می‌برد. میشل فوکو در تبیین این پدیده در انقلاب ایران، از عنوان «اراده جمعی» استفاده می‌کند. به بیان وی:

«یکی از چیزهای سرشت‌نمای این رویداد انقلابی، این واقعیت است که این رویداد، اراده‌ای مطلقاً جمعی را نمایان می‌کند. ما در تهران و سرتاسر ایران، با اراده جمعی یک ملت برخورد کرده‌ایم و تنها یک هدف به این اراده جمعی جهت داده است، یعنی رفتن شاه» (فوکو، ۱۳۸۴: ۵۷).

این وضعیت در میدان التحریر مصر نیز به هنگام انقلاب ۲۵ ژانویه و در روند آن نمود بارزی داشت. در روزهای برپایی تظاهرات در این میدان، ترکیبی از حاشیه‌نشینان و تهیدستان

شهری در کنار طبقه متوسط در آن شرکت داشتند. همچنین، اسلام‌گراها در کنار سکولارها (ملی‌گرایان و چپی‌ها) و حتی قبطیان مسیحی نیز در این جنبش انقلابی حضور یافتند.

فرصت دوم را نفس اعمال سرکوب ایجاد می‌کند. در خصوص تأثیر روش‌های کنترل و سرکوب بر سطوح بسیج انقلابی، باید گفت خشن‌ترین شیوه‌های کنترل اعتراض، قاعداً باید هزینه عمل جمعی را افزایش دهند و تمایل بازیگران به شرکت در اعتراض را کم کنند، اما تجربه نشان داده است در شرایطی، سرکوب خشن و بستن کامل فضای سیاسی، می‌تواند به سیاسی‌شدن اقشار بیشتری از جامعه سیاسی بیانجامد و بروز نوسانات در گشایش فضای سیاسی و سرکوب آن، به ورود این جمعیت سیاسی‌شده به فرایند انقلاب کمک می‌کند. این اتفاقی است که در انقلاب‌های ایران و مصر با ویژگی‌های نسبتاً مشابه افتاده است. در ایران، طی بیش از ۲۵ سال حاکمیت مطلقه شاه، یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تمامی احزاب سیاسی مخالف و سازمان‌های غیردولتی کنار گذاشته شدند یا از بین رفتند. این دوره‌ای است در حکومت محمدرضا پهلوی که خوان لیتز و هوشنگ شهابی از آن با عنوان دوره تبدیل مناسبات نئوپاتریمونیال به نظام نوسلطانی یاد می‌کنند (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۱۸).

نوسلطانی، گونه افراطی و کاملاً شخصی‌شده نظام نئوپاتریمونیال است. کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب‌های پس از آن، هم ملی‌گراها را مضمحل ساخت و هم جنبش‌های کمونیستی را. اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های چریکی مخفی بر اثر نفوذ و عملیات ساواک، به تدریج کاملاً سرکوب و بی‌اثر شدند. سرکوب نهادهای سیاسی دموکراتیک به جایی رسید که حتی احزاب فرمایشی نیز که صورت ظاهری رقابت دموکراتیک سیاسی را به نمایش می‌گذاشتند، تعطیل شدند و حزب واحد و سراسری «رستاخیز» به سیاق احزاب توتالیتار در اسفند ۱۳۵۳ با فرمان شاهانه تشکیل شد. همه آحاد ملت موظف به عضویت در این حزب شدند و به مخالفان این آزادی داده شد که کشور خود را ترک کنند. کمتر از دو سال بعد، هنگامی که سیاست حقوق بشری کارتر اعلام شد که به «وزیدن نسیم کارتری» شهرت یافت، اراده معطوف به سرکوب شاه نیز با اختلال مواجه شد. سیاست کارتر، شاه را وادار ساخته بود به نوعی فضای سیاسی برای ابراز نظر محدود تن در دهد. این فراگرد ابتدا با تساهل محدودی درباره سانسور آغاز شد. برخی فعالیت‌های ادبی-روشنفکرانه آزاد شد و مجالس اسلام‌گرایان همچون تجمع

مسجد قبا، برگزار شد. انتشار نامه‌های انتقادی و سرگشاده روشنفکران و سیاسیون به مقامات بالای مملکتی و حتی شاه، بخش دیگری از این فضا بود (بیات، ۱۳۷۹: ۸۴).

فرصت ایجادشده، گرچه محدود بود و زود به پایان رسید، اما این گمانه را در مخالفین شکل داد که اراده سرکوب در شخص شاه تضعیف شده است. پس از آن، الگویی از رفتار حکومت به نمایش گذاشته شد که در آن زور به صورت محدود و نامؤثر مورد استفاده قرار گرفت. شاه، نه به شیوه‌ای پیش‌گیرانه، بلکه به شیوه‌ای واکنشی به زور متوسل می‌شد و در واقع، به علائم انقلاب واکنش نشان می‌داد نه به ریشه‌های آن (گرین، ۱۳۸۷: ۳۴۰).

شاه به تدریج، پشتوانه‌های روانی خود را برای تداوم سرکوب از جمله حمایت بی‌چون و چرای آمریکا را از دست داد و هنگامی که دریافت به بیماری سرطان مبتلاست، ضعف اراده‌اش، بیش از پیش نمایان شد.

در مصر نیز مبارک با سرکوب مخالفین خود و به ویژه، بازداشت رهبران قدیمی، تلاش کرد در طول سی سال، حزب دموکراتیک ملی را به عنوان تنها گزینه موجود برای تداوم قدرت در مصر مطرح سازد. مارینا اوتاوی در نظریه خود با عنوان «نظام‌های شبه‌اقتدارگرا»، رژیم مصر در دوره مبارک را در زمره این نظام‌ها می‌داند. به نظر وی، نظام شبه‌اقتدارگرا، دموکراسی‌های ناقصی نیستند که در مسیر پیشرفت و تثبیت دموکراسی در حال حرکت باشند، بلکه این رژیم‌ها مصممند ظاهری از دموکراسی را حفظ کنند، بدون آنکه خودشان را در معرض مخاطرات سیاسی ناشی از رقابت آزاد قرار دهند. این رژیم‌ها فضای سیاسی را تا آن حد تحمل می‌کنند که به تغییر نظام سیاسی منتهی نشود (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۷).

در واقع، روند سرکوب در چارچوب مناسبات شبه‌اقتدارگرایی شامل برگزاری انتخابات کنترل‌شده و دستکاری در نتایج آن، اعلام وضعیت فوق‌العاده که در تمام طول حکومت مبارک ادامه داشت و سرکوب اسلام‌گرایی سیاسی در قالب ممنوعیت مشارکت احزاب دینی در انتخابات می‌شد. وضعیت فوق‌العاده این امکان را به حکومت داد که دستگاه قضایی را به حاشیه براند و پرونده‌هایی را که از نظر سیاسی حساسیت داشتند، از دادگاه‌های غیرنظامی به دادگاه‌های نظامی منتقل کند (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۵۷). بر این اساس، در رژیم تک‌حزبی مبارک هیچ‌یک از احزاب مخالف نمی‌توانستند حزب حاکم را از قدرت ساقط و خود را جایگزین آن

سازند. بنابراین، زمینه‌های انقلاب و تداوم ناآرامی در دوره سی‌ساله حکومت مبارک، به ویژه در ده سال اخیر و پس از انتخابات ۲۰۰۵ هموار بود. گرچه در دوره انتخابات ۲۰۰۵ با ایجاد فضای نیمه‌باز و اعطای برخی آزادی‌های محدود برای مخالفین، مبارک تلاش نمود با جذب مخالفین خود، به ویژه اخوان المسلمین، همچنان قدرت خویش را در مصر حفظ نماید، اما اخوان المسلمین با کسب ۸۵ کرسی در پارلمان، چالشی عمیق را در برابر مبارک و حزب حاکم مصر به نمایش گذاشت. این تجربه، مبارک را بر آن داشت در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰، امکان حضور و شرکت مخالفین دولت از جمله اخوان المسلمین را سلب کند و انتخابات در فضای امنیتی و گسترش خشونت‌های خیابانی همراه با دستگیری گسترده رهبران اخوان المسلمین برگزار شود که در سایه تقلب آشکار حزب حاکم، در دو نوبت، این حزب را به عنوان برنده انتخابات اعلام کرد. مبارک کار را تمام‌شده می‌دانست و از این رو، در پی آماده‌سازی مقدمات موروئی نمودن حکومت در خاندان خویش از طریق مطرح کردن جمال مبارک، فرزندش برای ریاست جمهوری ۲۰۱۱ بود. در واقع، مبارک با نحوه برگزاری انتخابات ۲۰۱۰ و طرح ریاست جمهوری پسرش، در آستانه گذر از شبه‌اقتدارگرایی به نوعی نظام نوسلطانی بود که انقلاب در تونس به پیروزی رسید. به هنگام سرایت این حرکت به مصر، مبارک در اثر سیاست‌های سرکوب خود با اعتراض فراگیر و کثیرالقشر و در واقع، با «اراده جمعی» و ملی در برابر خود مواجه شد که به رغم سرکوب گاه خونبار آن، از غلبه بر آن ناتوان ماند. بسیاری به قدرت رسیدن اوباما در کاخ سفید و سیاست‌های آن برای بازسازی تصویر آمریکا در اذهان مسلمانان و مردم خاورمیانه را در تضعیف اراده مبارک برای سرکوب تمام‌عیار تجمعات التحریر مؤثر می‌دانند. در کنار این گزینه که تشابه جالب توجهی را با انقلاب ایران به نمایش می‌گذارد، سایه‌افکندن تجربه انقلاب اسلامی ایران بر معادلات و مفروضات تصمیم‌گیری ایالات متحده، مبارک و ارتش مصر برای سرکوب جمعیت معترض و درس‌گیری از آن را نمی‌توان نادیده گرفت. در واقع، چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای آن، فرصت سیاسی مناسبی را برای جنبش انقلابی مصر فراهم نمود تا بتواند فرایند انقلاب را در زمانی کوتاه‌تر و با هزینه‌ای کمتر از انقلاب اسلامی به نتیجه برساند.

۲. استقلال حکومت از جامعه و انفعال نخبگان

مشخصه دوم، یعنی تلاش برای کنترل گروه‌های نخبه از طریق اختلاف‌افکنی و میانجی‌گری مداوم میان آنها و همچنین، تلاش برای استقلال‌یابی حاکم نئوپاتریمونیل از این گروه‌ها، موجب می‌شود به هنگام شرایط انقلابی، آنها به تماشاجی بازی تبدیل شوند یا حتی در موقعیت‌های خاصی، به جنبش انقلابی بپیوندند. این اتفاقی بود که در انقلاب‌های ایران و مصر، برای نیروهای ارتش و دیگر گروه‌های نخبه اعم از بوروکرات‌ها و برخی سیاستمداران افتاد. در واقع، هنگامی که حکومتی به سوی تمام‌شخصی‌شدن میل می‌کند و در این مسیر، سرسپردگان خود را نیز قربانی می‌کند، چنانکه شاه ایران با هویدا و برخی دیگر از سرسپردگانش کرد، جنبش انقلابی نیز این فرصت را می‌یابد که به جنبش تمام‌خلقی تبدیل شود و حتی از پتانسیل درون‌حکومتی نیز سود ببرد. اعلام بی‌طرفی نظام ارتش و پیوستن کادرهای مختلف آنها به جنبش انقلابی، هم در انقلاب اسلامی ایران و هم در انقلاب مصر، یکی از نتایج همین ویژگی، یعنی ماهیت شخصی و نئوپاتریمونیل رژیم‌های حاکم است. سعیده لطفیان در پژوهشی با عنوان «ارتش و انقلاب اسلامی ایران»، به علل خارجی و داخلی خنثی‌شدن نقش ارتش در انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد و از جمله مهمترین عوامل داخلی، به ماهیت رژیم سیاسی، اشاره می‌کند (لطفیان، ۱۳۸۰).

این ویژگی در انقلاب مصر نیز نمود بارزی داشت، به ویژه آنکه نخبگان حاکم عمدتاً از ارتش برخاسته بودند، چنانکه خود حسنی مبارک نیز از افسران نیروی هوایی مصر است. در عین حال، برخلاف انقلاب ایران که ارتش در روزهای پایانی اعلام بی‌طرفی کرد، ارتش مصر در همان نخستین روزهای آغاز تجمعات اعتراض‌آمیز یعنی اول فوریه ۲۰۱۱، با صدور بیانیه‌ای رسمی، اعلام بی‌طرفی نمود و اطمینان داد علیه تظاهرکنندگان به زور متوسل نخواهد شد و خواسته‌های مردم مصر را که از یک هفته پیش در خیابان‌های این کشور علیه دولت تظاهرات می‌کنند، قانونی می‌داند.

این ویژگی، دو دلیل عمده داشت که عبارتند از استقلال نسبی ارتش مصر از مبارک در مقایسه با موقعیت ارتش ایران در زمان شاه و همچنین، تجربه انقلاب اسلامی ایران و شیوه بازیگری و سرنوشت ارتش ایران در فرایند آن. در واقع، ارتش مصر که سابقه دفاع از میهن را

در دو جنگ علیه اسرائیل در کارنامه خود داشت، از خوشنام‌ترین بازیگران عرصه سیاسی مصر به شمار می‌رفت و در جریان انقلاب مصر، تا حد زیادی اسیر وجهه خود شد و امکان سرکوب مردم را نیافت. از سوی دیگر، ارتش مصر بر مبنای قرارداد کمپ دیوید، سالانه کمک‌های مالی قابل توجهی را به طور مستقیم از ایالات متحده دریافت می‌کند که بر اساس آن می‌تواند از نوعی استقلال نسبی برخوردار شود. این ویژگی‌ها باعث شد هم فرماندهی ارتش مصر و هم ایالات متحده، برخلاف مبارک، چاره کار را اعلام بی‌طرفی ارتش از همان روزهای نخست ببینند. دلیل این امر، عمدتاً به تجربه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران باز می‌گشت. در واقع، سرکوب مردم انقلابی از سوی ارتش شاهنشاهی در ایران، مانع از آن شد که در پی فرار شاه، ارتش بتواند نقش مؤثری در فرایند گذار سیاسی به مدل مطلوب غرب بازی کند و حتی از انجام کودتا نیز ناتوان شد. ضعف و خلاء به وجود آمده، به حدی بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ارتش مردمی به نام «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» شکل گرفت که هنوز هم یکی از موانع مهم برنامه‌ها و منافع غرب و ایالات متحده در دنیای اسلام و ایران به شمار می‌رود. این تجربه، موجب شد ایالات متحده و ارتش مصر از همان آغاز به این نتیجه برسند که با اعلام بی‌طرفی، اولاً، برای ارتش مصر این فرصت را فراهم کنند تا در قالب «شورای نظامی مصر» مدیریت دوره انتقالی را پس از سقوط مبارک تا برگزاری انتخابات جدید ریاست جمهوری، بر عهده گیرد و از این طریق مانع هدایت جنبش انقلابی از سوی اسلام‌گرایان شود که می‌تواند به تکرار پیامد انقلاب در ایران بیانجامد و در عین حال، با برگزاری انتخابات از سوی شورای نظامی، آینده نظام سیاسی مصر را حداقل در کوتاه و میان‌مدت، در جهت منافع غرب و ارتش مصر شکل دهد و ثانیاً، با حفظ ارتش، مانع دست‌یازی نیروهای انقلابی به امکانات و تسلیحات آن و تشکیل ارتش جایگزین با صبغه‌ای انقلابی و کمتر محافظه‌کار شود. بنابراین، تفاوت مذکور در انقلاب‌های ایران و مصر، ناشی از تجربه انقلاب اسلامی در ایران و درس‌گیری ارتش مصر و ایالات متحده از این تجربه بود. بر این اساس، نحوه شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای آن، از یک سو فرصت سیاسی مناسبی برای جنبش انقلابی مصر فراهم آورد تا چنانکه گفتیم، در زمانی کوتاه‌تر و با هزینه کمتر شاهد سرنگونی مبارک باشد و در عین حال، موجب شود در این مرحله، فرصت سیاسی اسلام‌گرایان، محدود

شده و رشته‌های پیوند غرب و ایالات متحده با فضای سیاسی مصر، از طریق شورای نظامی مصر، حفظ شوند.

۳. رشد اقتصادی و انسداد سیاسی

شناسه سوم، یعنی اتخاذ سیاست رشد اقتصادی در کنار سرکوب و بستن فضای سیاسی، به فرصتی می‌انجامد که عمدتاً در چارچوب نظریه «توسعه نامتوازن» هانتینگتون معنا می‌یابد. به بیان هانتینگتون:

«انقلاب جنبه‌ای از مدرنیزاسیون است، انقلاب پدیده‌ای نیست که در هر نوع جامعه‌ای و در هر برهه از تاریخ آن جامعه رخ دهد. انقلاب نه در جوامع بسیار سنتی برخوردار از سطوح بسیار پایین پیچیدگی اجتماعی و اقتصادی رخ خواهد داد و نه در جوامع بسیار مدرن. بیشترین احتمال وقوع انقلاب، مانند دیگر اشکال خشونت و بی‌ثباتی، در جوامعی وجود دارد که به سطح خاصی از توسعه اجتماعی و اقتصادی رسیده‌اند و فرایندهای مدرنیزاسیون سیاسی و توسعه سیاسی از فرایندهای تحول اجتماعی و اقتصادی عقب مانده‌اند.» (هانتینگتون، ۱۳۸۷: ۶۴).

مصر در طول یک دهه پایانی عمر حکومت مبارک، اصلاح اقتصاد خود را آغاز کرد. در طول این سال‌ها، مبارک با تشویق پسرش جمال که بانکدار تحصیل کرده غرب است، گروهی از اصلاح‌طلبان پرانرژی را در کابینه‌اش منصوب کرد تا اقتصاد مصر را از نو بسازند. آنها مالیات‌ها و تعرفه‌های گمرکی را پایین آوردند، دخالت‌های دولت در اقتصاد را کم کردند و یارانه‌های دولتی را کاهش دادند. بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، اقتصاد سالی ۷ درصد رشد کرد و حتی سال ۲۰۱۰، پس از بحران اقتصادی جهان، رشدی ۶ درصدی را تجربه کرد. این روند، کاملاً برخلاف روند سیاسی مصر بود (زکریا، ۱۳۸۹: ۳۳).

غالب شاخص‌های اقتصادی مصر در سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهند این کشور از نظر تولید ناخالص ملی، شاخص توسعه انسانی، نرخ تورم، جمعیت زیر خط فقر، میزان باسوادی و شاخص فساد، وضعیت بالنسبه مناسبی داشته و به لحاظ تولید ناخالص داخلی، با رقم ۵۰۰

میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰، رشد قابل ملاحظه‌ای را نسبت به سال‌های پیش از آن تجربه نموده است (Developing 8 Countries Organization, 2011).

در ایران زمان شاه نیز به ویژه پس از انقلاب سفید، برنامه‌های توسعه بر محور صنعت شکل گرفتند. منبع مالی اصلی برای تأمین هزینه رشد فراگیر در صنعت و خدمات، درآمدهای نفتی بود که از ۴۵ میلیون دلار در سال ۱۹۶۳، به ۴/۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ افزایش پیدا کرد. دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، دهه‌های توسعه اقتصادی بود (دفرونزو، ۱۳۸۷: ۶۲-۶۱) که در کنار آن، سرکوب مخالفین و بستن فضای سیاسی با جدیت بیشتری دنبال می‌شد. از این رو، همایون کاتوزیان این فاصله زمانی را با عناوین «دیکتاتوری سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی» و «استبداد نفتی و توسعه اقتصادی» نام‌گذاری کرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۲۵۶-۲۳۶).

سیاست رشد اقتصادی در ایران و مصر، رشد طبقه متوسط جدید را به همراه داشت که در ایران، به واسطه درآمدهای نفتی و در مصر از طریق گسترش توریسم و کمک‌های خارجی امکان یافت. این طبقه، شامل افراد دارای مشاغل حرفه‌ای یقه‌سفید، مهندسان، دیوان‌سالاران، مدیران، آموزگاران، روشنفکران و اکثریت عظیمی از دانش‌آموزان و دانشجویان است که گسترش و خودآگاهی طبقاتی آنها موجب تقاضایشان برای مشارکت سیاسی و تأسیس نهادها و رویه‌های دموکراتیک می‌شود. این پدیده به شکاف میان تأمین دموکراسی از سوی حکومت و تقاضای آن از سوی این طبقه جدید انجامیده و از این رو، استعداد بسیج‌پذیری این گروه را در جنبش انقلابی بالا می‌برد و این فرصت سیاسی مهمی برای شکل‌گیری و تداوم جنبش‌های انقلابی است. از این پدیده یا فرصت سیاسی در میان نظریه‌های انقلاب، در چارچوب نظریه نوسازی سخن گفته می‌شود. نظریه نوسازی بر آن است که تجربه دگرگونی فن‌آورانه و اقتصادی، گروه‌های جدید یا گروه‌هایی که پیش از این بی‌تفاوت بودند را به واسطه افزایش خواست‌های اقتصادی و تقاضایشان برای مشارکت سیاسی، بسیج می‌کند. احتمال وقوع انقلاب در زمانی است که صاحبان قدرت دولتی نتوانند یا نخواهند تقاضاهای گروه‌هایی را که به واسطه نوسازی بسیج شده‌اند، برآورده سازند (دفرونزو، ۱۳۸۷: ۳۶).

۴. حمایت خارجی و گسترش استقلال‌خواهی

شناسه چهارم یا تمایل بالای این رژیم‌ها به اتکا به حمایت‌های خارجی نیز می‌تواند سه فرصت سیاسی مهم را برای شکل‌گیری یا توفیق جنبش‌های انقلابی فراهم کند. فرصت نخست را می‌توان تحریک احساسات ملی‌گرایانه یا استقلال‌خواهانه در میان گروه‌های سیاسی یا اجتماعی دانست. در دهه ۱۹۷۰، این اعتقاد که بعضی حاکمان نظیر شاه ایران، وابستگی شدیدی به کمک ایالات متحده داشتند و بنابراین، به جای منافع ملت، منافع خارجی‌ها را تأمین می‌کردند، نقش عمده‌ای در جلب حمایت مردم از جنبش‌ها انقلابی برای سرنگونی رهبران ایفا نمود (گلدستون، ۱۳۸۷: ۳۴).

گسترش احساسات ملی‌گرایانه یا استقلال‌خواهانه به مخالفت انقلابی با رژیم و در واقع، شخص حاکم می‌انجامد. به دلیل سلطه نئوپاتریمونیال و شخصی، بسیاری از نخبگان و گروه‌ها به این نتیجه می‌رسند که مخالفت با شخص یا رژیم حاکم، مترادف با مخالفت با ایالات متحده و اعاده حق تعیین سرنوشت ملی و تأمین «کرامت و شأن ملی» است. رژیم‌های شاه و مبارک، علاوه بر ایالات متحده، نوعی وابستگی ساختاری و امنیتی به اسرائیل نیز داشتند که موجبات شرمندگی و تحقیر ملی این جوامع را در برابر دیگر ملل مسلمان فراهم می‌نمود.

حسینی مبارک در طول ۳۰ سال حکومت، غرور و حیثیت ملی مصری‌ها را خدشه‌دار کرده بود. مصر که زمانی به واسطه ندای پان‌عربی عبدالناصر، طلایه‌دار جریان‌های عربی بود، در اثر هم‌پیمانی قاهره- تل‌آویو، به خصوص در جریان پیمان صلح کمپ دیوید که با حمایت مؤثر آمریکا شکل گرفت، جایگاه پیشرو و مرجع خود را در جهان عرب از دست داد و نقش مصر در منطقه بسیار تنزل یافت. از این رو، تمامی نیروهای سیاسی مصر اعم از ملی‌گراها و اسلام‌گراها، خواهان بازگشت قدرتمند مصر به صحنه معادلات منطقه‌ای و به خصوص بازتعریف نقش این کشور در مناقشه اعراب و اسرائیل بودند و این انگیزه، نقش مهمی در انقلاب علیه رژیم مبارک از سوی مردم داشت. حملات مکرر به منافع اسرائیل در مصر اعم از سفارتخانه و لوله‌های گاز این رژیم، پس از پیروزی انقلاب، که عمدتاً از سوی ناصریست‌ها و چپ‌ها صورت گرفت، در همین چارچوب توجیه می‌شوند. در انقلاب اسلامی ایران نیز شاه از جمله متحدان استراتژیک ایالات متحده و اسرائیل در منطقه بود و از این رو، «استقلال»

نخستین شعار این انقلاب به شمار می‌رفت. خواست ارج‌شناسی و کرامت ملی و در واقع، پایان تحقیر ملی، خواسته‌ای تاریخی و از زمان جنگ‌های ایران و روس بود که در انقلاب اسلامی ایران و پیروزی آن، محقق می‌شد.

فرصت دوم را می‌توان ایجاد شرایط مساعد بین‌المللی در صورت تضعیف حمایت خارجی نامید. در هر دو دوره شاه و مبارک، ایالات متحده در زمان رؤسای جمهور دموکرات یعنی کارتر و اوپاما از این حاکمان نئوپاتریمونیال با تسلیحات و پول حمایت می‌کرد. این در حالی است که همزمان نیز از اهدافی چون حقوق بشر، آزادی سیاسی و دموکراتیک‌شدن به گونه‌ای ظاهری حمایت می‌نمود. هنگامی که قیام مردمی علیه این حاکمان آشکار می‌شد، ایالات متحده از آنها می‌خواست اقداماتی در جهت دموکراتیک‌شدن انجام دهند.

چون شخصی‌شدن حکومت در این رژیم‌ها، بر پایه وابستگی‌شان به ایالات متحده شکل می‌گرفت، هشدار ایالات متحده نیز بنیان‌های روان‌شناختی اعتماد به نفس آنها را به ویژه در سرکوب مخالفان با اختلال مواجه می‌کرد. سال ۱۳۵۶، آغاز ریاست‌جمهوری جیمی کارتر بود. اظهارات او در دفاع از حقوق بشر و در میان متحدان جهان سومی آمریکا، نقش روانی مهمی، هم در تشویق مخالفت آشکار با حکومت شاه و هم در متزلزل‌ساختن اعتماد شاه به حمایت بی‌چون و چرایی که تا آن هنگام از سوی متحدان غربی و به ویژه آمریکایی خود دریافت کرده بود، بازی کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۸۱). به این معنا، تمایل قدرت‌های بین‌المللی، برای حمایت یا ممانعت از جنبش‌های انقلابی، با ایجاد نوعی بستر جهانی آسان‌گیر و حمایت‌کننده، فرصت سیاسی تبدیل وضعیت بی‌ثبات به انقلاب را افزایش می‌دهد. در واقع، در برخی شرایط، حامیان خارجی دولت‌ها، برای جلوگیری از انقلاب و براندازی آن دولت، مداخله نکرده‌اند، یا مداخله‌شان برای شکست‌دادن جنبش انقلابی نبوده است. در این موارد، یکی از عوامل دخیل در پیروزی جنبش انقلابی، «زمینه مساعد جهانی» بوده است.

مداخلات ایالات متحده در ویتنام و السالوادور، نمونه‌هایی از مداخله خارجی در وضعیت انقلابی داخلی هستند. به همین ترتیب، اتحاد شوروی نیز در گذشته، در مجارستان، چکسلواکی و افغانستان برای جلوگیری از موفقیت انقلاب داخلی مداخله کرد (دفرونزو، ۱۳۸۷: ۳۳). در مقابل، نمونه‌های ایران و مصر، از جمله مواردی هستند که به رغم اتحاد

استراتژیک حاکمان این کشورها با آمریکا، ایالات متحده، دخالتی جدی و فراگیر برای حفظ آنها نکرد. دلیل این امر به سیاست خارجی اعلانی آنها باز می‌گشت که در هر دو دوره، یعنی ریاست‌جمهوری کارتر و اوباما، پس از یک دوره طولانی حاکمیت جمهوری‌خواهان که سیاست خارجی واقع‌گرا و مداخله‌گر را به نمایش گذاشته بودند، بر بازگشت به اصول‌گرایی و حمایت از دموکراسی و حقوق بشر در سیاست خارجی و بازسازی تصویر آمریکا، به ویژه در میان ملل خاورمیانه از طریق به کارگیری قدرت نرم، تأکید می‌کردند. این موقعیت بین‌المللی، فضای مساعد جهانی و در واقع، فرصت سیاسی مناسبی را برای فعال‌شدن جنبش‌های انقلابی و پیروزی آنها در هر دو کشور ایفا کرد.

در مصر، فشار آمریکا به حسنی مبارک برای انجام اصلاحات، از دوره بوش پسر و پس از رویداد ۱۱ سپتامبر آغاز شد. در ژانویه ۲۰۰۵، جرج بوش در اولین سخنرانی سالیانه خود در کنگره در دوره دوم ریاست جمهوری‌اش، تأکید کرد که در خاورمیانه، دموکراسی را نمی‌توان قربانی امنیت کرد. پس از این سخنان، کاندولیزا رایس وزیر خارجه وقت آمریکا، راهی مصر شد و در دانشگاه قاهره از تز خاورمیانه جدید، یعنی گسترش دموکراسی و آزادی، رشد آموزش و انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی سخن گفت. این فشارها باعث شد انتخابات ۲۰۰۵ پارلمان مصر در فضایی نسبتاً آزادتر برگزار شود و در نتیجه، بیش از ۸۰ کاندیدای مستقل اخوان المسلمین به مجلس راه یافتند (Lych, 2011:32). در عین حال، پس از ناکامی آمریکا در عراق و تغییر استراتژی‌اش در این کشور در سال ۲۰۰۷، ایالات متحده، طرح خاورمیانه جدید را کنار گذارد و بار دیگر استراتژی پشتیبانی از متحدین منطقه‌ای‌اش از جمله پادشاهی سعودی و مصر را در پیش گرفت. در عین حال، مداخلات جرج بوش در منطقه، با عنوان جنگ علیه تروریسم و پیامدهای آن، ایالات متحده را با چالش مقبولیت و مشروعیت بین‌المللی به ویژه در خاورمیانه مواجه کرد. از این رو، یکی از اهداف اعلانی اوباما در سیاست خارجی، بازسازی چهره ایالات متحده در نظام بین‌الملل و به ویژه در جوامع اسلامی، با تکیه بر قدرت نرم و نه سخت بود. باراک اوباما، نطق تاریخی خود را در خصوص سیاست‌های آمریکا در قبال جهان اسلام، در روز پنج‌شنبه ۱۴ خرداد ۱۳۸۸ در دانشگاه قاهره ایراد کرد. اوباما در این سخنرانی به صراحت اعلام نمود ایالات متحده در صدد صدور دموکراسی از طریق

زور نیست، اما در عین حال، برای رفع تنش با جوامع اسلامی، متعهد به دفاع از حقوق بشر و خواست مردم در این جوامع است (سخنرانی اوپاما در قاهره، ۱۳۸۸).

این سخنان، از یک سو نشان می‌داد ایالات متحده برای بازسازی تصویر خود، مداخله نظامی را به ویژه در خاورمیانه در دستور کار ندارد و از سوی دیگر، در میان فعالان سیاسی جهان اسلام، این گمانه را تقویت می‌نمود که رژیم‌های دیکتاتوری این منطقه، از جمله رژیم حسنی مبارک دیگر مانند سابق، تحت حمایت ایالات متحده نیستند. به نظر می‌رسد خود این رژیم‌ها نیز آن را پیام و هشدار به خود قلمداد کردند.

فرصت سیاسی دیگر، غافل‌گیری استراتژیک ایالات متحده در برابر انقلاب‌های ایران و مصر به دلیل عدم شناخت تحولات اجتماعی-سیاسی این کشورها، پیش از وقوع انقلاب است که می‌توان از آن با عنوان «ضعف اطلاعات» نام برد. این ضعف اطلاعاتی نیز عمدتاً به سبب همان ماهیت شخص‌محور این رژیم‌هاست. در واقع، هم در ایران و هم در مصر، ایالات متحده برای شناخت جوامع و تحولات، بیش از پیش بر منابع و سازمان‌های اطلاعاتی این رژیم‌ها و شخص حاکم متکی بودند، منابعی که بیشتر آنچه دوست داشتند، می‌دیدند نه آنچه در حال وقوع بود. در ایران، جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در دی‌ماه ۱۳۵۶، یکسال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به تهران سفر کرد. وی در نطقی در حضور شاه ایران و در مهمانی شامی که برای وی ترتیب داده شده بود، رسماً اعلام کرد:

«... ایران تحت رهبری عالیه شاه، جزیره ثبات و آرامش در یکی از طوفانی‌ترین مناطق جهان شده است... اعلیحضرتا این ستایشی است از رهبری شما و احترام به عشق و سپاسی که ملت به شما دارند.» (باقی، ۱۳۸۳: ۲۰۹).

درست نُه روز پس از این سخنرانی در ۱۹ دی‌ماه، مردم قم تظاهراتی سراسری علیه رژیم بر پا کردند که در واقع، آغاز سلسله ناآرامی‌هایی بود که به پیروزی انقلاب انجامید. این وضعیت حاکی از نوعی غافل‌گیری راهبردی^۱ بود که به اعتقاد بسیاری، منشاء آن «شاه‌محور شدن» چرخه اطلاعاتی در آمریکا در قبال ایران بود. در پژوهشی که کنگره درباره عملیات اطلاعاتی در ایران و شکست آن انجام داد، به این نکته و تأثیر آن اشاره شده بود:

1 . strategic surprise

«وضعیت فرهنگی در گردآوردن اطلاعات درباره ایران، به علت نبود تماس‌های گسترده با ایرانیان از هر گروه و دسته‌ای اعم از هواداران و رهبران بوده است... آشنایی زیاد ایالات متحده با شاه، فرصت‌هایی که در اختیار مأموران آمریکایی قرار می‌گرفت، محدود می‌کرد و نمی‌گذاشت از زبان ایرانیانی که مخالف او بودند، چیزی بشنوند. این وضع موجب شد ایران از دیدگاه ایالات متحده، به صورت جامعه بسته‌ای درآید و حتی از جمع‌آوری محرمانه اطلاعات درباره سیاست‌های ایران نیز خودداری می‌شد» (دونوان، ۱۳۸۰: ۱۹۸).

از میان سه بخشی که جمع‌آوری اطلاعات سیاسی - استراتژیک را عهده‌دار بودند، یعنی دفتر اطلاعات و تحقیقات وزارت امور خارجه، دوایر تحلیل سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) و سازمان اطلاعات دفاعی، هیچ کدام وقوع انقلاب در ایران را پیش‌بینی نکردند. در گزارشی به تاریخ ۶ مهرماه ۱۳۵۷ که وزارت دفاع آن را به مثابه ماحصل پنج ارزیابی مختلف منتشر کرد، آمده بود که «انتظار می‌رود شاه تا ده سال دیگر فعالانه بر سر کار بماند». همچنین، در گزارشی که سیا با عنوان «ایران پس از شاه» در اوت ۱۹۷۸ منتشر کرد، تأکید کرده بود «ایران در وضعیت انقلابی یا حتی ماقبل انقلابی نیز قرار ندارد.» (دونوان، ۱۳۸۰: ۲۰۱).

با شروع اعتراضات مردمی در مصر در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ نیز جو بایدن، معاون رئیس‌جمهوری ایالات متحده، به صراحت اعلام نمود مبارک دیکتاتور نیست و نباید سقوط کند. در واقع، ایالات متحده تصوری از سقوط مبارک، حتی پس از سقوط بن‌علی در تونس نیز نداشت. ریچارد هاس، رئیس شورای روابط خارجی آمریکا نیز اعلام کرد چیزی که ما هرگز نمی‌خواهیم در مصر تکرار شود، همان حادثه سه دهه پیش در ایران است. بنابراین، آمریکا تا آخرین لحظه از حکومت مصر حمایت خواهد کرد (Naam, 2011).

در روز چهارم فوریه ۲۰۱۱، یعنی با گذشت ۱۱ روز از قیام مردم مصر علیه رژیم مبارک، خبرگزاری‌ها خبر دادند باراک اوباما طی صحبتی با جیمز لایر، مدیر سازمان اطلاعات ملی آمریکا، ناخرسندی و یأس خود را از دستگاه‌های اطلاعاتی این کشور به خاطر عدم پیش‌بینی

قیام‌های مردمی در تونس و مصر، ابراز داشته است. سناتورهای آمریکایی و اعضای کمیته اطلاعاتی سنا نیز اظهار نظرهای مشابهی داشتند (Lych, 2011:38).

این سطح از غافل‌گیری راهبردی در هر دو مورد، موجب شد آمریکا نتواند از وقوع انقلاب پیش‌گیری کند. در عین حال، با توجه به تجربه انقلاب اسلامی در ایران، آمریکا توانست در مصر، در مرحله واکنش به بحران، به سرعت در سیاست خود تجدید نظر کند و اوباما، پنج روز پیش از سقوط مبارک، به صراحت اعلام نمود ایالات متحده از خواسته‌های مردم مصر پشتیبانی می‌کند و مبارک باید هرچه سریعتر روند انتقال قدرت را انجام دهد. این تغییر سیاست، بیش از هر چیز به درس‌گیری ایالات متحده و به ویژه، حزب دموکرات این کشور از انقلاب اسلامی ایران باز می‌گشت. کارتر تا آخرین لحظه از رژیم شاه پشتیبانی نمود و حتی پس از فرارش از ایران، وی را در کشور خود پذیرفت. سیاست وی از یک سو موجب تسخیر سفارت آمریکا در ایران و آمریکاستیزی بی‌سابقه در جامعه ایران شد، به گونه‌ای که با گذشت بیش از سه دهه از این واقعه، هنوز هم آمریکا نمی‌تواند منافع خود را در ایران به درستی پی‌گیری و تأمین کند و از سوی دیگر، سبب شد دموکرات‌ها به مدت ۱۲ سال از کاخ سفید دور بمانند. اوباما نه خواستار از بین رفتن موقعیت آمریکا در صحنه مصر بود و نه می‌خواست ناکامی دوباره و مشابه حزب دموکرات، این بار به نام وی ثبت شود، چرا که ممکن بود حزب دموکرات برای مدت طولانی‌تری از قدرت دور بماند. انقلاب اسلامی ایران، از این منظر نیز فرصت سیاسی مهمی را در اختیار جنبش انقلابی مصر نهاد تا سریع‌تر و با هزینه کمتری به مهمترین دستاورد خود، یعنی سقوط مبارک نائل آید.

ج. منابع بسیج انقلابی

آنچه فرایند انقلاب را شکل می‌دهد منابعی است که گروه‌های اجتماعی را در روند بسیج‌پذیری با هدف برانداختن رژیم حاکم قرار می‌دهد. بنابراین، منابع مذکور می‌توانند شاخص‌های مناسبی برای مقایسه فرایند انقلاب در تجربه‌های مختلف باشند. از جمله این منابع، رهبری، ایدئولوژی، سازمان‌دهی و منبع عمل جمعی یا شیوه کنش جمعی است.

۱. رهبری

«رهبری» یکی از مهمترین و شاید مهمترین شناسه انقلاب اسلامی ایران است، به حدی که بدون آن شاید انقلاب ایران با این مشخصات به پیروزی نمی‌رسید. در واقع، مهمترین منبع بسیج‌کننده در انقلاب ایران و سمت و سو دهنده به این بسیج، رهبری امام خمینی(ره) بوده است. دلیل این امر، از یک سو به مرجعیت مذهبی امام در میان گروه‌های اسلام‌گرا و سازش‌ناپذیری ایشان در برابر شاه باز می‌گشت و از سوی دیگر، ناشی از پذیرش رهبری ایشان در میان دیگر گروه‌ها بود. در واقع، نیروها و استراتژی گروه‌های غیراسلامی و یا چریکی (اعم از مذهبی و غیرمذهبی)، پس از دو دهه مبارزه، به بن‌بست رسیده و سرکوب شده بود و این امام و سبک رهبری و شیوه مبارزاتی تجویزی ایشان بود که توانست جنبش انقلابی را عام و فراگیر کند و انقلاب را به پیروزی برساند. هنر ایشان آن بود که هدف مبارزه را در گرانیگاه و نقطه کانونی اتصال خواست همه مردم که همانا «رفتن شاه» بود قرار داد. مشروعیت ایشان به حدی بود که گروه‌های غیراسلام‌گرا می‌دانستند عدم پذیرش حداقل ظاهری ایشان به مثابه رهبر انقلاب، آینده سیاسی آنها را در ایران پس از انقلاب، با ابهام و تزلزل مواجه می‌کند. مهمترین فرصتی که عامل رهبری برای جنبش انقلابی مردم ایران فراهم می‌کرد، جلوگیری از انحراف و مصادره انقلاب از سوی قدرت‌های بزرگ و عوامل رژیم و هشدارهای بهنگام در این خصوص تا دستیابی به موفقیت کامل بود.

در مصر، «رهبری» از جمله عوامل غایب در انقلاب ۲۵ ژانویه، همچون انقلاب تونس بود. در واقع، جنبش انقلابی مصر در مقایسه با جنبش انقلابی ایران، به لحاظ رهبری، بیشتر به جنبش‌های نوین اجتماعی شبیه است تا جنبش‌های کلاسیک. از جمله تفاوت‌های جنبش‌های جدید اجتماعی و جنبش‌های کلاسیک یا قدیم، نبود رهبری آوانگارد یا حزب پیش‌گام در رأس جنبش است. در این جنبش‌ها، رهبری صفتی جمعی و غیرمتعین در شخص خاص می‌باشد و جنبش اجتماعی، پیش از آنکه حول یک فرد جمع شود، حول ایده‌ای خاص مثل برابری خواهی، حقوق بشر یا دموکراسی خواهی، بسیج و جمع می‌شود. این وضعیتی است که در انقلاب‌های مصر و تونس، به وضوح قابل مشاهده بود. در این انقلاب‌ها، رهبری کاریزماتیک، جایش را به رهبری جمعی داد که بعضاً در فضای مجازی شکل می‌گیرد و پس از

آن عمل می‌کند. انقلاب مصر، هیچ رهبری نداشت و هیچ حزب یا گروه خاصی، آن را هدایت نمی‌کرد و این خود مردم بودند که از طریق رسانه‌های جدید و در رأس آنها اینترنت، به سازمان‌دهی و مدیریت جریان اعتراضات اقدام می‌کردند. این ویژگی، سبب شده است انقلاب مصر در برابر ورودی‌های آشوب‌ساز همچون دخالت خارجی، عوامل رژیم پیشین و گروه‌های مصادره‌کننده انقلاب، آسیب‌پذیری بیشتری نسبت به انقلاب ایران داشته باشد و نیاز به فعالیت و حضور جنبش انقلابی، پس از سقوط مبارک، همچنان احساس شود.

فهمی هویدی در یادداشتی با عنوان «در باب مصادره بهار عربی»، به همین موضوع اشاره کرده است: «کشورهای غربی و در رأس آن ایالات متحده، زمانی که دریافتند دو انقلاب مصر و تونس بدون رهبری است، به سرعت کوشیدند کلیه راههای بهره‌گیری از وضعیت موجود برای تحقق منافع خود را در پیش گیرند.» (هویدی، ۲۰۱۱، ب).

این ویژگی، همچنین سبب می‌شود پیامد انقلاب مصر در مقایسه با انقلاب ایران، نامتعیّن‌تر و نامشخص‌تر باشد، به ویژه در خصوص ماهیت رژیم سیاسی جایگزین و سیاست خارجی این کشور نسبت به غرب و اسرائیل.

۲. ایدئولوژی

ایدئولوژی‌ها پل بسیار حساسی میان نارضایتی‌ها و اقدامات برقرار می‌کنند و از این رو، یکی از مهمترین منابع بسیج انقلابی هستند. هنگام بسیج حمایت مردمی از سوی نخبگان، ایدئولوژی مخالف، نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد ائتلاف‌های گسترده و چندطبقه‌ای که معمولاً برای سرنگونی یک رژیم لازم هستند، ایفا می‌کنند. استفاده از ایده‌آل‌های گسترده‌ای نظیر ملی‌گرایی، دموکراسی، کمونیسم یا اعتقادات مذهبی، فرصتی برای انسجام‌بخشی و حفظ ائتلاف میان طبقات و نخبگان گوناگون فراهم می‌کند. این چارچوب‌ها، گروه‌های مخالف را به این باور می‌رساند که هدفشان حق است و آنها نهایتاً پیروز خواهند شد (گلدستون، ۱۳۷۸: ۳۱). دیدگاه غالب در تحقیقات دانشگاهی، انقلاب ایران را حاصل فرایند ایدئولوژیک و نقطه اوج جنبش اسلامی درازمدتی می‌دانند که از اواخر دهه ۱۹۶۰، بروز کرده است. حمید دباشی در کتابی با عنوان «تئولوژی اعتراض: بنیاد ایدئولوژیکی انقلاب اسلامی در ایران»، معتقد است

در جامعه عمیقاً مذهبی ایران، اسلام‌گراها از سال‌ها قبل خود را برای به دست گرفتن قدرت آماده می‌کردند. آنان از طریق مساجد، حوزه‌ها، مراسم عزاداری، وعظ و خطابه و تبلیغات، به سربازگیری، سازماندهی، آموزش و بسیج نیروهایشان می‌پرداختند تا در صورتی که شرایط داخلی و بین‌المللی اقتضا کرد، قدرت را به دست گیرند (Dabashi, 1993: 110).

دباشی در تحلیل خود برداشتی ایجابی و کشش‌مند از ایدئولوژی اسلام‌گرایی در انقلاب ایران دارد، اما اندیشمندانی چون نیکی کدی، آنتونی پارسونز و دیگران، اسلام‌گرایی در انقلاب ایران را نوعی اظهار وجود هویت اسلامی در مقابل رخنه و نفوذ سیاسی و فرهنگی غرب می‌دانند و به آن جنبه‌ای واکنشی و سلبی می‌دهند.

نیکی کدی در پژوهشی در خصوص تجدید حیات دوباره اسلام‌گرایی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در کشورهای ایران و مصر به شرایط مشابه این دو کشور در آن زمان اشاره می‌کند. به نظر وی، یکی از مشابهت‌های ایران و مصر، عبارت بود از شکست ملی‌گرایی به سبک غربی و سکولاریسم در دوره ناصر و مصدق، برای تأمین نیازهای فرهنگی مردمان این دو کشور. همچنین، هم‌سویی سکولاریسم با نفوذ و کنترل غرب، یکی از عوامل مهم در موج جدید احیای اسلام بود که در ایران، مصر و دیگر کشورهای مسلمان، در دهه ۱۹۶۰ آغاز شد. از جمله دیگر مسائل، ماهیت دینی دولت در اسرائیل بود. پس از پیروزی اسرائیل بر عبدالناصر غیرمذهبی در جنگ ۱۹۶۱، این انگاره تقویت شد که جوهر اعتقاد مذهبی اسرائیل، احتمالاً عامل اصلی قدرت آنان است و در نتیجه، افزایش گرایش به اسلام، می‌تواند موفقیت سیاسی بیشتری برای مسلمانان به ارمغان آورد. علاوه بر این، محمدرضا پهلوی و سادات، هر دو در رابطه با اسرائیل، به عنوان خائن به اسلام شناخته می‌شدند و این خیانت، از عوامل مهم گرایش به اسلام‌گرایی بود (کدی، ۱۳۷۹: ۴۵-۴۰).

این شرایط در ایران موجب تبدیل اسلام‌گرایی به منبع ایدئولوژیک بسیج در فرایند انقلاب علیه شاه شد و یکی از دلایل اسلامی نامیدن انقلاب ایران نیز همین است. در مقابل، احیای اسلام‌گرایی در مصر موجب بروز انقلابی از نوع انقلاب اسلامی در آن زمان نشد. در انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ نیز هسته اولیه بسیج‌کننده و بسیج‌شونده در انقلاب از میان اسلام‌گرایان نبودند. در طول سه هفته انقلاب مصر، اسلام‌گرایان در قالب اخوان المسلمین (عمدتاً جوانان

اخوان) بیشتر در هفته آخر فعال شدند. هسته اولیه و اصلی این انقلاب، جوانان عضو فیس بوک با حداکثر ۲۵ سال سن بودند که همگی عضو صفحه «همه ما خالد سعید هستیم» یا «کلنا خالد سعید»، در فیس بوک بودند و جنبش ۶ آوریل خوانده می‌شوند. خالد سعید جوان مصری بود که چند ماه پیش بر اثر شکنجه پلیس مخفی مصر (البلطجیه) جان سپرد، اما مسئولان از پذیرش مسئولیت آن خودداری کردند. پس از آن، این صفحه به مدیریت وائل غنیم که مدیر منطقه‌ای گوگل در خاورمیانه بود، تأسیس شد و فراخوان تجمع ۲۵ ژانویه از همین صفحه صادر شد. این تجمع، در روزهای پس از آن، به تجمعات و راهپیمایی‌های میلیونی در التحریر قاهره برای سرنگونی مبارک تبدیل شد. شعارهای این جوانان، عمدتاً حقوق بشری و دموکراسی‌خواهانه بود. حتی دموکراسی و حقوق بشر برای آنها، بیش از آنکه حکم نسخه‌ای ایدئولوژیکی داشته باشد، صورتی تازه از زندگی اجتماعی بوده است. دموکراسی برای اینان نوعی منطق و زبان برای همزیستی کثرت‌آلود امروزی و روشی نسبتاً رضایتبخش برای حل اختلافات است (فراسخواه، ۱۳۹۰). البته، این به معنای ضدیت با اسلام و نفی اسلام‌گرایی نیست. بسیاری از این جوانان، به مساجد می‌روند، نماز جمعه را برپا می‌کنند و به اسلام آئینی متعهد هستند، اما خواسته‌های سیاسی آنها بر محور غیرایدئولوژیک شکل می‌گیرد. به همین دلیل است که محققانی چون آصف بیات (۲۰۱۱) و اولیویه روی (۲۰۱۱) از انقلاب‌های مصر و تونس، با عنوان پسااسلامی^۱ یاد می‌کنند. مقصود از «پسااسلامی بودن» این نیست که این انقلاب‌ها یا جنبش‌ها ضد اسلامی یا سکولار هستند، بلکه آنها مسلمانند، اما فراتر از جنبش‌های اسلام‌گرای کنونی، بر حقوق شهروندی تمرکز و تأکید دارند. آنها در پی ایجاد رویه‌های دموکراتیک سیاسی در جوامع پرهیزگار و مسلمانند.

در عین حال، گروه‌های اسلام‌گرا، از جمله اخوان المسلمین نیز از این جنبش حمایت کردند و به آن پیوستند، اما پیوستن‌شان در مراحل بعدی بود. در واقع، آنها آغازگر این جنبش نبودند، اما به بخش مهمی از آن تبدیل شدند. به ویژه در هفته سوم فعالیت جنبش انقلابی در مصر، جوانان اخوان فعالیت زیادی کردند و آخرین تلاش رژیم مبارک در دهم فوریه برای

1 . post- islamist revolution

برقراری حکومت نظامی و تخلیه میدان التحریر، با فداکاری و مقاومت جوانان اخوان المسلمین ناکام ماند.

به همین دلیل بود که پس از آن، بلوک قدرت حاکم در مصر و همچنین، ایالات متحده به این نتیجه رسیدند که مبارک باید هرچه سریعتر عرصه قدرت را ترک کند تا اسلام‌گرایان به جریان غالب جنبش انقلابی مصر تبدیل نشوند. در عین حال، در این مدت نیز گروه‌های اسلام‌گرا در فرایند انقلاب، عمدتاً شعارهای دموکراتیک و حداکثر بیگانه‌ستیز سر می‌دادند و بر وجه سمبلیک و عمل‌گرای شعارهای انقلابیون یعنی «اسقاط نظام» و رفتن مبارک تأکید می‌کردند. دلیل این امر را عمدتاً می‌بایست در استراتژی اخوان المسلمین در مصر، به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تفاوت آن با جنبش اسلام‌گرایی در ایران دانست. در واقع، اخوان المسلمین، از بدو پیدایش، به واسطه نوعی استراتژی تدریجی و طولانی، در مراحل آغازین حرکت خود بر اسلام‌گرایی اجتماعی تأکید می‌نمود. حسن البناء، بنیان‌گذار اخوان المسلمین در سخنانی به همین استراتژی اشاره کرده است:

«وظیفه ما به عنوان اخوان المسلمین، آن است که برای اصلاح نفس و قلب و جانمان و اتصال آن به خداوند متعال بکوشیم و سپس جامعه‌مان را چنان سازمان دهیم که به صورت جمعیت‌های متعددی درآید که خوبی و نیکی برآن حاکم است و بدی‌ها در آن راه ندارد تا آنگاه از این جمعیت‌هاست که یک دولت صالح بر می‌خیزد.» (بیات، ۱۳۷۹: ۱۰۳).

اخوان این استراتژی را در طول پنجاه سال به اجرا گذارد و با ارائه خدمات اقتصادی و اجتماعی از نوع خیریه و مدرسانی اجتماعی، در برابر ناکارآمدی بوروکراتیک حکومت مصر قد علم نمود. بر این اساس، آنها برخلاف مورد ایران که اسلام‌گرایی در آن، به تدریج، به جنبش انقلابی و اعتراضی تبدیل شد، آن را به جنبشی اجتماعی تبدیل کردند.

به این معنا، اخوان نوعی ویژگی انجمنی یافت، یعنی اقدام به بسیج اجتماعی در جامعه مدرن از طریق هسته‌های سازمان‌یافته در مساجد، مدارس، انجمن‌های جوانان، سازمان‌های زنان، درمانگاه‌ها، تعاونی‌های کار و نیز گروه‌های ورزشی کرد. این استراتژی به تحکیم پایه‌های اجتماعی اخوان المسلمین انجامید و کمک کرد اسلام‌گرایی به بخشی از زندگی

روزانه مردم مصر تبدیل شود (بیات، ۱۳۷۹: ۱۰۱). آنها در تداوم این استراتژی، در طول سالیان سال تلاش کردند از ورود به سیاست و خشونت پرهیز کنند و در جهان عرب از سوریه و اردن تا فلسطین و عراق، از این راه، مقبولیت و محبوبیت بخزند. این ویژگی پس از انقلاب اسلامی ایران، تقویت شد. دلیل این امر آن بود که هرچند انقلاب اسلامی، جنبش‌های اسلامی مخالف در جهان عرب را تقویت کرد و به آنها امید و الهام بخشید، اما حکام عرب از آن برای مشروعیت بخشیدن به مهار این جنبش‌ها بهره جستند. در تونس، حکومت بورقیه با «خمینیست» نامیدن فعالان اسلامی، سعی داشت آنها را بی‌اعتبار کند و حکومت مصر نیز تلاش نمود با دادن عنوان «انصار خمینی» به گروه‌های اسلامی، هزینه سرکوب آنها را در جامعه کاهش دهد. مفهوم ضمنی این برچسب تبلیغی در جامعه عرب، صرفاً این نبود که جنبش اسلامی مخالف، افراطی است، بلکه این هم بود که این جنبش، ضد مصری و طرفدار الگوهای بیگانه است (اسپوزیتو و پسیکاتوری، ۱۳۸۸: ۳۳۲).

علاوه بر این، دولت مصر در زمان مبارک و حتی سادات، برای تضعیف همزمان چپ‌ها و ملی‌گراها یا ناصریست‌ها، بر نوعی اسلام دولتی در پیوند با الازهر پای می‌فشرد و از این رو، به موجب قانون اساسی، اسلام دین رسمی مصر است و حاکمیت از وضع قوانین مغایر با شرع اسلام منع شده است. علمای الازهر، به شدت بر اجرای این اصل قانون اساسی نظارت می‌کنند (اسپوزیتو و وال، ۱۳۸۹: ۳۳۶). این نظارت، خود تسهیل‌کننده رویکرد اخوان المسلمین به تسخیر جامعه مدنی است. بنابراین، یکی از دلایل این نحو حضور اخوان المسلمین در جنبش انقلابی مصر، آن است که این سازمان و یا در واقع، جنبش اجتماعی، در استراتژی تدریجی خود، هنوز وارد فاز سیاسی یا تلاش برای تصاحب قدرت و حکومت نشده و یکی از دلایل کناره‌گیری زودهنگام مبارک و اصرار آمریکا بر آن، جلوگیری از ورود اخوان به این فاز است. بر این اساس، انقلاب اسلامی ایران در بعد ایدئولوژیک، متکی بر نوعی اسلام‌گرایی سیاسی بود، اما جنبش انقلابی در مصر بر پایه ترکیبی از ایده پسااسلام‌گرایی و نوعی اسلام‌گرایی اجتماعی شکل گرفت. بنابراین، گرچه انقلاب اسلامی ایران، فرصت سیاسی مناسبی برای پیروزی جنبش انقلابی مصر فراهم نمود تا در زمانی کوتاه‌تر و با هزینه‌ای کمتر به پیروزی برسد، اما همزمان و در مقطع کنونی، به واسطه درس‌گیری ایالات متحده، ارتش مصر و

بوروکرات‌های حاکم بر این کشور از فرایند انقلاب در ایران، فرصت اسلام‌گرایان برای تسخیر کامل فضای سیاسی جنبش انقلابی مصر محدود شده است. البته، این فضا همچنان در نوسان میان پسااسلام‌گرایی و اسلام‌گرایی است و این فرصت برای اخوان المسلمین وجود دارد که در ادامه استراتژی تدریجی خود، وارد فاز سیاسی و حتی قدرت حکومتی شود. در آن صورت، اسلام‌گرایی در مصر، از حوزه اجتماعی به حوزه سیاسی و حکومتی وارد خواهد شد.

۳. سازمان‌دهی

گروه‌های مدعی قدرت حکومت، کم و بیش، همواره و همه جا حضور دارند، اما مهم این است که چگونه و در چه زمانی گسترش می‌یابند، سازمان‌دهی می‌کنند و دست به بسیج می‌زنند. ارتباطات و تشکیلات، دو عنصر مهم در فرایند بسیج انقلابی به شمار می‌روند. بدون ارتباطات، هیچ جنبشی نمی‌تواند از فضای گفتمانی به فضای مادی وارد شود و از گذشته، این تشکیلات بوده است که ارتباطات را برقرار می‌کرده است. یکی از دلایل اسلامی‌بودن انقلاب ایران نیز وجود نهادهای مذهبی مستقل از دولت بود که در سازمان‌دهی انقلاب نقش مؤثری ایفا کرد. هنگامی که رژیم شاه اعتبار و استقلال نهادهای مدنی جدید از جمله وکلا، احزاب، مطبوعات، اتحادیه‌های کارگری و مانند آنها را از میان برد، متوجه این نکته نبود که مردم قادرند اتحاد و انسجام خود را در ذیل نهادهای مذهبی مستقل از دولت، حفظ کنند و گسترش دهند. در نتیجه، نهاد دین و روحانیت، همراه با شبکه وسیعی از مساجد، حسینیه‌ها، هیأت‌های مذهبی و حتی صندوق‌های قرض‌الحسنه، محمل مناسبی برای تشکل مردم شدند و ارتباطات میان انقلابیون در گستره جامعه ایران و حتی روستاها، در زیر پوسته فعالیت‌های مذهبی که به نوعی از مصونیت برخوردار بودند، شکل گرفت.

در ایران، به هنگام انقلاب، حدود ۸ هزار مسجد، ۱۲۰۰ زیارتگاه و ۱۸۰ هزار روحانی وجود داشت. جالب اینجاست که مدرنیزاسیون در ایران، جامعه مذهبی را تقویت نمود. برای مثال، تعداد زوار مذهبی اماکن مقدس در مشهد، به واسطه افزایش درآمد، بهبود صنعت حمل و نقل و گسترش شبکه ریلی، ده برابر افزایش یافت و از ۳۳۲ هزار نفر در سال‌های ۴۶-۱۳۴۵ به ۳/۵ میلیون نفر در سال‌های ۵۶-۱۳۵۵ رسید (گرین، ۱۳۸۷: ۳۴۲). این سازمان‌دهی، گرچه

از تشکیلات سود می‌برد، اما ماهیتی شبکه‌ای و سست داشت. سست بودن و شبکه‌ای بودن به این معنا بود که مرکز واحد و هسته سختی نداشت که رژیم بتواند آن را یک بار و برای همیشه، سرکوب کند. این ویژگی در جنبش انقلابی مصر، نمایان‌تر و بارزتر از انقلاب ایران بود و «ارتباطات» در فقدان تشکیلات به مفهوم عینی و کلاسیک آن شکل می‌گرفت و کارکرد تشکیلات را نیز ایفا می‌نمود، چرا که سازماندهی آن از نوع مجازی بود.

در انقلاب‌های تونس و مصر، شبکه‌های اجتماعی مجازی نقش اصلی را در سازماندهی جنبش انقلابی بازی کردند و از این رو، بیش از هر چیز، از امکانات نوینی که روند جهانی شدن در اختیار بشر امروز قرار داده، بهره گرفتند.

جهانی شدن این امکان را به وجود آورده که شبکه ارتباطات، تبدیل به عمل جمعی و حرکت جمعی شود. بر این اساس، انقلابیون مصر و تونس از این امکانات به بهترین شکل استفاده کردند. آنها از طریق شبکه‌های اجتماعی مجازی و اینترنتی همچون فیس بوک و توئیتر، به طور مرتب آخرین اخبار و رویدادها را با هم مبادله کرده و قرارهای جدید می‌گذاشتند. سایت‌های انتقادی را علیه رژیم سازمان دادند و از طریق پیام‌های کوتاه تلفن‌های همراه، فراخوان‌های تجمعات و شعارها را اطلاع‌رسانی کردند. بنابراین، امکانات جدید ارتباطاتی و اطلاعاتی، هم عاملی برای برانگیختن و هم محملی برای سازمان‌یابی این انقلاب‌ها بودند. در مصر، بیش از ۲۰ میلیون نفر از اینترنت استفاده می‌کنند. ۴۲ میلیون نفر تلفن همراه دارند و از این دو نظر، مصر در قاره آفریقا، رتبه اول را دارد. در این کشور، ۱۶۲ هزار بلاگر فعالند. اکثر آنها جوانند و در طول عمرشان، جز مبارک رئیس جمهور دیگری ندیده بودند. در سال ۲۰۰۸، یک گروه با بهره‌گیری از فیس بوک توانست ۸۰ هزار نفر را علیه گرانی مواد غذایی بسیج کند. در ۶ آوریل ۲۰۰۸، قراری فیس بوکی برای اعتصاب کارگران پارچه‌بافی گذاشته شد و به یکباره، دولت حسنی مبارک مشاهده کرد که در پی آن، یک سوم جمعیت کشور، در خانه‌ها مانده‌اند. این نخستین اعتصاب موفق در دوره مبارک بود که از طریق بسیج اینترنتی برگزار شد و دولت در پی آن مجبور شد دستمزدها را به شکل بی‌سابقه‌ای بالا ببرد و در عین حال، برخی فعالان اینترنتی را دستگیر کند. از آن زمان، ششم آوریل هر سال در مصر به روز ناخشنودی

ملی و محملی برای بسیج اعتراضی تبدیل شد و آنچه هسته اصلی جنبش انقلابی مصر را تشکیل داد، همین جنبش ۶ آوریل بود (منصور، ۲۰۱۰).

بر این اساس، یکی از مهمترین تفاوت‌های جنبش‌های انقلابی مصر و تونس با انقلاب اسلامی ایران، همین بسترها و قابلیت‌های جهانی در عرصه اطلاعات و ارتباطات است. شتاب روزافزون تولید و انباشت اطلاعات در عصر حاضر، سهولت و دسترسی آسان به این اطلاعات و در پی آن، شبکه وسیعی که مبادی این داده‌ها را به هم مرتبط می‌کند و ارتباطات را سازمان می‌دهد، به هیچ وجه قابل قیاس با سده بیستم و دوره انقلاب اسلامی ایران نیست. در این میان، نمی‌توان نقش شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای «الجزیره» را در این انقلاب‌ها نادیده گرفت. این شبکه، با پوشش لحظه به لحظه رویدادهای میدان‌های تحریر و تهییج افکار عمومی دنیای عرب و مردم مصر علیه مبارک، رویکرد جانبدارانه و در عین حال، حرفه‌ای را نسبت به جنبش انقلابی مصر اتخاذ نمود و در بسیج مردمی نقش مهمی داشت، به گونه‌ای که برخی حتی برای آن نقشی مهمتر از شبکه‌های اجتماعی در راه‌اندازی قیام‌های عربی قائلند (الوافی، ۲۰۱۱: ۲).

این ویژگی در انقلاب اسلامی ایران نیز غایب بود و رسانه‌ها به دلیل محدودیت‌های گوناگون، ناتوان از نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری بر روند انقلاب ایران در این سطح بودند. دلیل این تفاوت، به زمینه‌ای^۱ باز می‌گردد که این انقلاب‌ها در آن رخ داده‌اند. انقلاب مصر در زمینه جهانی‌شدن روی داده و به لحاظ فرایند انقلاب و منابع بسیج نیز از امکانات و قابلیت‌های آن بهره می‌برد و انتشار آن نیز ابعاد جهانی یافته است، اما انقلاب ایران، در دنیایی که بیشتر بین‌المللی بود تا جهانی رخ داد و انقلاب اطلاعات کمکی به پیروزی یا انتشار آن نمی‌کرد.

۴. شیوه عمل جمعی

شیوه کنش جمعی در فرایند انقلاب‌ها، از جمله متغیرهایی است که در روند بسیج انقلابی تأثیرگذار است و می‌تواند در فراگیرشدن بسیج یا محدودشدن آن مؤثر باشد. در واقع، انقلاب اسلامی ایران نوعی آزمون تاریخی یا فیصله‌بخش میان دو راهبرد خشونت‌آمیز و مسالمت‌جو در مبارزه و سرنگونی دیکتاتورهاست. راهبرد نخست عمدتاً در جنبش چریکی ایران تبلور

یافت و در آغاز دهه ۱۳۵۰ به بن‌بست رسید و سرکوب شد. این راهبرد بر چند اصل اساسی بنا شده بود که عبارت بودند از مبارزه مسلحانه و خشونت‌آمیز برای تغییر رژیم، انضباط خشک و متصلب سازمانی، پنهان‌کاری حداکثری و اولویت کسب قدرت بر ابراز هویت. این اصول در جزوه «مبارزه مسلحانه؛ هم استراتژی، هم تاکتیک»، که مانیفست مبارزات چریکی در ایران خوانده می‌شود و از سوی مسعود احمدزاده از اعضای چریک‌های فدایی خلق نوشته شده بود، به تفصیل آمده است (مشایخی، ۱۳۸۰: ۹۷). پس از شکست این راهبرد، آنچه مبنای عمل و پیروزی انقلاب اسلامی ایران قرار گرفت، راهبرد «حضور علنی و سراسری مردم» در اعتراضات و تظاهرات سیاسی علیه رژیم بود که عمدتاً وجهی مسالمت‌آمیز، علنی، فاقد انضباط خشک سازمانی (یعنی مشابه جنبش‌های نوین اجتماعی، هر کس می‌توانست هر زمان خواست به آن وارد و هر زمان خواست، خارج شود) و هویت‌گرا داشت. این راهبرد، مورد تأکید رهبری فقید انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) قرار داشت و در معنایی که ایشان از واژه «حضور» مراد می‌کرد، به ویژه در بعد مردمی آن، تبلور می‌یافت. مزیت این راهبرد بر راهبرد خشونت‌آمیز و مخفیانه، آن بود که پارادوکس یا تناقض‌نمای آن را در خصوص دوگانگی میان زندگی و مبارزه از میان می‌برد. در واقع، راهبرد پیشین، با زندگی عادی جامعه ناسازگار بود و مردم برای پیوستن به جنبش‌های چریکی، اعم از مذهبی یا غیرمذهبی، می‌بایست از زندگی عادی و روزمره خود دست شسته و سبک دیگری از زندگی را تجربه می‌کردند. از این رو، امکان فراگیر شدن آن وجود نداشت. در مقابل، راهبرد مسالمت‌جو در زندگی عادی اختلال ایجاد نمی‌کرد و جامعه می‌توانست در متن اعتراض جمعی، زندگی گذشته خود را ادامه دهد. بنابراین، کمک کرد بسیج انقلابی به امری همگانی و فراگیر تبدیل شود. فراگیر شدن جنبش موجب می‌شد امکان و مشروعیت سرکوب گسترده و خشونت‌آمیز جنبش انقلابی از بین برود و نیروی سرکوب با فروپاشی مواجه شود، در حالی که سرکوب جنبش چریکی به سادگی امکان‌پذیر بود. به بیان جerald گرین:

«بسیج مخالفان در ایران، بر عدم خشونت تأکید داشت. این بدان معنا نیست که انقلاب غیرخشونت‌آمیز بود، بلکه بدان معناست که مخالفین رژیم از به کارگیری خشونت اجتناب کردند. در حالی که ارتش در سرکوب تظاهرات،

هیأت‌ها و تجمعات گوناگون، به تاکتیک‌های خشن متوسل شد، بخش انقلابی تصمیم گرفته بود بر تعابیر تغییر مسالمت‌آمیز تأکید کند که عملاً شامل همه جنبه‌های قیام می‌شد. تعداد فوق‌العاده زیاد مخالفین، به آنها اجازه می‌داد شاه را بدون منازعه مسلحانه سرنگون کنند.» (گرین، ۱۳۸۷: ۳۴۸).

این ویژگی، از جمله مواردی بود که انقلاب اسلامی ایران را به منبع الهامی برای انقلاب‌های پس از خود تبدیل نمود. تصاویر گذاشتن گل بر لوله‌های تفنگ نظامیان که یکی از کنش‌های خشونت‌پرهیز انقلابیون ایران بود، به وضوح در انقلاب‌های ۱۹۸۹ اروپای شرقی، مورد تقلید و تکرار قرار گرفت. دنیل شیرو، از نظریه‌پردازان انقلاب‌های اروپای شرقی در مقاله «در ۱۹۸۹ در اروپای شرقی چه گذشت؟» (۱۳۸۹) و جف گودوین در مقاله «انقلاب‌های ۱۹۸۹ اروپای شرقی» (۱۳۸۷)، هر دو بر این نکته تأکید می‌کنند که کمتر کسی از ناظران به شباهت رویدادهای ۱۹۸۹ اروپای شرقی با وقایع ۱۹۷۹ ایران توجه کرده است (شیرو، ۱۳۸۹: ۵۱۶). این ویژگی، در انقلاب مصر نیز به وضوح وجود داشت و تجمعات و تظاهرات علنی، فراگیر، مسالمت‌آمیز و هویت‌گرا، به ویژگی برجسته این جنبش انقلابی تبدیل شد. در این خصوص نیز انقلاب اسلامی ایران، یکی از منابع الهام برای بهره‌گیری از این فرصت سیاسی بود که به ویژه، در شکاف میان شیوه کنش جمعیت اخوان المسلمین و گروه‌های جهادی با جنبش ۶ آوریل در مبارزه با رژیم مبارک مشهود بود. هرچند که خشونت‌پرهیزی، پیش از انقلاب ایران نیز مبنای عمل بسیاری از جنبش‌های اجتماعی بوده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، تلاش شد به این پرسش محوری پاسخ داده شود که کدام شرایط ساختاری و کارگزارانه مشابه یا متفاوت در جوامع ایران و مصر توانست فرصت سیاسی مناسب را برای پیروزی جنبش‌های انقلابی در این کشورها فراهم کند؟ و انقلاب مصر تا چه اندازه متأثر از فرصت‌های سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی ایران بوده است؟ در پاسخ، با بهره‌گیری از نظریه‌های «فرایند انقلابی» در تحلیل انقلاب‌ها و نظریه «فرصت سیاسی» در تحلیل جنبش‌های اجتماعی، به مقایسه پنج شاخص ماهیت رژیم پیشین، رهبری انقلاب، ایدئولوژی بسیج‌گر،

سازماندهی بسیج و شیوه عمل جمعی در فرایند انقلاب، مبادرت شد که در نتیجه آن می‌توان به هشت فرضیه دست یافت. این فرضیات به ترتیب عبارتند از:

یک. ویژگی مشابه شخصی‌شدن حکومت و سرکوب فضای سیاسی در دو رژیم شاه و مبارک، فرصت سیاسی مهمی را در اختیار انقلاب اسلامی در ایران و انقلاب مصر قرار داد که همانا همه‌گیرشدن و کثیرالطبقه‌شدن کنش انقلابی علیه رژیم حاکم بود.

دو. ماهیت نئوپاتریمونیال رژیم‌های شاه در ایران و مبارک در مصر، موجب شد نیروی اصلی سرکوب یعنی سیستم ارتش در هر دو انقلاب، اعلام بی‌طرفی کرده و کادرهای آن به مردم بپیوندند. هرچند که این امر در انقلاب اسلامی ایران در مرحله پایانی فرایند انقلاب و در انقلاب مصر در مراحل آغازین آن رخ داد. این تفاوت نیز ناشی از درس‌گیری ارتش مصر از سرنوشت ارتش شاهنشاهی در پی پیروزی انقلاب اسلامی بود.

سه. اتخاذ سیاست مشابه رشد اقتصادی در کنار سرکوب فضای سیاسی در دو رژیم شاه و مبارک، استعداد بسیج‌پذیری طبقه متوسط جدید را در هر دو انقلاب بالا برد و این فرصت سیاسی مهمی برای هر دو جنبش انقلابی بود.

چهار. وابستگی و تمایل بالای رژیم شاه در ایران و مبارک در مصر به اتکا به حمایت‌های ایالات متحده و مناسبات نزدیک با اسرائیل، سه فرصت سیاسی گرانبها را در اختیار انقلابیون نهاد که عبارتند از تأمین وحدت جمعی به واسطه تحریک احساسات میهن‌دوستانه یا استقلال‌خواهانه، ایجاد شرایط مساعد بین‌المللی و غافل‌گیری استراتژیک ایالات متحده.

پنج. حضور رهبری مؤثر و مذهبی در انقلاب ایران و فقدان آن در انقلاب مصر از جمله تفاوت‌های دو انقلاب است که در اولی موجب شد فرصت سیاسی قدرت‌های خارجی یا ضد انقلاب، پس از پیروزی برای مصادره نتایج آن محدود شود، اما این فرصت برای قدرت‌های بزرگ و گروه‌های مختلف مشارکت‌کننده در انقلاب مصر و یا مخالفین آن، هنوز هم وجود دارد.

شش. ایدئولوژی بسیج‌گر در انقلاب ایران، متکی بر نوعی اسلام‌گرایی سیاسی شیعی بود، اما جنبش انقلابی مصر، برپایه ترکیبی از ایده پسااسلام‌گرایی و نوعی اسلام‌گرایی اجتماعی شکل گرفت.

هفت. راهبرد مبارزه مسالمت‌آمیز و علنی در انقلاب اسلامی ایران، از جمله مواردی بود که انقلاب اسلامی را به منبع الهامی برای انقلاب‌های پس از خود و از جمله انقلاب مصر تبدیل نمود و از جمله شباهت‌های دو جنبش انقلابی است.

هشت. انقلاب اسلامی ایران، فرصت سیاسی مناسبی برای جنبش انقلابی مصر فراهم نمود تا در زمانی کوتاه‌تر و با صرف هزینه‌ای کمتر به پیروزی برسد. در عین حال، درس‌گیری رژیم مبارک، ارتش مصر و ایالات متحده از انقلاب اسلامی ایران موجب شده است آنها در پی محدودکردن فرصت اسلام‌گرایان برای تسخیر کامل فضای سیاسی و گذر از اسلام‌گرایی اجتماعی به اسلام‌گرایی سیاسی باشند. تلاشی که به نظر می‌رسد با توجه به پیروزی اسلام‌گرایان در انتخابات پارلمانی این کشور، احتمال اندکی برای موفقیت دارد.

منابع

- اسپوزیتو، جان ال. و پسیکاتوری، جیمز پی. (۱۳۸۸)؛ «بازتاب جهانی انقلاب ایران: چشم‌انداز خط مشی‌ها»، در *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چ سوم، صص ۳۳۷ - ۳۲۵.
- اسپوزیتو، جان و وال، جان (۱۳۸۹)؛ *جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دموکراسی)*، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: نشرنی.
- اوباما، باراک (۱۳۸۸)؛ «سخنرانی در قاهره: متن انگلیسی و فارسی» <http://press.blogfa.com/post-180.aspx>
- اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶)؛ *گذار به دموکراسی یا شبه‌اقتدارگرایی*، ترجمه سعید میرترابی، تهران: نشر قومس.
- الوافی، محمد (۲۰۱۱)؛ «عملکرد شگرف شبکه تلویزیونی قطری؛ «الجزیره»، بدیلی در صحنه سیاسی»، ترجمه منوچهر مرزبانیان، لوموند دیپلماتیک، http://ir.mondediplo.com/imprimer.php3?id_article=1696
- باقی، عمادالدین (۱۳۸۳)؛ *تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران*، قم: نشر تفکر
- بریتون، کرین (۱۳۶۶)؛ *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نو، چ چهارم.
- بیات، آصف (۱۳۷۹)؛ «مقایسه جنبش‌های اسلامی در مصر و ایران»، *گفتگو*، شماره ۲۹، پائیز، صص ۷۵ - ۱۱۵.
- پارسا، میثاق (۱۳۸۹)؛ «چرا مصر ۲۰۱۱ همان ایران ۱۹۷۹ نیست»، <http://ns1.mardomak.net/print/59924>
- دفرنزو، جیمز (۱۳۸۷)؛ *انقلاب اسلامی ایران از چشم‌اندازی نظری*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: باز، چ دوم.
- دلپورتا، دونالد و دیانی، ماریو (۱۳۸۳)، *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- دونوان، مایکل (۱۳۸۰)؛ «اطلاعات ملی و انقلاب ایران»، در *فراگرد تخمین در سیاست و اطلاعات*، تهران: فرهنگ گفتمان و مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری
- زکریا، فرید (۱۳۸۹)؛ «ریشه‌های انقلاب مصر»، *مهرنامه*، شماره ۹، اسفندماه، صص ۳۳ - ۳۲.
- شهابی، هوشنگ و لینز، خوان (۱۳۸۰)؛ «نظریه‌ای در باب نظام سلطانی»، در *نظام‌های سلطانی*، ترجمه منوچهر صبور، تهران: شیرازه، صص ۶۲ - ۱۱.
- شیرو، دنیل (۱۳۸۹)؛ «در ۱۹۸۹ در اروپای شرقی چه گذشت؟»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، در *خرد در سیاست*، تهران: طرح نو، چ سوم، صص ۵۱۹ - ۴۸۸.

- فراسنخواه، مقصود (۱۳۹۰)؛ «نسل ششم در مصر؛ تحولات نوپدید در الگوی دین‌گرایی منطقه»،
<http://farasatkahh.blogspot.com/1390/01/20/post-39>
 فوکو، میشل (۱۳۸۴)؛ *ایران: روح یک جهان بی‌روح*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی، چ چهارم.
 قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳)؛ *سیاست‌های مقایسه‌ای*، تهران: سمت.
 کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۹)؛ *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه کامبیز عزیزی و محمدرضا نفیسی، تهران: مرکز، چ شانزدهم.
 کاتوزیان، همایون (۱۳۸۰)؛ «نظام پهلوی در ایران»، در هوشنگ شهابی و خوان لینز، *نظام‌های سلطانی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: شیرازه، صص ۴۱۲ - ۳۶۹.
 کدی، نیکی آر، (۱۳۷۹)؛ «احیای مجدد اسلام در گذشته و حال، با تأکید بر ایران»، در روزن، باری، *انقلاب ایران: ایدئولوژی و نمادپردازی*، ترجمه سیاوش مریدی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
 گلدستون، جک (۱۳۸۷)؛ «انقلاب‌ها در دیکتاتوری مدرن»، در *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
 گودوین، جف (۱۳۸۸)؛ «رویکردهای دولت‌محور در انقلاب‌های اجتماعی: نقاط قوت و ضعف یک سنت نظری»، در جان فورن، *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی صص ۶۰ - ۲۶.
 لطفیان، سعیده (۱۳۸۱)؛ *ارتش و انقلاب اسلامی ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
 مشایخی، مهرداد (۱۳۸۰)؛ «جنبش سوسیالیستی و پروپلماتیک وابستگی»، *گفتگو*، شماره ۳۱، پائیز صص ۱۱۰ - ۹۱.
 منصور، شریف (۲۰۱۰)؛ «انقلاب فیسبوکی، کفایه، مبارزه برای دموکراسی و حکومت خوب در مصر»،
http://www.nonviolent-conflict.org/images/stories/pdfs/mansour_egypt_farsi.pdf
 نصر، ولی‌رضا (۱۳۸۹)؛ «تفاوت‌های انقلاب مصر و جنبش سبز»،
<http://admin.mardomak.org/print/60562>
 وبر، ماکس (۱۳۷۴)؛ *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: مولی.
 هویدی، فهمی (۲۰۱۱، الف)؛ «خطبه مصریه فی طهران»،
<http://www.aljazeera.net/NR/exeres/BB3E33E2-DA40-4CD9-A745-4A6464B82EA1.htm?GoogleStatID=1>
 هویدی، فهمی (۲۰۱۱، ب)؛ «عن اختطاف الربیع العربی»،
<http://www.aljazeera.net/NR/EXERES/5F88FE6C-0325-4619-8954-3F2D0684193C.htm>
 Bayat, Asef (2011); " The Post-Islamist Revolutions, What the Revolts in the Arab World Mean", <http://www.foreignaffairs.com/articles/67812/asef-bayat/the-post-islamist-revolutions>

- Dabashi, Hamid (1993); *Theology of Discontent: The Ideological Foundation of the Islamic Revolution in Iran*, New York: new York University Press.
- Developing 8 Countries Organization (2011); " Egypt: 2010 and 2011 Will Bring Economic Growth", <http://www.developing8.org/2010/02/06/egypt-2010-and-2011-will-bring-economic-growth/print>
- Lynch, Marc (2011); "America and Egypt After uprising", *Survival*, Vol. 53, no.2, pp. 31-42
- Naam, Ramez (2011); " Egypt: Lessons for US Foreign Policy", <http://ieet.org/index.php/IEET/print/4548>
- Ottaway, Marina & Ottaway, David (2011); " Of Revolutions, Regime Change, and State Collapse in the Arab World", <http://carnegieendowment.org/2011/02/28/of-revolutions-regime-change-and-state-collapse-in-arab-world/291>
- Roy, Olivier (2011); "Révolution post-islamiste", <http://www.lemonde.fr/imprimer/article/2011/02/12/1478858.html>
- Zakaria, Fareed (2011); "Egypt's real parallel to Iran's revolution", <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2011/02/06/AR2011020603398.html>

نقش کنش گران فراملی در جنبش های ۲۰۱۱ جهان عرب

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۵/۲۸

عبدالله قنبرلو*

چکیده

چشم انداز تحولات سیاسی جهان عرب، با توجه به جنبش های اعتراضی اخیر، تابع متغیرهای متعددی است. نیروها یا کنش گران خارجی مجموعه ای از مهمترین متغیرهایی هستند که آینده سیاسی جهان عرب را تحت تأثیر قرار داده اند. نحوه موضع گیری و دخالت کنش گران خارجی - شامل دولت ها، نهادهای بین المللی دولتی و کنش گران غیردولتی - در امور کشورهای عرب درگیر با اعتراضات، تابع متغیرهای دیگری است که امنیت و منافع اقتصادی در رأس آنها قرار دارند و سپس، ملاحظات دیگری چون دموکراسی، حقوق بشر و رهایی از سلطه قدرت های بزرگ مطرح می شود. در عمل، بیشتر دخالت ها از سوی کنش گران دولتی صورت گرفته و این دخالت ها، اکثراً به نفع هواداران تحولات بوده است.

کلیدواژه ها: جهان عرب، جنبش های اعتراضی، دخالت های خارجی، نهادهای بین المللی دولتی، کنش گران غیردولتی، استقلال

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهاردهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۰ • شماره مسلسل ۵۲

مقدمه

در مورد ریشه‌ها، محرک‌ها و هدایت‌کنندگان جنبش‌های اعتراضی استبدادستیز جهان عرب، متغیرهای مختلفی قابل بحث و بررسی‌اند. برخی از متغیرها مثل رکود سیاسی، فقر و نابرابری اجتماعی، به مثابه ریشه‌های خیزش این جنبش‌ها عمل می‌کنند. برخی دیگر، مثل رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، عمدتاً به صورت کاتالیزور و تا حدی، جهت‌دهنده جنبش‌ها هستند. همچنین، متغیرهای دیگری نظیر دخالت نیروهای خارجی نیز در هدایت و جهت‌دهی به تحولات مؤثر واقع می‌شوند. اگر بخواهیم این متغیرها را در شکل دیگری دسته‌بندی کنیم، می‌توانیم آنها را به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کنیم. متغیرهای داخلی عمدتاً به مثابه ریشه‌های ظهور جنبش‌های اعتراضی مردمی و استبدادستیز جهان عرب عمل می‌کنند و متغیرهای خارجی بیشتر نقش هدایت‌کننده دارند. آنها ممکن است بر شدت و گستره اعتراضات افزوده یا آن را تعدیل کنند. همچنین، آنها ممکن است با انگیزه تأثیرگذاری بر نظم و ثبات، پس از اعتراضات به دخالت پردازند.

سؤال مقاله حاضر این است که کنش‌گران فراملی یا خارجی - اعم از دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی یا کنش‌گران غیردولتی - چه نقشی در جنبش‌های اعتراضی ۲۰۱۱ جهان عرب داشته‌اند؟ فرضیه مقاله این است که کنش‌گران فراملی، در ظهور، گسترش و تعدیل و مهار جنبش‌های جهان عرب، اثرگذار بوده‌اند. این چندگانگی تأثیرگذاری ناشی از چندگانگی خود کنش‌گران و ملاحظات خاص آنها در مورد تحولات عرب می‌باشد. به منظور تبیین صحیح ارتباط میان متغیرهای مستقل و وابسته، تلاش خواهد شد از موثق‌ترین اطلاعات و داده‌های موجود استفاده شود.

الف. دسته‌بندی انگیزه‌های دخالت کنش‌گران فراملی

در اینجا مقصود از دخالت خارجی، صرفاً دخالت نظامی نیست، بلکه شامل کلیه برنامه‌ها و اقداماتی است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر روند تحولات جنبش‌های اعتراضی جهان عرب تأثیر می‌گذارند. این تأثیرگذاری ممکن است به نفع دولت‌های حاکم صورت گیرد یا

مخالفان آنها. موضع‌گیری‌ها و دخالت‌های کنش‌گران خارجی مختلف در کشورهای درگیر با جنبش‌های اعتراضی با انگیزه‌ها و مقاصد مختلفی صورت می‌گیرد. با توجه به سیاست‌های اعلانی و اعمالی این کنش‌گران، به نظر می‌رسد تأثیر چهار انگیزه بنیادی بسیار محسوس بوده است:

۱. قدرت و امنیت

در تحلیل مداخلات دولت‌ها در امور داخلی همدیگر، از دیرباز این تصور جافتاده در تئوری‌های روابط بین‌الملل وجود داشته که سیاست خارجی مداخله‌گرانه دولت‌ها بیش از هر چیز، تحت تأثیر ملاحظات قدرت و امنیت قرار داشته است. البته، مفهوم امنیت از مناظر مختلفی قابل تحلیل و بررسی است. در اینجا، تأکید بر برداشت رئالیستی امنیت است که پیوند عمیقی با ملاحظات قدرت‌طلبانه دولت‌ها دارد و هدف نهایی، بسته به موقعیت قدرت دولت‌ها، ممکن است حفظ تفوق یا ایجاد توازن و دفع تهدید و تجاوز خارجی باشد. تجربه دو جنگ جهانی و نظامی‌شدن جو سیاست بین‌الملل در دوره جنگ سرد، نقش بنیادینی در غلبه و نفوذ گفتمان رئالیستی امنیت ملی داشتند. مهمترین ابزارهای لازم برای پیگیری تأمین این هدف، نیروهای مسلح، دستگاه دیپلماسی و کارگزاری‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی هستند. حملات و تجاوزهای نظامی سایر کشورها، عمده‌ترین تهدیدات علیه امنیت ملی هستند و در برابر آن، نیروی نظامی و توانایی جنگ، عمده‌ترین ابزار مهار تهدیدات یا تأمین امنیت ملی به حساب می‌آیند. آنچه باید ایمن و امن بماند و هدف نهایی سیاست امنیت ملی محسوب می‌شود، کشور یا همان دولت-ملت است که دستیابی به آن ممکن است مستلزم ملاحظات دیگری نظیر حفظ یا تغییر سیستم بین‌المللی موجود باشد (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۹-۱۷).

چنانچه دخالت نیروهای فراملی در تحولات جهان عرب را از منظر رئالیستی تحلیل کنیم، باید ملاحظات دو سنخ از دولت‌ها را در نظر بگیریم: قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای. قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها آمریکا، طبیعتاً نگران بروز چالش‌های نوین علیه امنیت ملی خود و سیستم بین‌المللی موجود هستند و از این بابت نمی‌توانند نسبت به تحولات منطقه بی‌تفاوت باشند. دخالت آنها در کشوری خاص، مثل مصر صرفاً به خاطر خود مصر نیست،

چرا که قدرت ملی مصر در موقعیتی نیست که امنیت ایالات متحده را به چالش بکشد. نکته قابل توجه این است که در صورت بی‌تفاوتی آمریکا، ممکن است مصر به مأمنی برای فعالیت نیروهای ضدآمریکایی یا تروریست تبدیل شده و به این ترتیب، دایره تهدیدات امنیت ملی این کشور افزایش یابد. نکته مهم‌تر اینکه، مقامات آمریکا بر این واقعیت واقفند که در صورت بی‌تفاوتی، ممکن است قدرت‌های بزرگ رقیب آمریکا، سیستم سیاسی مصر را تحت نفوذ و کنترل خود در آورند که این زیان امنیتی بزرگی برای آنهاست. در میان قدرت‌های منطقه‌ای نیز منطق مشابهی جریان دارد. برای مثال، در حالی که موقعیت قدرت و امنیت ایران با تغییر رژیم توسط انقلابیون در بحرین بهبود می‌یابد، امنیت عربستان مستلزم حفظ قدرت خاندان آل خلیفه در بحرین است. از سوی دیگر، در شرایطی که ایران تضعیف یا سقوط دولت بشار اسد در سوریه را به ضرر امنیت ملی خود می‌داند، امنیت اسرائیل مستلزم تضعیف دولت بشار اسد است.

در مداخله‌گری قدرت‌های بزرگ در امور کشورهای ثالث، انگیزه امنیت ملی در پیوندی عمیق با انگیزه امنیت سیستم بین‌الملل است. ملاحظات منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ جدای از ملاحظات سیستمی آنها نیست. مناطقی نظیر خاورمیانه و شمال آفریقا، سیستم‌های تابعه‌ای هستند که به منظور هماهنگی با الزامات سیستم جهانی تحت فشار قرار دارند. هر گونه تغییر در سیاست خارجی دولت‌های منطقه یا تغییر در توزیع قدرت سیستم‌های تابعه، به نحوی که نظم حاکم بر سیستم را به چالش بکشد، طبیعتاً واکنش قدرت‌های بزرگ مدافع سیستم را برمی‌انگیزد. از این روست که قدرت‌های غربی نمی‌توانند در برابر تحولات سیاسی جهان عرب و تغییرات احتمالی ترتیبات امنیتی منطقه‌ای، بی‌تفاوت باشند. قاعده ساده‌ای که برای ایالات متحده و متحدان آن مطرح می‌باشد، عبارتست از اینکه، اگر تحولات سیاسی جهان عرب، به افزایش دولت‌های مخالف یا تضعیف دولت‌های هماهنگ با سیستم بیانجامد، تهدیدات احتمالی علیه سیستم بین‌الملل افزایش یافته و به تبع آن، امنیت ملی آنها نیز با تهدیدات بیشتری مواجه می‌گردد. پس، لازم است تحولات جهان عرب تحت نظارت و کنترل قرار گیرد و تحولات سیاسی آن تحت هدایت و مدیریت قدرت‌های بزرگ صورت گیرد.

۲. فرصت‌های اقتصادی

در مورد انگیزه‌های اقتصادی مداخله‌گری دولت‌ها، تحلیل‌ها و تئوری‌های مختلفی وجود دارد که عمدتاً حول مفهوم سیاست اقتصادی امپریالیستی جریان داشته است. بسیاری از متفکران مارکسیست، در گذشته و حال، تعاملات بین‌المللی را با متغیر منفعت اقتصادی تبیین می‌کرده‌اند. بر این اساس، کمبود منابع و وابستگی اقتصادی، متغیرهایی تعیین‌کننده در جهت‌دهی به سیاست خارجی دولت‌ها هستند. این وابستگی، محدود به دولت‌های خاصی نظیر کشورهای توسعه‌نیافته نیست، بلکه همه کشورهای که به نوعی درگیر در عرصه مراودات اقتصادی آزاد هستند و در شبکه اقتصاد آزاد بین‌المللی فعالیت دارند، به خصوص قدرت‌های سرمایه‌داری، لاجرم در جهان خارج منافعی داشته و به آنها وابستگی دارند. منابع استراتژیک، فرصت‌های سرمایه‌گذاری و بازارهای پررونق، مصادیق بارز این منافع به شمار می‌آیند. در این عرصه، اگرچه ممکن است دخالت‌های مستقیم از سوی دولت‌ها صورت گیرد، اما کنش‌گران دیگری به نام بنگاه‌های اقتصادی در تأثیرگذاری بر سیاست خارجی دولت‌هایشان فعال هستند. دیوید هاروی در کتاب امپریالیسم نو، با ادبیاتی شبه‌مارکسیستی، چارچوب تحلیلی خود را بر اساس تعامل دو منطق سرزمینی و سرمایه‌داری قدرت ترسیم می‌کند. به نظر هاروی، این دو منطق در عین مجزای بودن، به یکدیگر وابسته‌اند و لازم است تغییراتشان را با هم هماهنگ کنند، چرا که در غیر این صورت با مشکل مواجه می‌شوند. وی استدلال می‌کند که دخالت‌های خارجی دولت آمریکا، چه در دهه ۱۹۹۰ و چه پس از آن، اگرچه ظاهراً به شعارهای دموکراسی‌خواهانه و صلح‌طلبانه مزین بوده، اما جوهر امپریالیستی داشته است. در دوره کلینتون، امپریالیسم نولیبرال حاکم بود، اما پس از روی کار آمدن جورج دبلیو. بوش و حوادث ۱۱ سپتامبر، به امپریالیسم نومحافظه‌کار تغییر جهت داد. به نظر هاروی، رویکرد مداخله‌گرانه آمریکا در عرصه سیاست خارجی، در اصل ریشه سرمایه‌دارانه دارد. به ویژه در منطقه خاورمیانه، انگیزه اصلی آمریکا تسلط بر نفت منطقه است، چرا که با توجه به ذخایر عظیم و پردوام نفت در خاورمیانه، هر قدرتی که کنترل جریان نفت این منطقه را به دست داشته باشد، می‌تواند حداقل در کوتاه‌مدت (شاید حدود نیم قرن)، اقتصاد جهانی را تحت کنترل گیرد. با

این حال، تحرکات دولت آمریکا ممکن است در نتیجه جبهه‌گیری‌های امپریالیستی رقبای خارجی، مثل اروپا، با تهدید جدی مواجه گردد (Harvey, 2003).

امروزه، اهمیت فرصت‌های اقتصادی موجود در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بر کسی پوشیده نیست. منابع استراتژیک نفت و گاز، بازارهای گسترده و فرصت‌های کم‌نظیر سرمایه‌گذاری، از ویژگی‌های اقتصادی مهم این منطقه است. با توجه به اینکه، بهره‌برداری از چنین فرصت‌هایی مستلزم فراهم‌بودن فضای مساعد سیاسی و امنیتی است، کنش‌گران خارجی به منظور جهت‌دهی به تحولات و تثبیت نفوذ سیاسی در کشورهای درگیر بحران، فعال می‌شوند. در این شرایط، شعارهایی چون حمایت از دموکراسی و فضای باز سیاسی ممکن است به دستاویز مهمی برای پیشبرد سیاست نفوذ سیاسی تبدیل شود. این موضوع، به خصوص زمانی قابلیت تحقق بیشتری می‌یابد که دولت تحت‌دخال، دولتی سرکوب‌گر بوده و با رژیم‌های اقتصادی حاکم بر جهان هماهنگی کافی نداشته باشد. بر این اساس، می‌توان دخالت برخی کنش‌گران فراملی در امور کشورهای عرب درگیر با جنبش‌های اعتراضی را با متغیرهای اقتصادی توضیح دارد. این موضوع در مورد دولت‌هایی بهتر قابل توضیح است که تحولات جهان عرب را تهدیدی علیه منافع اقتصادی خود می‌دانند. آنچه در درجه اول اهمیت دارد، حفظ پیوندهای اقتصادی است که جنبش‌های جهان عرب ممکن است مشوق یا تهدیدکننده آن تلقی شوند. دخالت ممکن است به نفع دولت یا معترضان صورت گرفته باشد. معیار اصلی کم و کیف دخالت، تضمین منافع اقتصادی است. اگر چنین منافعی با برقراری سیستم سیاسی مردمی بهتر تضمین شود، در آن صورت، دخالت در راستای تثبیت حکومت مردمی ارجحیت می‌یابد. در عین حال، اگر ظرفیت کافی برای دموکراتیزاسیون وجود نداشته باشد یا سقوط دولت توسط معترضان، ممکن است به بروز بحران‌های مختلف بیانجامد، بهتر است دخالت به نفع دولت صورت گیرد.

۳. دموکراسی و حقوق بشر

تشخیص اینکه دخالت کنش‌گران روابط بین‌الملل، به خصوص دولت‌ها تا چه حدی با انگیزه‌های بشردوستانه یا دموکراسی‌خواهانه صورت می‌گیرد، مشکل است. برخی

صاحب‌نظران لیبرال به نهادهای بین‌المللی و دولت‌ها توصیه می‌کنند از دموکراسی و حقوق بشر در عرصه جهانی حمایت کنند، چرا که امنیت و رفاه بشر چنین فرایندی را می‌طلبد. تئوری صلح دموکراتیک در روابط بین‌الملل، حامی این ایده است که دموکراسی‌ها آغازکننده جنگ نیستند. دموکراسی‌ها به دلایلی از قبیل هزینه‌های مردمی جنگ و اهمیت دادن سیاستمداران به شاخص‌هایی نظیر توسعه و رفاه، از اقدام به جنگ خودداری می‌کنند. مایکل ماندبلوم^۱ استدلال می‌کند که لیبرالیسم مبتنی بر سه پایه‌ای است که مقوم همدیگر می‌باشند: صلح به مثابه اساس مرجع روابط میان کشورها، دموکراسی به مثابه راه حل بهینه سازمان‌دهی حیات سیاسی در کشورها، و تجارت آزاد، به مثابه وسیله اصلی تولید ثروت (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۱).

ساموئل هانتینگتون از متفکران سیاسی معاصر سرشت جهان را با فرایند دموکراتیزاسیون توضیح می‌دهد. وی، سیر دموکراتیزاسیون از انقلاب‌های آمریکا و فرانسه تا به حال را در سه موج توضیح می‌دهد: موج اول از سال ۱۸۲۸ با انجام اصلاحاتی در قوانین ایالات متحده آغاز شد، موج دوم که مدت زمانی کوتاه بود، با آغاز جنگ جهانی دوم سر برآورد و موج سوم نیز با پایان نظام دیکتاتوری در پرتغال به سال ۱۹۷۴ خیز برداشت. موج‌های اول و دوم با برگشت مواجه شده بودند، اما جنبش دموکراسی پس از آغاز موج سوم بُعدی جهانی پیدا کرد. این موج در ظرف پانزده سال سرتاسر جنوب اروپا را درنوردید، به سوی آمریکای لاتین و آسیا روان شد و بعد دیکتاتوری‌های بلوک شوروی را از هم پاشید (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۲۹-۱۹). امروزه، برخی تحلیل‌گران، جنبش‌های اعتراضی جهان عرب را با رویکرد هانتینگتون با موضوع ضرورت دموکراتیزاسیون تحلیل می‌کنند. بر این اساس، جنبش‌های اخیر نشان‌دهنده موج دیگری از دموکراسی‌خواهی است که باید مانع انحراف یا برگشت آن شد.

سه منشأ عمده برای دموکراتیزاسیون طی دهه‌های اخیر معرفی شده است: منشأ اول، حرکت‌های مردمی مستقل است که به انحاء مختلف حکام مستبد را تحت فشار قرار داده و به تسلیم وامی‌دارد. منشأ دوم، سیاست‌ها و فعالیت‌های برخی سازمان‌های مختلف دولتی و غیردولتی در عرصه بین‌المللی مثل اتحادیه اروپاست که توسعه دموکراسی و حمایت از حقوق

بشر را جزء اهداف خود معرفی کرده و برای تحقق آن سازوکارهایی را تعریف کرده‌اند و منشأ سوّم، سیاست خارجی برخی دولت‌هاست که بنا به دلایلی، حمایت از دموکراسی در کشورهای خاصی را جزء اهداف و منافع خود دانسته و بعضاً برای پیشبرد آن تدابیری اتخاذ نموده‌اند. امروزه، مکتب انگلیسی در روابط بین‌الملل، مکتب هنجارگرایی است که بسیاری صاحب‌نظران و هواداران آن مداخلات قهرآمیز جامعه بین‌الملل برای حمایت از حقوق اساسی انسان‌ها را مجاز شمرده‌اند (بوزان، ۱۳۸۸: ۶۸-۶۱).

در عرصه تحولات مربوط جنبش‌های اعتراضی جهان عرب، ملاحظات و دغدغه‌های پیش‌گفته بسیار بحث‌انگیز بوده است. یکی از موضوعات مهمی که در این چارچوب مطرح بوده، رفتار سرکوب‌گرانه حکومت‌ها در برابر معترضان است. برنامه سرکوب در اکثر کشورهای درگیر در تحولات اخیر جاری بوده، به گونه‌ای که تحریک افکار عمومی ملت‌های دیگر را به دنبال داشته است. شدت عمل برخی حکومت‌ها از جمله لیبی در سرکوب مخالفان، باعث شد بسیاری ناظران خواهان دخالت بشردوستانه جامعه بین‌الملل شوند. با این حال، دخالت‌های خارجی نیز همواره با انتقاداتی مواجه بوده است. مهمترین منطق این انتقادات، همان اصل حاکمیت و استقلال دولت‌ها و اصل عدم مداخله در امور کشورهای دیگر می‌باشد. انتقاد دیگر، رفتار گزینشی و نامنسجم قدرت‌های خارجی در قبال نیروهای دموکراسی‌خواه منطقه است.

۴. ملاحظات ایدئولوژیک اسلامی و ضد غربی

حمایت از اصول و ارزش‌های اسلامی، یکی دیگر از انگیزه‌های دخالت نیروهای فراملی در منطقه است. اسلام‌گرایی نوعی ایدئولوژی سیاسی است که طبق آن، اسلام دینی جامع و کامل است که در مورد تمام ابعاد زندگی انسان از جمله حکومت، رهنمودهای عملی دارد. طی دو سده اخیر، جریان‌های اسلام‌گرا دو جهت‌گیری عمده داشته‌اند: اسلام‌گرایان مدرن که معتقد به سازگاری اسلام و مدرنیته بوده و از آن حمایت کرده‌اند و اسلام‌گرایان بنیادگرا و تندرو که به ناسازگاری اسلام و مدرنیته اعتقاد داشته و بعضاً از ضرورت منازعه بین آنها دفاع کرده‌اند.

برخی متفکرین غربی، از جمله پیتر واتسون^۱ برآنند که جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراطوری عثمانی، از عوامل مهمی بودند که باعث شدند جنبش‌های اسلام‌گرای مدرن به حاشیه کشیده شده و زمینه مناسبی برای رشد بنیادگرایان فراهم شود. تجزیه امپراطوری عثمانی و دخالت‌های استعماری قدرت‌های اروپایی در جوامع اسلامی به جا مانده از این امپراطوری- که پیامدهایی چون تشکیل اسرائیل را به دنبال داشت- یکی از مهمترین نمادهای مداخله‌گرایی غرب در جهان اسلام، طی قرن بیستم است که به تقویت اسلام‌گرایی ضد مدرن منجر شد (Watson, 2001).

کانون ظهور جنبش‌های اسلامی بنیادگرا، منطقه خاورمیانه بوده و هواداران بسیاری در این منطقه دارد. نگرانی از رسوخ مدرنیته به شئون مختلف زندگی مسلمانان، یکی از انگیزه‌های اساسی نیروهای اسلام‌گرا بوده که در کنار آن، متغیرهای دیگری نظیر سیاست‌های تهاجمی قدرت‌های غربی در جهان اسلام، تجزیه ممالک اسلامی، تقویت جریان ریشه‌دار اسلام‌هراسی در ممالک غیراسلامی و تشکیل دولت اسرائیل تحت حمایت غرب، موجب رادیکال‌شدن آنها شده است. از این رو، بسیاری از نیروها و جنبش‌های اسلام‌گرا، معمولاً رویکرد ضد غربی و ضد امپریالیستی دارند، به گونه‌ای که این ضدیت، بعضاً شکل خشونت‌آمیز به خود گرفته است.

فعالیت نیروهای خارجی اسلام‌گرا در جریان تحولات اخیر جهان عرب، بسیار محسوس بوده است. در واقع، استقلال یا رهایی از وابستگی به غرب، یکی از شعارهایی است که در تحریک جنبش‌های اعتراضی جهان عرب بسیار اثرگذار بوده و از این رو، زمینه مساعدی برای نفوذ نیروهای اسلام‌گرا وجود داشته است. بنابراین، بخشی از دخالت‌های خارجی در کشورهای درگیر در بحران نیز با همین انگیزه صورت گرفته است. در پی خیزش جنبش‌های اعتراضی اخیر، برخی نیروهای اسلام‌گرا تلاش کردند جریان‌های اسلام‌گرا و ضد غربی فعال در این جنبش‌ها را مورد حمایت قرار داده و تقویت کنند. گروه‌ها و رسانه‌های مختلفی مروج این دغدغه بوده‌اند که استبداد در جهان عرب تحت تأثیر وابستگی اعراب به قدرت‌های غربی است و از این رو، ملت‌های عرب باید مراقب باشند در بازسازی سیستم‌های سیاسی‌شان

1 . Peter Watson

مجدداً در دام توسعه‌طلبان خارجی گرفتار نشوند. علاوه بر این، جریان‌های تندروی چون القاعده تلاش دارند با نفوذ در برخی حرکت‌های اعتراضی (به ویژه در یمن)، فضایی برای پیشبرد گرایش‌های غرب‌ستیزانه خود فراهم سازند. رهایی از سلطه غرب، یکی از شعارهای اساسی جریان‌های اسلام‌گرا برای جهت‌دهی به تحولات جهان عرب بوده است.

ج. سنخ‌شناسی کنش‌گران مداخله‌جو

کنش‌گران مایل به دخالت و تأثیرگذاری بر روند تحولات در کشورهای عرب درگیر با اعتراضات، از سه گروه تشکیل شده‌اند: دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی دولتی و کنش‌گران غیردولتی. این تقسیم‌بندی به این معنی نیست که هریک از گروه‌ها انگیزه واحد و مشخصی دارند. برای مثال، هریک از دولت‌ها ممکن است تحت تأثیر انگیزه‌های متفاوتی باشند. به علاوه، دخالت ممکن است اشکال و سازوکارهای مختلفی داشته باشد، از دخالت نظامی گرفته تا تبلیغات رسانه‌ای که همگی، به نوعی درصدد تحت تأثیر قراردادن روند تحولات می‌باشند.

۱. دولت‌ها

دولت‌ها مهمترین و تعیین‌کننده‌ترین کنش‌گرانی هستند که در تحولات جهان عرب درگیر هستند. در مورد ویژگی‌های دخالت دولت‌ها موارد زیر قابل توجه می‌باشند:

دخالت دولت‌ها ممکن است شکل مخفی یا آشکار داشته باشد. دخالت‌های آشکار معمولاً از طریق نهادهای بین‌المللی انجام می‌شوند، اما دخالت‌های مخفی، غالباً شکل انفرادی دارند.

کم و کیف دخالت دولت‌ها به دو عامل مهم بستگی دارد: موقعیت قدرت و میزان ارتباط منافع و ملاحظات دولت‌ها. بر این اساس، هر چه موقعیت قدرت دولت‌ها بالاتر باشد، پتانسیل دخالت آنها افزایش می‌یابد. به علاوه، هرچه منافع و ملاحظات ملی دولت‌ها پیوند نزدیک‌تری با کشورهای عرب درگیر با تحولات داشته باشد، احتمال دخالت افزایش خواهد یافت. از این‌رو، قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های جهانی فرامنطقه‌ای، مهمترین دولت‌های دخیل در تحولات مزبور می‌باشند.

معمولاً منافع امنیتی و اقتصادی، انگیزه اول دخالت دولت‌های مداخله‌گر را تشکیل می‌دهد. البته، چه انگیزه‌های امنیتی و چه انگیزه‌های اقتصادی، شکل همسانی ندارند. برای مثال، در حالی که برای اسرائیل جلوگیری از تهدیدات علیه تمامیت ارضی‌اش مطرح است، اروپایی‌ها گسیل بی‌رویه پناهندگان و آوارگان به سرزمین خود را نوعی تهدید امنیتی می‌دانند. برای دولت ایالات متحده، جلوگیری از تقویت حرکت‌های ضدآمریکایی، یک هدف امنیتی مهم به حساب می‌آید. همچنین، برای عربستان سعودی، جلوگیری از سرایت اعتراضات، دغدغه امنیتی مهمی به شمار می‌آید. این تنوع انگیزه‌ها در مورد منافع اقتصادی دولت‌های مداخله‌گر نیز صادق می‌باشد.

به این ترتیب، اگر بخواهیم مهمترین دولت‌های مداخله‌گر را با اسم شناسایی کنیم، می‌توانیم به مواردی چون ایالات متحده، قدرت‌های اروپایی، روسیه، چین، ترکیه، ایران، عربستان سعودی و اسرائیل، به عنوان نمونه‌های مهمی از دولت‌های دخیل در تحولات جهان عرب اشاره کنیم. دخالت این دولت‌ها، در برخی موارد شکل هم‌سو و در برخی دیگر، ناهم‌سو و یا حتی متعارض دارد. از مهمترین موارد هم‌سویی منافع می‌توانیم به هماهنگی رفتار آمریکا، عربستان سعودی و اسرائیل در مورد بحرین اشاره کنیم. مهار ایران یکی از انگیزه‌های اساسی این هم‌سویی است. هر سه دولت به موضوع افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران، به ویژه در سال‌های پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به مثابه تهدیدی جدی می‌نگرند. این مسأله در سردشدن مناسبات تهران-ریاض در سال‌های اخیر بسیار مؤثر بوده است. در حالی که آمریکا در مصر حسنی مبارک را به منظور کناره‌گیری از قدرت تحت فشار قرار داده بود، در مورد حکومت حمد بن عیسی آل خلیفه در بحرین، موضع متفاوتی اتخاذ کرد. در همین چارچوب، هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا، در پی مداخله نظامی نیروهای شورای همکاری خلیج فارس در بحرین، تصریح کرد «بحرین به روشنی از این حق حاکمیتی خویش برخوردار است که طبق توافق‌های دفاعی و امنیتی، از نیروهای شورای همکاری خلیج فارس دعوت کند وارد سرزمینش شوند» (Katzman, May 17, 2011: 9). آمریکا حتی از اتخاذ موضع سرسخت در مورد رفتارهای سرکوب‌گرانه نیروی آن شورا در بحرین خودداری کرده و صرفاً به اعلام حمایت از حقوق جهان‌شمول مردم و ضرورت اصلاحات در بحرین بسنده کرد.

شواهد ظاهری حکایت از آن دارد که موارد ناهم‌سویی دولت‌های مداخله‌گر بیشتر از موارد و نشانه‌های هم‌سویی و هم‌گرایی بوده است. در قضیه بحرین، موضع ایران کاملاً در تعارض با موضع آمریکا، عربستان سعودی و اسرائیل است. در مورد سوریه نیز در حالی که غربی‌ها و حتی عربستان و اسرائیل از ناآرامی‌های سوریه حمایت می‌کردند و خواستار عقب‌نشینی دولت بشار اسد بودند، ایران از ثبات و استحکام دولت بشار اسد در سوریه حمایت می‌کرد. سوریه از متحدان منطقه‌ای مهم ایران است و به خصوص در مورد مسایل مربوط به فلسطین و اسرائیل، سیاست هماهنگ‌تری با ایران دارد. همین مسأله باعث شده ثبات دولت اسد برای ایران اهمیت ویژه‌ای داشته باشد (Ensher, May 25, 2011). البته، ایران در سیاست‌های اعلانی خود از فرایند اصلاحات بر اساس مصالحه و توافق ملی در سوریه حمایت کرده است. دولت‌های غربی، ابتدا در راستای عقب‌نشینی و انفعال دولت اسد موضع گرفته و در مرحله بعد، خواستار کناره‌گیری و سقوط او بودند. به همین منظور، به اعمال تحریم‌های بین‌المللی علیه دولت سوریه روی آوردند. چین و روسیه، در تعدیل این تحریم‌ها نقش مهمی داشتند.

قدرت‌های بزرگ، به‌رغم هماهنگی‌های محدودی که از طریق شورای امنیت یا ناتو در مورد نحوه دخالت در لیبی داشته‌اند، با اختلافات سیاستی عدیده‌ای مواجه بوده‌اند. چنین اختلافاتی، به خصوص بین کمپ قدرت‌های غربی و روسیه و چین بارزتر است. ناهماهنگی مواضع روسیه و چین با قدرت‌های غربی، هم ریشه ایدئولوژیک دارد و هم استراتژیک. ایدئولوژیک از این نظر که از منظر قدرت‌های غربی، نظام‌های سیاسی روسیه و چین، نظام‌هایی بسته و اقتدارگرا هستند که ممکن است در آینده نزدیک دچار بحران شوند. جریان‌های اعتراضی‌ای که در جهان عرب آغاز شده، نتیجه منطقی رکود و خفقان سیاسی است و از این رو، سایر نظام‌های سیاسی اقتدارگرا نیز باید دیر یا زود منتظر سرنوشتی شوند که امروزه در جهان عرب تجربه می‌شود. روسیه و چین موافق چنین تئوری‌ای نیستند. آنها برای تضمین مشروعیت نظام‌های سیاسی خود کارایی اقتصادی را مهمتر می‌دانند. بر این اساس، روسیه و چین نگرانند غرب از تحولات سیاسی جهان عرب به نحوی بهره‌برداری کند که موجب افزایش تهدیدات علیه نظام‌های سیاسی آنها شود. وجه استراتژیک قضیه نیز به

مناسبات استراتژیک و پراهمیتی مربوط می‌شود که روسیه و چین با کشورهای عربی دارند. تعدادی از کشورهای عربی نظیر لیبی و سوریه به لحاظ تسلیحاتی به روسیه وابسته‌اند که این مزیت بزرگی برای روسیه به حساب می‌آید. چین نیز مراودات تجاری گسترده‌ای با کشورهای عربی دارد. کشورهای عربی از مهمترین بازارهای محصولات چینی به شمار می‌آیند. روسیه و چین نگرانند تحولات جهان عرب به نحوی پیش برود که فرصت‌های استراتژیک آنها مورد تهدید قرار گیرد. مجموع این ملاحظات ایدئولوژیک و استراتژیک، باعث شده روسیه و چین نسبت به آینده بازی غرب در جهان عرب با تردید بیشتری نگریده و سیاست خود را بر اساس مهار نفوذطلبی قدرت‌های غربی تنظیم کنند.

در میان قدرت‌های منطقه‌ای خاورمیانه، نحوه موضع‌گیری درباره دخالت قدرت‌های بزرگ متفاوت است. در حالی که موضع ایران در قبال تحولات جهان عرب به روسیه و چین نزدیک‌تر بوده و ایران نیز مشابه این دو قدرت تلاش می‌کند از بهره‌برداری توسعه‌طلبانه غرب در منطقه جلوگیری به عمل آورد، موضع و نحوه دخالت اسرائیل و عربستان سعودی، به قدرت‌های غربی شباهت بیشتری دارد. اسرائیل و عربستان سعودی در مقام دو هم‌پیمان مهم آمریکا در منطقه، از احتمال کاهش نفوذ متحدان غربی خود در منطقه نگرانند و دخالت‌های خود را به نحوی سامان می‌دهند که ضمن دفع تهدیدات مستقیم علیه امنیت و منافع حیاتی خود، از افول موقعیت آمریکا در منطقه جلوگیری شود. چنانکه قبلاً اشاره شد، اسرائیلی‌ها از مدافعان سرسخت دخالت آمریکا در خلیج فارس به منظور حفاظت از امنیت نظام سیاسی عربستان سعودی و بحرین بوده‌اند. اسرائیل، همچنین در مورد نحوه عملکرد آمریکا در مصر پس از مبارک، ملاحظات ویژه‌ای دارد. مقامات اسرائیل خواستار اجرای طرحی مشابه طرح مارشال برای بازسازی مصر می‌باشند. چون زمینه‌های دخالت و نفوذ سیاسی صهیونیست‌ها در مصر بسیار محدود است، برای آنها بسیار مهم است که مصر همچنان تحت نفوذ و کنترل آمریکا باقی بماند، چرا که هرگونه بی‌ثباتی یا ثبات بدون توجه به ملاحظات امنیتی اسرائیل، تهدیدی جدی علیه امنیت اسرائیل به حساب می‌آیند. این تهدید زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم ایران علاقه ویژه‌ای برای عادی‌سازی مناسبات خود با مصر پس از مبارک دارد (Koppel, April 29, 2011).

موضع ترکیه حاکی از نوعی سیاست بینابینی می‌باشد. این کشور در مورد تحولات جهان عرب، بر اساس ملاحظات ویژه خود وارد مسایل شده، در عین حال که این ملاحظات با منافع غرب و در رأس آن ایالات متحده نیز هم‌پوشان است. ترکیه در حال اجرای برنامه جدیدی در منطقه است که هدف آن توسعه نفوذ و ایفای نقش رهبری در کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا است. از این رو، سعی می‌کند از موضعی خیرخواهانه و بدون تندرؤی‌های یک‌جانبه تصمیم‌گیری کند. ترکیه در گام اول تلاش می‌کند از تسری معضلات امنیتی ناشی از تحولات کشورهای همسایه به خاک خود جلوگیری کند. سپس، ملاحظات مربوط به رهبری اقتصادی و سیاسی منطقه مطرح است. برای مقامات ترک، هرگونه تنش و نزاع در میان همسایگان جنوبی ممکن است هم امنیت ترکیه را تهدید کند و هم برنامه‌های اقتصادی‌اش را. از نظر آنها، تضمین ثبات و آرامش منطقه مستلزم اتخاذ سیاست میانه‌روانه و در عین حال، میانجی‌گرانه در قبال تحولات منطقه است. در عین حال، ترکیه علاوه بر ملاحظات خود برای کسب موقعیت ویژه، در مجموع، نوعی نقش نیابتی منطقه‌ای را از سوی غرب و آمریکا ایفا می‌کند. ارتباط دوستانه دولت اردوغان با گروه‌های اسلام‌گرا از جمله اخوان المسلمین، هم به عنوان نشانه‌ای برای حمایت ترکیه از دموکراسی تفسیر شده و هم اسلام‌گرایی. با چنین نقش هژمونی‌طلبانه‌ای که ترکیه ایفا می‌کند، احتمال پیوست آن به اتحادیه اروپا نیز تقویت می‌گردد.

۲. نهادهای بین‌المللی دولتی

در اینجا مقصود از نهادهای بین‌المللی، در واقع رژیم‌های بین‌المللی هستند که در قالب آنها، دولت‌ها بر سر برخی اصول، هنجارها و قواعد تصمیم‌گیری به توافق رسیده‌اند. این رژیم‌ها در واقع، برآیند نوعی هم‌گرایی و هماهنگی میان دولت‌ها هستند. البته، این بدان معنی نیست که کلیه رژیم‌ها محصول اراده آزادانه دولت‌ها باشند. اوران یانگ^۱ رژیم‌ها را به لحاظ محرک‌های ایجادکننده در قالب سه نوع نظم مورد بررسی قرار می‌دهد: ۱. نظم خود به خودی که در شکل‌گیری آنها دخالت ارادی و آگاهانه انسان‌ها دخالت ندارد؛ ۲. نظم مبتنی بر مذاکره

1. Oran R. Young

که در آن، توافق آگاهانه‌ای برای تشکیل رژیم وجود دارد و مشارکت‌کنندگان از تشکیل آن رضایت دارند؛ و ۳. نظم تحمیلی که در آن، اراده قدرت‌های مسلط در تشکیل رژیم نقش اساسی دارد (یانگ، ۱۳۸۵: ۲۴۲-۲۳۸). توازن قدرت نوعی نظم خود به خودی به حساب می‌آید، چرا که در تکوین آن، اراده دولت‌ها نقش اساسی ندارد، اما توافق‌نامه‌های تأسیسی مثل کنوانسیون‌های مربوط به حقوق دریاها نوعی رژیم توافقی به حساب می‌آیند. از نظم نوع سوم یا رژیم‌های تحمیلی هم می‌توانیم به رژیم امنیتی شورای امنیت سازمان ملل متحد اشاره کنیم. در جریان تحولات اخیر جهان عرب، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی مختلفی دخالت داشته‌اند - از سازمان عفو بین‌الملل (غیردولتی) گرفته تا ناتو و شورای امنیت. هریک از این رژیم‌ها، به نوعی در صدد تحت تأثیر قراردادن تحولات جهان عرب بوده‌اند. عملکرد این رژیم‌ها، در برخی شرایط به نفع جنبش‌های اعتراضی تمام شده و بر آسیب‌پذیری حکومت‌ها در برابر معترضان افزوده است؛ مثل قضیه لیبی که در آن، ناتو به نفع شورشیان مخالف قذافی وارد عمل شده است. در برخی شرایط دیگر، بر عکس، دخالت رژیم‌ها به تضعیف مردم منجر شده و حکومت را در برابر معترضان تقویت کرده است؛ مثل قضیه بحرین که در آن شورای همکاری خلیج فارس در مقام نوعی رژیم امنیتی منطقه‌ای، به نفع حکومت حمد بن عیسی آل خلیفه به مداخله در امور داخلی بحرین پرداخت.

ممکن است این تصور ایجاد شود که تفکیک عملکرد دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، کاری بی‌اساس است، چرا که این نهادها در واقع محصول دولت‌ها بوده و دولت‌ها از طریق آنها سیاست‌های ملی خود را پی‌گیری می‌کنند. در پاسخ، لازم به توضیح است که اگرچه نهادها و رژیم‌های بین‌المللی ممکن است به مثابه مجرای برای پی‌گیری سیاست‌های ملی دولت‌ها عمل کنند، اما کارکردشان متفاوت است. دولت‌ها آزادند بر اساس منافع و ملاحظات ملی تصمیم‌گیری کنند، اما نهادهای بین‌المللی خواست و اراده دولت‌ها را محدود و هماهنگ می‌سازند. قابل انکار نیست که برخی رژیم‌ها، به دلایلی چون توزیع بسیار نابرابر قدرت، در عمل، نه تنها رفتار دولت‌ها را محدود نمی‌سازند، بلکه بعضاً به مثابه نهادی برای مشروعیت‌بخشی به خواسته‌های ملی آنها عمل می‌کنند. ایالات متحده در شورای امنیت و ناتو یا عربستان سعودی در شورای همکاری خلیج فارس، معمولاً چنین‌گرایی دارند. آنها به جای

اینکه در چارچوب رژیم مربوط محدود شوند، مایلند خود قواعد بازی حاکم بر آن رژیم‌ها را تعیین و در صورت ضرورت، اصلاح کنند. با این حال، رژیم‌های بین‌المللی، در بسیاری موارد، مجری ملاحظات فراملی هستند. به عنوان مثال، مجازات‌های بین‌المللی شورای امنیت علیه حکومت قذافی را نمی‌توان در قالب منافع ملی یک یا چند دولت محدود کرد.

عملکرد رژیم‌های بین‌المللی در تحولات جهان عرب گویای آمیزه‌ای از ملاحظات مختلف است. در مورد عملکرد ناتو در لیبی، روایت‌های متعارضی وجود دارد. آنچنان که دبیرکل ناتو آندرس راسموسن^۱ اظهار داشته، رسالت ناتو این بود که با مجوز شورای امنیت و تحت حمایت کشورهای منطقه، رژیم معمر قذافی را از حمله و سرکوب غیرنظامیان باز دارد و از اصول آزادی، دموکراسی و ثبات در منطقه حمایت کند (Rasmussen, May 31, 2011). در مقابل این توجیه، این انتقاد نیز مطرح شده که چرا عملیات ناتو به لیبی محدود شده و فراتر از آن نمی‌رود. در مورد شورای امنیت نیز این مسأله مطرح است که چرا در قضیه بحرین موضع انفعالی اتخاذ کرد و در برابر دخالت سرکوب‌گرانه عربستان سعودی و شورای همکاری خلیج فارس، واکنش جدی نشان نداد.

رژیم‌های بین‌المللی دخیل در جهان عرب تحت تأثیر دو دسته از ملاحظات بعضاً متعارض قرار داشته‌اند: ملاحظات امنیتی- اقتصادی و ملاحظات بشردوستانه. ملاحظات امنیتی- اقتصادی به این معنا که تنش‌های داخلی جهان عرب، امنیت و اقتصاد دیگر دولت‌ها و یا امنیت بین‌الملل را مورد تهدید قرار داده و بنابراین، باید برای بازگشت شرایط به وضع عادی مداخله کرد. ملاحظات بشردوستانه نیز به این مفهوم است که تنش‌ها و ناآرامی‌های کشورهای عربی موجب نقض گسترده حقوق بشر شده و احساسات عمومی را جریحه‌دار ساخته است. از این رو، مداخله به منظور حمایت از حقوق بشر ضروری می‌باشد. البته، برخی نهادها و رژیم‌های مدافع حقوق بشر، وجهه غیردولتی داشته‌اند. عفو بین‌الملل، یکی از مهمترین نهادهای بین‌المللی غیردولتی است که با ملاحظات حقوق بشری مسایل جهان عرب را زیر نظر قرار داده است، هر چند در مورد عملکرد چنین نهادهایی نیز واقعیت‌ها و مصادیق فراوانی مبنی بر وابستگی آنها به دولت‌ها یا گزینشی عمل کردن آنها وجود دارد.

1. Anders Fogh Rasmussen

۳. کنش‌گران غیردولتی

کنش‌گران غیردولتی مشتمل بر مجموعه متنوعی از کنش‌گرانی است که تحت تأثیر انگیزه‌های مختلف متمایل به تأثیرگذاری در روند تحولات جهان عرب می‌باشند. استفاده از عنوان غیردولتی، ضرورتاً به این معنی نیست که آنها کاملاً مستقل از دولت‌ها هستند. این گونه کنش‌گران، هم از دولت‌ها تأثیر می‌پذیرند و هم بر آنها اثر می‌گذارند، اما معمولاً با دولت‌ها ارتباط سازمانی ندارند. در جریان تحولات اخیر جهان عرب، دخالت کنش‌گران غیردولتی بسیار محسوس بوده است، هرچند این نوع دخالت‌ها کمتر شکل سازمانی دارند. برخی از مهمترین کنش‌گران غیردولتی فعال در جریان تحولات اخیر عبارتند از:

۳-۱. شبکه‌های تروریستی

شبکه‌های تروریستی‌ای که به شکل فراملی فعالیت می‌کنند، معمولاً از بحران‌ها و ناآرامی‌های سیاسی در کشورهای دیگر به مثابه فرصتی برای پیشبرد برنامه‌های خود استفاده می‌کنند. مهمترین شبکه تروریستی فعال در جریان تحولات اخیر، القاعده بوده است. گزارش‌های مختلفی منتشر شده با این مضمون که عوامل القاعده در برخی کشورهای درگیر، از جمله لیبی و یمن فعال بوده‌اند.

در هفته‌های اولیه آغاز درگیری‌های لیبی، معمر قذافی اعلام کرد که شورشیان تحت حمایت و هدایت القاعده قرار دارند. در بسیاری محافل خبری، چنین تحلیل شد که قذافی با چنین ادعایی، به دنبال جلب پشتیبانی قدرت‌های غربی می‌باشد (Gul, March 11, 2011).

دخالت القاعده در لیبی و برخی دیگر از کشورهای درگیر اعتراضات اجتماعی، نه تنها از سوی گزارش‌های رسانه‌ای، بلکه از سوی اسلام‌گرایان طرفدار القاعده نیز مورد تأیید قرار گرفته است. آنها ادعا می‌کنند که نیروهای القاعده نه تنها تروریست نیستند، بلکه مسلمان‌هایی واقعی هستند که در برابر مهاجمان به پا خاسته‌اند. بر اساس چنین گزارش‌هایی بود که باراک اوباما تأکید می‌کرد آمریکا باید به ماهیت و اهداف مخالفان در لیبی با دقت و احتیاط توجه کند (Hodgson, March 30, 2011). شاید بارزترین نمود دخالت القاعده در این اعتراضات، در یمن اتفاق افتاد. فعالیت القاعده در برابر دولت علی عبدالله صالح، حتی واشنگتن را نیز در

مورد نحوه موضع‌گیری به تردید انداخت. مقامات آمریکا از این نگران شده‌اند که با سقوط دولت صالح فعالیت‌های ضدتروریستی در آن کشور با مشکلات جدیدی مواجه شود. رابرت گیتس وزیر دفاع وقت آمریکا تصریح کرد که آمریکا در صورت سقوط دولت صالح، قطعاً با چالش‌های جدیدی برخورد خواهد کرد که از خارج از یمن نشأت می‌گیرند (Schmitt, 2011). در حال حاضر که استراتژی القاعده اخراج نیروهای خارجی به خصوص آمریکا از منطقه است، دخالت القاعده بیش از هر دولتی آمریکا را نگران کرده است.

۲-۳. رسانه‌های ارتباط جمعی

این رسانه‌ها در تحریک جریان‌های اعتراضی نقش فعالی داشته‌اند. رسانه‌های ارتباط جمعی شامل رسانه‌های مختلفی از شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای تا شبکه‌های اجتماعی اینترنتی را شامل می‌شوند. در میان شبکه‌های ماهواره‌ای می‌توان نقش مهمی برای شبکه الجزیره در نظر گرفت. این شبکه با پوشش خبری گسترده تحولات، چه از طریق خبرنگاران رسمی و چه از طریق مردم عادی و تحریک احساسات عمومی جوامع عربی، نقش چشمگیری در خیزش اعتراضات داشت، به نحوی که دولت‌های عرب محدودیت‌های زیادی بر سر فعالیت عوامل الجزیره در محدوده سرزمینی خود ایجاد کردند. رسانه‌های اجتماعی اینترنتی مثل تویتر و فیس‌بوک، مکمل فعالیت شبکه‌های ماهواره‌ای بوده‌اند. با توجه به محدودیت‌های فعالیت خبرنگاران در کشورهای درگیر بحران، کاربران اینترنت، چه از درون و چه از خارج، توانستند با ارسال پیام‌ها، تحلیل‌ها و تصاویر، در نقش خبرنگار عمل کنند و به این طریق، کار شبکه‌های تلویزیونی را آسان سازند. اینترنت به فضایی تبدیل شد که شبکه‌های مردمی توانستند از طریق آنها عقاید و نظرات خود را بیان کرده و با همدیگر ارتباط برقرار کنند (Harb, 2011). شبکه‌های ماهواره‌ای ممکن است به دنبال تقویت اعتبار خود باشند یا تحت تأثیر عوامل دولتی یا غیردولتی قرار داشته باشند. فعالان شبکه‌های اینترنتی نیز ممکن است در پی منافع و حقوق شهروندی خود باشند، یا به دلایل دیگری خواهان گسترش اعتراضات باشند.

۳-۳. فعالان حقوق بشر

این فعالان نیز شامل کنش‌گران مختلفی از جمله اپوزیسیون‌های خارج‌نشین یا گروه‌ها و سازمان‌های حامی حقوق بشر می‌باشند که مایلند مطابق با ملاحظات خود، روند تحولات را تحت تأثیر قرار دهند. موضع این کنش‌گران نیز معمولاً حمایت از جریان‌های اعتراضی یا حداقل فشار بر حکومت‌ها در جهت مهار رفتارهای سرکوب‌گرانه آنهاست. البته، حمایت از مردم ضرورتاً به معنی حمایت از آنها در برابر حملات نیروهای دولتی نیست. برای مثال، یکی از موضوعاتی که عفو بین‌الملل پی‌گیر آن بوده، سامان‌دهی به وضع پناهندگانی است که از کشورشان خارج شده و در دیگر کشورها سکنی گزیده‌اند. با این حال، چنین فعالیت‌هایی نیز در عمل به نفع معترضان مردمی انجام می‌شود.

عفو بین‌الملل حتی به کاربران اینترنت نیز هشدار داد که شبکه‌های اینترنتی، ضمن اینکه سازمان‌دهی فعالیت‌های اعتراضی را تسهیل می‌سازند، کار حکومت‌ها را نیز در سرکوب مخالفان آسان‌تر می‌سازند (AFP, May 15, 2011). فعالان حقوق بشر، بعضاً در مورد نحوه دخالت قدرت‌های خارجی نیز موضع‌گیری می‌کنند. برای مثال، آنها تأکید دارند که قدرت‌های مداخله‌گر نباید به نحوی وارد عمل شوند که موجب فشارهای ناروا یا کشتار غیرنظامیان شوند.

۳-۴. بنگاه‌های اقتصادی

راهنمای بنگاه‌های اقتصادی، منافع آنهاست که ممکن است مستلزم ثبات سیاسی در کشورهای طرف معامله باشد یا بر عکس، به سمت اصلاح یا تغییر رژیم به منظور بهره‌برداری از فرصت‌های بالقوه میل کند. به طبع، بنگاه‌هایی که در امر سرمایه‌گذاری یا تجارت، فعالیت‌های جافتاده‌ای در کشور خاصی دارند، از ثبات سیاسی در آنجا حمایت می‌کنند. تعلل ترکیه در پیوستن به دولت‌های مجازات‌کننده لیبی تا حدی به خاطر ملاحظات اقتصادی بنگاه‌های ترک بود. همچنین، بنگاه‌هایی که به ثبات بهای انرژی اهمیت زیادی می‌دهند، معمولاً خواهان چنین تنش‌ها و بی‌ثباتی‌هایی نیستند و از این رو، سیاست‌های دولت‌هایشان را در این راستا تحت تأثیر قرار می‌دهند. برخی کمپانی‌های غربی از جمله در انگلستان، از موضع

دولت‌شان در حمایت از معترضان ناراضی بوده‌اند (Olende, March 1, 2011). بنگاه‌های اقتصادی، نه تنها از خشونت‌ها و تنش‌های فعلی آسیب می‌بینند، بلکه این نگرانی را دارند که در صورت تغییر رژیم ممکن است با چالش‌های جدیدی مواجه شوند. در مقابل، کمپانی‌هایی که در کشورهای درگیر اعتراضات فعالیت ندارند یا به بنگاه‌های فعال در آنها به مثابه رقیب خود می‌نگرند و یا اینکه در صورت تغییر رژیم، احتمال دستیابی به فرصت‌های جدید را بالا ارزیابی می‌کنند، معمولاً از تحولات جدید استقبال کرده یا حداقل در قبال آنها سکوت می‌کنند. در عمل، بنگاه‌های اقتصادی عمدتاً به محافظه‌کاری تمایل داشته‌اند. این بنگاه‌ها در تعدیل دخالت‌های نظامی قدرت‌های غربی نقش چشمگیری داشته‌اند.

د. ارزیابی عملکرد و دستاوردهای کنش‌گران مداخله‌جو

تا کنون، در مورد ارزیابی سیاست‌ها، فعالیت‌ها و دستاوردهای کنش‌گران خارجی، محدود تحلیل‌های پراکنده و در عین حال ناهماهنگ و بعضاً متعارضی به عمل آمده است. اکثر این تحلیل‌ها روی مسأله دخالت قدرت‌های غربی تمرکز دارند که در آنها نیز در مورد انسجام، کارایی و چالش‌های آن کنش‌گران، اختلاف برداشت وجود دارد. عمده مسایلی که ارزیابی نقش کنش‌گران فراملی در تحولات جهان را با دشواری مواجه می‌سازند، عبارتند از:

۱. نقش حاشیه‌ای کنش‌گران فراملی در جنبش‌ها

نقش حاشیه‌ای بدین معناست که خیزش جنبش‌های اخیر جهان عرب اساساً ریشه داخلی دارند. برای درک ریشه این حرکت‌ها باید روی متغیرهای بنیادینی نظیر پایین‌بودن استانداردهای زندگی، رشد نابرابری اجتماعی-اقتصادی، فقدان آزادی‌های سیاسی، عدم مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی حکومت‌ها و افزایش انتظارات عمومی تأکید کرد. بر این اساس، نقش نیروهای خارجی در تحریک این جنبش‌ها، حاشیه‌ای و جهت‌دهنده تلقی می‌شود. این نیروها بیش از اینکه طراح و مجری پروژه‌ای برای تغییر رژیم باشند، در پی دفع چالش‌ها یا استفاده از فرصت‌های احتمالی هستند.

۲. تعدد کنش‌گران فراملی

نیروهای خارجی دخیل در تحولات جهان عرب، هم به لحاظ تعداد و هم به لحاظ نوع و ماهیت گسترده‌اند. آنها با اهداف و مقاصد مختلفی وارد مسایل شده و سیاست‌ها و رویه‌های متعددی دارند. به عنوان مثال، حتی در کمپ قدرت‌های غربی نیز در مورد پیامدهای احتمالی جنبش‌ها و مؤثرترین راه‌های مدیریت آنها اختلاف نظر وجود دارد. بنابراین، دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل سیاست و عملکرد آنها دشوار به نظر می‌آید.

۳. فقدان اطلاعات کافی در مورد کم و کیف دخالت‌های خارجی

دولت‌ها مهمترین کنش‌گران فعال در تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا هستند و در طرح‌ها و برنامه‌های آنها نیز شفافیت کامل وجود ندارد. از این رو، امکان شناخت صحیح مسایل مشکل می‌گردد. به علاوه، واکنش بسیاری دولت‌ها به تحولات، نشان‌دهنده غافل‌گیری و فقدان استراتژی مشخص و منسجم در مورد نحوه برخورد با واقعیت‌ها می‌باشد. این مسأله، درک و ارزیابی عملکرد آنها را مشکل‌تر می‌سازد.

۴. ناهمگونی و بی‌ثباتی در استراتژی مداخله نیروهای خارجی

نه تنها نحوه دخالت هر یک از نیروهای خارجی، از جمله قدرت‌های غربی در تحولات منطقه همسان نیست، بلکه در طول زمان نیز احتمال دگرگونی وجود دارد. به عنوان مثال، در هفته‌های آغازین ناآرامی‌های لیبی، ترکیه حتی در مورد اعمال مجازات‌های اقتصادی علیه دولت قذافی تردید داشت، اما به تدریج به یکی از حامیان سرسخت تغییر رژیم در لیبی تبدیل شد. حتی ایالات متحده نیز در اتخاذ استراتژی بهینه در برخی موارد تردید داشته است. این تردید در نمونه‌های بحرین و یمن، شکل محسوس‌تری داشته است. در یمن، آمریکا با این ابهام مواجه شد که حمایت از معترضان، ممکن است به تقویت تروریسم کمک کند.

۵. ابهام در مورد آینده جنبش‌ها

به نظر می‌رسد داوری در مورد اینکه ناآرامی‌های منطقه چگونه به ثبات منجر گشته و مسیر تحولات به چه سمت و سویی خواهد بود، زود است، چرا که در حال حاضر، بسیاری از جنبش‌های اعتراضی به مرحله تغییر رژیم نرسیده‌اند و حتی در صورت تغییر رژیم نیز مشخص نیست چه سرنوشتی در انتظار آینده آنهاست. تا زمانی که شرایط ناآرام موجود به وضعیت نسبتاً پایدار و باثبات منتهی نشود، امکان تجزیه و تحلیل صحیح سیاست نیروهای مداخله‌گر نیز پایین خواهد بود.

با توجه به نکات فوق، در این مبحث، سیاست‌ها و اقدامات فعال‌ترین و مؤثرترین کنش‌گران درگیر در جنبش‌های اخیر جهان عرب، از آغاز تا زمان حال، طبق دسته‌بندی سه‌گانه زیر مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند:

۱. قدرت‌های غربی

کنش‌گران فعال غربی متشکل از قدرت‌های دو سوی آتلانتیک می‌باشند. واقعیت این است که اکثر رژیم‌های عربی که امروزه تحت فشار جنبش‌های اعتراضی قرار دارند و در مواردی مجبور به تغییر شده‌اند، از دوستان و متحدان قدرت‌های غربی بوده و از حمایت آنها برخوردار بوده‌اند. اعتراض به این رژیم‌ها، در واقع نوعی اعتراض به حامیان خارجی آنهاست، چرا که رژیم‌های مذکور از جمله در تونس، مصر، یمن، بحرین و اردن، به عنوان حافظ منافع غرب و آمریکا عمل کرده و ثباتشان نیز تا حدی تابع حمایت غربی‌ها بوده است. دولت مبارک، پس از اسرائیل، دومین دریافت‌کننده کمک‌های نظامی و مالی آمریکا در منطقه بود. حتی مناسبات لیبی و سوریه با غرب نیز مسالمت‌آمیز بود. در سال‌های اخیر، هیلاری کلinton، هم از بشار اسد به عنوان اصلاح‌طلب یاد کرده و وی را تمجید کرده بود و هم با پذیرش فرزند قذافی، معتصم در وزارت خارجه برای ملاقات، از تمایل آمریکا به تعمیق و گسترش همکاری با دولت قذافی صحبت کرده بود (King, April 4). به نظر می‌رسد خود دولت‌های غربی نیز پیام اعتراضی ملل عرب را به خوبی درک کرده و در پی تبدیل چالش‌های موجود به فرصت از طریق تأثیرگذاری بر فرایند تغییر یا اصلاح رژیم‌های دیکتاتور عرب می‌باشند.

قدرت‌های غربی و به ویژه ایالات متحده، در مدیریت تحولات جاری با تناقض معضل‌آفرین مواجهند و آن عبارتست از تقابل ارزش‌های ایدئولوژیک غربی با منافع مادی دولت‌های غربی. رویه اروپا و آمریکا طی سال‌های گذشته، نشان می‌دهد آنها برای موضوعاتی چون ثبات منطقه، صلح با اسرائیل و جریان آزاد تجارت و به خصوص، انتقال نفت اهمیت بیشتری قایلند تا حرکت‌های تحول‌خواهانه‌ای که ریسک منافع غرب را افزایش می‌دهند. بر این اساس، طی تحولات اخیر جهان عرب، آنها ضمن اعلام حمایت از اصلاحات، حمایت‌های خود از حرکت‌های اعتراضی را محدود و گزینشی کرده‌اند. برای آنها بازگشت سریع ثبات به منطقه، مهم‌تر از موفقیت اعتراضات است. عملکرد چند ماهه غرب نشان می‌دهد رویکرد آمریکا و اروپا در مورد مدیریت تحولات در خاورمیانه و شمال آفریقا، ناهمسان بوده است. در حالی که در شمال آفریقا با جدیت از جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه حمایت و پشتیبانی به عمل آمد، در خاورمیانه چنین حمایت‌هایی سست و پراکنده بوده است. رویکرد غرب در مورد خاورمیانه، عمدتاً بر بازگشت صلح و ثبات و آرامش تأکید داشته است. در حالی که در مورد شمال آفریقا پیوند نزدیکی بین اصلاحات و امنیت تصور می‌شود، در مورد خاورمیانه، گرایش بیشتری به روش‌های سنتی تأمین ثبات و امنیت وجود دارد. نزدیکی جغرافیایی شمال آفریقا به اروپا و مسایلی چون احتمال سرایت عوارض امنیتی اعتراضات و درگیری‌ها به اروپا، از علل مهم این قضیه به حساب می‌آید. اروپایی‌ها به سامان‌دهی اوضاع همسایگان جنوبی حساسیت بیشتری نشان می‌دهند (Santini, June 9, 2011).

با وجود این، رویه فعلی غرب، حتی در مورد شمال آفریقا نیز تحت عنوان فقدان استراتژی کارآمد مورد نقد واقع شده است. برخی ناظران بر این باورند که رفتار غرب در قبال تحولات اخیر، حاکی از نوعی ضعف و درماندگی است که ممکن است آینده نامطلوبی را برای آنها رقم بزند. اظهارات رابرت گیتس وزیر دفاع پیشین آمریکا در مورد مسایل ناتو، گواهی بر این ضعف به حساب می‌آید. وی تأکید می‌کند با پشتیبانی‌های ضعیفی که اعضای اروپایی ناتو به عمل می‌آورند، آینده ناتو در هاله‌ای از ابهام است (Ben Ami, July 2, 2011). ناتو در حالی نیازمند پشتیبانی مالی و نظامی اعضاست که دولت‌های هر دو سوی آتلانتیک با مشکلات اقتصادی متعددی درگیرند. آمریکا در حالی با سستی متحدان اروپایی‌اش مواجه است که خود

علاوه بر مسایل اقتصادی، تجربه‌های تلخ افغانستان و عراق را نیز به همراه دارد. آمریکایی‌ها پس از مسایل عراق و افغانستان، به این جمع‌بندی رسیدند که پروژه‌های امنیتی مشابه در آینده، نیازمند حمایت جدی و مؤثر سایر قدرت‌ها، به ویژه اروپایی‌هاست. حال، در قضیه لیبی آشکار شده که ناتو همچنان با مشکل حمایت ناکافی متحدان مواجه است، به گونه‌ای که اگر نقش ایالات متحده از ناتو حذف شود، ادامه حیات مؤثر آن تقریباً ناممکن خواهد شد. (Ben Ami, July 2, 2011).

در مجموع، عملکرد غرب در جریان تحولات اخیر جهان عرب از ابعاد مختلف مورد انتقاد واقع شده است. از عمل‌گرایی و رفتارهای گزینشی قدرت‌های غربی در قبال کشورهای درگیر اعتراضات تا عملکرد ناتو در لیبی، نشان می‌دهد غرب آمادگی استقبال از تحولات جاری را نداشته و برای پیشبرد عملی و فراگیر شعارهای خود در جهان عرب، نه توانایی دارد و نه تمایل. حمایت‌های محدودی هم که از برخی حرکت‌ها به عمل آورده، حداقل تا به حال، بازدهی قابل توجهی نداشته است.

۲. روسیه و چین

این دو قدرت، ضمن سیاست‌های نسبتاً مشابهی که در قبال جنبش‌ها دارند، به نحوی دخالت قدرت‌های غربی را تعدیل می‌کنند. چنان‌که اشاره شد، قدرت‌های غربی مؤثرترین کنش‌گران دولتی هستند که توانایی تأثیرگذاری بر روند تحولات منطقه را داشته‌اند که آنها هم بنا به دلایلی با مشکل مواجه بوده‌اند. در حالی که آمریکا و اروپا که معمولاً خود را موافق و همراه جنبش‌های دموکراسی‌خواه نشان داده‌اند، در حمایت از این جنبش‌ها با مسایل مختلف مواجهند، روسیه و چین، چه در شعار و چه در عمل، برخلاف رویکرد غرب حرکت می‌کنند. آنها بیشتر به صورت نظاره‌گرانی نگران نسبت به آینده عمل می‌کنند، چرا که گسترش جنبش‌ها را مستعد ایجاد تهدید علیه امنیت ملی خود می‌دانند. همراهی محدودی که این دو قدرت با غرب در اعمال فشار علیه برخی رژیم‌های عرب داشتند، عمدتاً در قالب نوعی ژست دیپلماتیک با هدف جلب حمایت قدرت‌های غربی برای بهره‌برداری از فرصت‌های احتمالی آتی و در عین حال، اقناع افکار عمومی داخلی و خارجی تفسیر شده است.

روابط مسکو با دولت‌های عرب خاورمیانه و شمال آفریقا، اعم از دولت‌های درگیر در اعتراضات و غیره، معمولاً مسالمت‌آمیز بوده است. طی دهه‌های گذشته، بسیاری از دولت‌های عربی، واردکننده تجهیزات و مهمات جنگی از شوروی و روسیه بوده‌اند. در سال‌های اخیر نیز برخی دولت‌ها مثل لیبی، یمن و سوریه، مناسبات و همکاری‌های نزدیکی با مسکو داشتند. طی دو دهه اخیر، روسیه به همراه چین، مروج این باور بوده‌اند که لیبرال دموکراسی و آزادی فردی، پیش‌شرط قطعی رشد و پیشرفت جوامع نیست، بلکه رژیم‌های اقتدارگرا نیز می‌توانند مولد رشد و ترقی باشند. در جریان ناآرامی‌های اخیر جهان عرب نیز این دو قدرت، ضمن پذیرش واقعیت‌های موجود، مروج این پیام بوده‌اند که اعراب ناگزیر به پیروی از راه غرب نیستند. آنها این تفکر غربی را که رژیم‌های اقتدارگرا مجبور به تسلیم در برابر اراده‌های مردمی خواهند شد، قبول ندارند. بر این اساس، برداشت رایج غربی‌ها از تحولات موجود را به چالش می‌کشند. روس‌ها حتی این نکته را مطرح کردند که تحولات جهان عرب، در چارچوب پروژه انقلاب‌های رنگی غرب قابل تحلیل است. دیمیتری مدودوف، طی سخنانی در ۲۲ فوریه ۲۰۱۱، تصریح کرد: «بگذارید حقیقت را بیان کنم. آنها در حال آماده‌سازی چنین سناریویی برای ما بوده‌اند و اکنون حتی تلاش خواهند کرد با جدیت بیشتری به اجرای آن بپردازند.» بنابراین، از منظر سران روسیه، قدرت‌های غربی پشت تحولات اخیر جهان عرب قرار داشته‌اند (Nabi, February 24, 2011).

در این ماه‌ها، در حالی که انتخابات ریاست جمهوری روسیه در پیش است و احتمال ورود ولادیمیر پوتین مجدداً به عرصه انتخابات وجود دارد، مقامات روس احتمال بروز تنش سیاسی را در نظر دارند. این احتمال، به ویژه زمانی جدی‌تر به نظر می‌آید که برخی مخالفان پوتین خواهان کناره‌گیری وی از عرصه قدرت هستند.

چینی‌ها نیز همگام با روس‌ها در مورد اصالت جنبش‌های جهان عرب ابراز تردید کرده و سیستم‌های امنیتی خود را برای مقابله با تهدیدات احتمالی، آماده نگه داشته‌اند. تحولات جهان عرب برای آنها نگران‌کننده است، چرا که به‌رغم موفقیت‌های بزرگ دولت در عرصه اقتصادی، فضای سیاسی - اقتصادی این کشور شباهت بسیاری با دیکتاتوری‌های آرام جهان عرب دارد. مردم چین با مسایلی نظیر گسترش نابرابری، شیوع فساد، افزایش تورم، فقدان شفافیت سیاسی

و کنترل سخت حکومتی مواجهند. نگرانی دولت چین با خاطره بحران اعتراض و سرکوب تیانانمن که حدود بیست سال پیش اتفاق افتاد، جدیت می‌یابد. سران چین از جمله پرزیدنت هو جیتائو، همواره بر ضرورت آرامش و ثبات اجتماعی چین تأکید کرده و در عمل نیز هر گونه منبع احتمالی بی‌ثباتی را قویاً تحت نظارت و کنترل قرار داده‌اند. رهبری به شدت تکنوکراتیک چین برای حل مشکل تنش‌های اجتماعی و جلوگیری از تکرار سناریوی تیانانمن، تمایل بالایی به روش‌های عمل‌گرایانه دارد (Jiang, April 11, 2011). در همین راستا، با سازوکارهای مختلفی از قبیل سانسور رسانه‌ای و سرکوب شدید مخالفان، در برابر جنبش‌های جهان عرب موضع گرفته است.

به نظر می‌رسد، دغدغه چین و روسیه در مورد تحولات اخیر جهان عرب، بیش از اینکه به تأثیرپذیری فرصت‌ها و چالش‌های آنها در جهان عرب مربوط باشد، با احتمال تهدید ثبات اجتماعی و سیاسی کشورشان در آینده در پیوند است. انسداد فضای سیاسی، سرکوب مخالفان، فساد اقتصادی و سطح قابل توجه نارضایتی، از ویژگی‌های مشترک دو کشور است. برای سیاست‌گذاران دو کشور، روشن است که هرگونه پیروزی جنبش‌های انقلابی در جهان عرب، پتانسیل تسری و گسترش جنبش‌های اعتراضی را تقویت خواهد کرد. بر این اساس، اولویت سیاست دو دولت، مهار و توقف سلسله حرکت‌های اعتراضی است. چین و روسیه نسبت به هرگونه برنامه‌های قدرت‌های غربی که احتمال پیروزی مخالفان و گسترش بحران را تقویت کند، حساسیت داشته و تا به حال، به انحاء مختلف در برابر آن مانع‌تراشی کرده‌اند. مقاومت در برابر تشدید فشارهای بین‌المللی علیه دولت قذافی و مخالفت صریح با اقدامات مشابه علیه دولت بشار اسد، نمودی از چنین سیاستی می‌باشد.

۳. فعالان منطقه‌ای

در عرصه منطقه‌ای، علاوه بر دولت‌های قدرتمند و بانفوذ منطقه‌ای، کنش‌گران غیردولتی نیز نقش نسبتاً پررنگی ایفا می‌کنند. در سطح منطقه‌ای، ملاحظات و سیاست‌های دو کنش‌گر غیردولتی، یعنی شبکه ماهواره‌ای الجزیره و سازمان تروریستی القاعده و همچنین، چند کنش‌گر دولتی شامل عربستان سعودی، قطر، ترکیه، اسرائیل و ایران، اهمیت ویژه‌ای دارند.

رفتار القاعده و شبکه الجزیره، از این حیث که هر دو به نحوی منتقد وضع موجود در سیستم‌های سیاسی منطقه بوده‌اند، مشابه هم است. از منظر رهبران القاعده، وابستگی یا مماشات رهبران سیاسی عرب منطقه با غرب و اسرائیل، دلیل مهمی بر عدم مشروعیت و ضرورت کناره‌گیری آنهاست. از این رو، جایگزینی سیستم‌های سیاسی اسلام‌گرا و مستقل از غرب، استراتژی القاعده به شمار می‌آید. الجزیره نیز طی سالیان گذشته، غالباً رویکردی انتقادی به سیستم‌های سیاسی کشورهای عربی داشته و خود را رسانه‌ای بی‌طرف و در عین حال، حامی افکار عمومی منطقه نشان داده است. این رسانه از همان زمان آغاز تحولات تونس، خود را حامی جنبش‌های جهان عرب معرفی کرده و به کرات از اصطلاحاتی چون بهار اعراب و بهار انقلاب‌های عربی استفاده کرده است. هر چند لازم به ذکر است که مسایلی چون وابستگی الجزیره به دولت قطر و پوشش خبری ناهمساز الجزیره از کشورهای مختلف درگیر بحران، زمینه‌ساز انتقادات مختلفی علیه این شبکه طرفدار بوده است. رویکرد انتقادی نسبت به سیاست‌های آمریکا در منطقه، از دیگر وجوه مشترک القاعده و الجزیره به شمار می‌آید.

با این حال، در عملکرد و سیاست‌های این دو تفاوت‌های اساسی وجود داشته است. در حالی که الجزیره به دلایلی چون تقویت اعتبار و و ملاحظات دیپلماسی عمومی دولت قطر، خود را حامی استقرار سیستم‌های سیاسی مردمی نشان می‌دهد، القاعده عمدتاً در پی توسعه نفوذ از طریق تقویت جریان‌های نزدیک به خود بوده است. بر خلاف القاعده، الجزیره در میان افکار عمومی جهان عرب نفوذ و محبوبیت بالایی دارد. جنبش‌های اخیر نشان داد که افکار عمومی منطقه، استراتژی القاعده برای حل مسایل جهان عرب را منسوخ می‌داند. این چیزی است که در الجزیره نیز بدان توجه شده است. این شبکه خود را حامی سیستم سیاسی خاصی نشان نمی‌دهد، بلکه عمدتاً منتقد سیستم‌های بسته و غیرمردمی بوده و در بیشتر موارد، از حرکت‌های مردمی علیه آنها حمایت کرده است. از آغاز تحولات تونس، الجزیره پی‌گیرترین و دقیق‌ترین شبکه ماهواره‌ای در پوشش‌دادن تحولات جهان عرب بوده است. گزارش‌گران این شبکه، تا کنون به طور مستقیم در صحنه‌های رویارویی مردم و نیروهای دولتی حضور داشته‌اند و رویدادها را گزارش کرده‌اند. مصاحبه‌های خبرنگاران غالباً با معترضان بوده و خواسته‌های آنها را منعکس کرده است. این شبکه، با نمایش صحنه‌های سرکوب معترضان، بر شدت و

گستره اعتراضات افزوده است. در لابه‌لای صحبت‌هایی که معترضان با خبرنگاران الجزیره داشته‌اند، موارد مختلفی وجود دارد که در آنها از مردم برای حضور پررنگ‌تر و مصمم‌تر در اعتراضات دعوت به عمل می‌آید. از کلیت گزارش‌ها چنین برمی‌آید که مردم با اعتماد به نفس، شوق و امید به آینده به خیابان آمده‌اند و هیچ ترسی از حکومت ندارند. به عنوان مثال، در مصر، دوربین‌های این شبکه به طور دائمی در مراکز تجمع معترضان از جمله میدان التحرير مستقر بودند و به صورت لحظه به لحظه اخبار را گزارش می‌کردند. صحنه‌های تجمعات بیشتر شبیه میتینگ‌هایی بود که در آنها اقشار مختلف مردمی همدلانه با شور و نشاط و امید به آینده بهتر حضور به هم رسانده بودند. در لیبی نیز دوربین‌های الجزیره بیشتر صحنه‌های حملات، پیش‌روی‌ها و پیروزی‌های مخالفان قذافی را گزارش می‌کرده‌اند (قنبرلو، اریب‌هشت ۱۳۹۰: ۱۳-۱۱).

در سطح دولتی، سیاست‌ها و فعالیت‌های چهار کنش‌گر منطقه‌ای اهمیت قابل توجهی دارد: اسرائیل، ترکیه، عربستان سعودی و ایران. نگاه اسرائیل از همان ابتدا به تحولات منطقه بدبینانه بوده است. اسرائیلی‌ها بر این واقعیت واقفند که افکار عمومی منطقه، غالباً گرایش مثبتی به اسرائیل ندارند و تغییرات سیاسی موجود ممکن است شدیداً موقعیت آنها را به چالش بکشد. با وجود این، تحولات منطقه در برخی موارد حاوی فرصت‌های کم‌نظیری برای اسرائیل بوده است که نمود بارز آن سوریه می‌باشد. دولت بشار اسد و بسیاری از ناظران، اسرائیل را از فعالان مهم پشت پرده ناآرامی‌های سوریه به شمار می‌آورند. اما اسرائیلی‌ها در موضع‌گیری‌های اعلانی‌شان، معمولاً تلاش می‌کنند خود را بی‌تفاوت نشان دهند. این بی‌تفاوتی ریشه در این واقعیت دارد که اولاً، حمایت اسرائیل از اعتراضات سوریه می‌تواند وجهه نامشروعی به اعتراضات داده و ضمن تضعیف آن، رفتار دولت اسد در برابر معترضان را موجه سازد و ثانیاً، اسرائیلی‌ها به پیامدهای تشدید اعتراضات در سوریه به دیده تردید می‌نگرند، چرا که از یک سو، با توجه به پیوند نزدیک ملت سوریه با ملت‌های فلسطین و لبنان، این احتمال زیاد است که کامیابی سوریه‌ها در اعتراضات، تحریک گروه‌های مبارز فلسطینی-لبنانی را در پی داشته و موجب شروع موج دیگری از انتفاضه فلسطینی‌ها شود و از سوی دیگر، با توجه به بدنه ضد اسرائیلی جامعه سوریه، حتی در صورت تغییر رژیم نیز شرایط پیش‌روی اسرائیل چندان فرق

نخواهد کرد. حتی با فرض اینکه نظام سیاسی سوریه به سمت توسعه‌یافتگی پیش رفته و یک دولت کاملاً مردمی جایگزین شود، ممکن است دولت سوریه با انگیزه و جدیت بیشتری در برابر اسرائیل موضع بگیرد و از پشتیبانی داخلی و خارجی بیشتری برخوردار شود. اگرچه اسرائیلی‌ها ثبات و تقویت دولت بشار اسد را تهدیدی علیه منافع خود می‌بینند، اما در مورد تبعات گسترش و فراگیرشدن اعتراضات هم نگاه خوش‌بینانه‌ای ندارند. از این رو، به نظر می‌رسد از اتفاقات جاری در سوریه، بیشتر به مثابه فرصتی برای تضعیف دولت اسد، استفاده کرده‌اند تا اینکه تغییر رژیم سوریه.

ترکیه در آغاز جریان تحولات جهان عرب چندان در مسایل این کشورها درگیر نمی‌شد. دولت اردوغان در آغاز جریان درگیری‌های داخلی لیبی، به دلایلی چون منافع شرکت‌های ترک در این کشور، حتی با تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی علیه دولت قذافی با اکراه موافقت کرد، اما موضع آنکارا به تدریج به موضع قدرت‌های غربی نزدیک‌تر شد، به گونه‌ای که صریحاً مخالفان قذافی را تحت حمایت قرار داد. آشکارترین و فعال‌ترین دخالت‌های ترکیه، در قضایای سوریه اتفاق افتاد. همسایگی جغرافیایی و مسلمان‌بودن جامعه سوریه، دو عاملی هستند که حساسیت ترکیه به مسایل سوریه را افزایش داده‌اند. ترکیه از یک سو، نگران سرایت ناامنی‌های همسایه‌اش است و از سوی دیگر، در چارچوب رویکرد نوعثمانی‌گرایی‌اش، در صدد ایفای نقشی فعال در مسایل جهان اسلام می‌باشد. آنکارا تا به حال، ضمن اتخاذ موضع میانجی‌گرانه، از مواضع مخالفان دولت بشار اسد حمایت کرده و در همین راستا، دمشق را تحت فشار دیپلماتیک قرار داده است. این کشور، همچنان که از موضع مخالفان قذافی حمایت کرده، مخالفان سوریه را نیز تحت چتر حمایتی‌اش قرار داده است. مشابه مورد لیبی، به موازات اینکه ناآرامی سوریه تشدید می‌شود، فشارهای دیپلماتیک ترکیه نیز افزایش می‌یابد. به نظر می‌رسد، آنکارا در صدد است با این اقدام، هم رضایت و حمایت قدرت‌های غربی را جلب کند و هم نفوذ خود را در جهان اسلام گسترش دهد. دولتمردان سوریه سیاست ترکیه را غیردوستانه تلقی می‌کنند. برخی مقامات ایران نیز سیاست ترکیه را با این اتهام که به مصالح منطقه و نیروهای مقاومت بی‌توجه است، تقبیح کرده‌اند. در صورت بازگشت ثبات و آرامش به

دولت اسد، این احتمال زیاد است که مناسبات ترکیه با سوریه برای مدتی به سردی گراید، اما در صورت تغییر رژیم به نظر می‌رسد موقعیت و نفوذ ترکیه در منطقه تقویت خواهد شد.

کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و در رأس آنها عربستان سعودی، غیر از موارد مربوط به اعتراضات مردم بحرین، در بقیه موارد معمولاً سیاست فعالی نداشته‌اند. قضایای تونس، مصر، اردن، لیبی، یمن و بحرین، نگرانی عمیق عربستان سعودی و شورا را در پی داشت. از یک سو، حمایت آنها از معترضان می‌تواند به خیزش اعتراضات در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس منجر شود و از سوی دیگر، حمایت از دیکتاتورها نیز ممکن است به مناسبات آتی این کشورها با دیگر سیستم‌های سیاسی جایگزین در جهان عرب، آسیب بزند. از این رو، عربستان سعودی و شورا، ضمن اتخاذ سیاست سکوت در موارد مذکور، در بحرین مداخله نظامی کردند، با این توجیه که بحرین گرفتار بحران امنیتی شده و شورا موظف است برای بازگشت امنیت به دولت بحرین کمک کند. با وجود این، عربستان سعودی در قضیه سوریه، مشی متفاوتی اتخاذ کرد. با توجه به پیوندهای استراتژیک سوریه با ایران و حزب‌الله لبنان، عربستان به جای سکوت، مصلحت را در موضع‌گیری به نفع معترضان و فشار بر دولت بشار اسد دید و به تبعیت از ترکیه، خواهان توقف روش‌های سرکوب‌گرانه توسط نیروهای امنیتی سوریه شد. برخی اعضای شورای همکاری خلیج فارس مثل کویت نیز سیاست مشابهی اتخاذ کردند. عملکرد عربستان در قضیه بحرین و موضع‌گیری این کشور در قضیه سوریه، نمودی از سیاست‌های عمل‌گرایانه و در عین حال، ضد ایرانی عربستان است.

سیاست ایران در قبال جنبش‌های منطقه، بنا به ملاحظات ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، شکل متمایزتری داشته است. ایران نه از جنبش‌ها استقبال محض کرده و نه آن را مصداقی از انقلاب‌های رنگی غربی تلقی می‌کند. بنا بر اظهارات آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، حمایت ایران از جنبش‌های منطقه منوط به برخورداری آنها از سه ویژگی اساسی می‌باشد: اسلامی بودن، ضدآمریکایی و ضداسرائیلی بودن، و مردمی بودن. برداشت جمهوری اسلامی از تحولات انقلابی تونس و مصر این بوده که در این کشورها، موج بیداری اسلامی شکل گرفته است. بر این اساس، دولت ایران از این تحولات استقبال کرده و تلاش‌های جدیدی را برای بازسازی مناسبات با مصر آغاز کرد. از دیگر مواردی که استقبال جمهوری اسلامی را به دنبال

داشت، حرکت‌های اعتراضی بحرین بود که پیروزی آن می‌توانست ضمن توسعه نفوذ ایران در منطقه، اعتبار شورای همکاری خلیج فارس را تنزل دهد. ایران در قضایای اردن، لیبی و یمن نیز به نفع معترضان موضع گرفت. تنها موردی که نگرانی جمهوری اسلامی را باعث شده، تحولات سوریه است. مقامات جمهوری اسلامی در ابتدا از دولت اسد خواستند با رسیدگی به خواست معترضان، اوضاع را به حالت عادی بازگردانند. برداشت جمهوری اسلامی این است که اعتراضات سوریه پس از دخالت آمریکا و اسرائیل، از مسیر اصیل خود خارج شده و به انحراف کشیده شده است. جمهوری اسلامی ضمن حمایت از اصلاحات، خواهان بازگشت ثبات و آرامش به دولت اسد است. بر این اساس، از برنامه‌هایی که مستلزم سقوط دولت اسد باشد، حمایت نمی‌کند. در صورت بازگشت ثبات و حفظ دولت اسد، احتمالاً نفوذ و موقعیت منطقه‌ای ایران تقویت خواهد شد، اما در غیر این صورت، ممکن است سیاست‌های منطقه‌ای ایران با چالش‌های نوینی روبرو شود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، نقش و دخالت نیروها یا کنش‌گران خارجی در تحولات اخیر جهان عرب به طور اجمالی مورد بررسی قرار گرفت. این نیروها به سه گروه دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی دولتی و کنش‌گران غیردولتی تقسیم شدند که البته، ملاحظات و خواسته‌های آنها بعضاً هم‌پوشانی نیز داشته‌اند. امنیت ملی، منافع اقتصادی، حمایت از دموکراسی و حقوق بشر، اسلام‌گرایی و استقلال از دخالت و نفوذ قدرت‌های خارجی، متغیرهای مهمی هستند که سیاست‌های کنش‌گران خارجی در قبال تحولات جهان عرب را تحت تأثیر قرار داده‌اند. برای دولت‌ها، معمولاً انگیزه‌های امنیت و منافع اقتصادی، نقش تعیین‌کننده‌تری داشته‌اند. نهادهای بین‌المللی، بیشتر تحت تأثیر ملاحظات امنیتی و بعضاً حقوق بشری قرار داشته‌اند. کنش‌گران غیردولتی نیز با ترکیبی از انگیزه‌های مختلف در امور جهان عرب وارد شده‌اند. امنیت ملی، اساساً برای دولت‌ها اهمیت اول را دارد، اما برای بنگاه‌های اقتصادی، منافع اقتصادی تعیین‌کننده است. ملاحظات حقوق بشری، اگر چه در کلیه کنش‌گران وجود داشته، اما در برخی کنش‌گران غیردولتی جلوه پررنگ‌تری داشته است. مسأله حاکمیت ارزش‌های اسلامی و

استقلال یا رهایی از دخالت و نفوذ قدرت‌های خارجی نیز بیشتر برای کنش‌گران اسلام‌گرا، اعم از اسلام‌گرایان تندرو یا میانه‌رو مطرح بوده است.

در مجموع، نقش کنش‌گران دولتی در تأثیرگذاری بر روند تحولات جهان عرب پررنگ‌تر بوده و نهادهای بین‌المللی نیز عمدتاً مجری سیاست‌های آنها بوده‌اند. از میان کنش‌گران غیردولتی نیز شبکه ماهواره‌ای الجزیره و تا حدی شبکه تروریستی القاعده، نقش مؤثرتری داشته‌اند. دولت‌های غربی، به رغم اینکه آمادگی مواجهه با چنین زنجیره‌ای از حرکت‌های تحول‌خواهانه را نداشته‌اند، معمولاً به نفع جریان‌های اعتراضی موضع‌گیری کرده‌اند. چنین خط مشیی در شمال آفریقا پررنگ‌تر بوده تا در خاورمیانه. در خاورمیانه، حتی در مواردی نظیر بحرین، از رفتارهای سرکوب‌گرانه دولت و متحدان منطقه‌ای آن ابراز رضایت شده است. روسیه و چین، غالباً با بدبینی به جریان تحولات نگرسته و معمولاً موافق مداخلات قدرت‌های غربی نبوده‌اند. به این ترتیب، این دو قدرت بیشتر در نقش تعدیل‌کننده دخالت غرب عمل کرده‌اند. روسیه و چین، عمدتاً در مواردی به نفع معترضان موضع‌گیری کرده‌اند که دولت‌های حاکم مرتکب نقض فاحش حقوق بشر شده‌اند که بارزترین نمود آن در لیبی اتفاق افتاد. قدرت‌های منطقه‌ای نیز غیر از چند مورد، معمولاً خود را هوادار اصلاحات نشان داده‌اند. بحرین و سوریه دو نمونه‌ای هستند که موضع‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای در آنها شکل نسبتاً مناقشه‌انگیزتری داشته است. در حالی که در بحرین، دولت حاکم تحت حمایت عربستان سعودی و شورای همکاری خلیج فارس قرار گرفت، دولت سوریه عمدتاً تحت حمایت ایران قرار داشته است. دولت ترکیه، غالباً از جنبش‌های تحول‌خواه استقبال کرده است. آنکارا در قضیه سوریه، همگام با قدرت‌های غربی، دولت اسد را به منظور رسیدگی به خواست معترضان تحت فشار دیپلماتیک قرار داده است. در کل، نقش نیروهایی که به نفع جنبش‌ها دخالت داشته‌اند، پررنگ‌تر است و به نظر می‌رسد، نیروهای فراملی در بیشتر موارد به صورت هوادار معترضان و تحول‌خواهان عمل کرده‌اند، هرچند این احتمال بالاست که در فرایند اصلاحات یا جایگزینی سیستم‌های سیاسی، دخالت نیروهای فراملی، منطبق با خواست جنبش‌ها نباشد.

در نهایت، به نظر می‌رسد تحولاتی که در جهان عرب در شرف وقوع است، نتیجه تعامل کارگزاران تحول‌خواه و ساختارهای محدودکننده یا بعضاً فرصت‌ساز است. جریان‌های اعتراضی به مثابه کارگزارانی هستند که در پی ایجاد تحول در جامعه خود می‌باشند. این کارگزاران با ساختارهایی مواجهند که یا ممکن است مانع و محدودکننده فعالیت‌های آنها باشند و یا فعالیت‌های آنها را تسهیل کنند. برخی ساختارها در داخل این جوامع قرار دارند، اما برخی دیگر از بیرون تأثیر می‌گذارند. نتیجه این تعامل کارگزار- ساختاری بستگی به میزان نیرو یا قدرت طرف‌های تعامل دارد. البته، باید اضافه کرد که چنین تعاملی مستمر است و حتی تحولات پس از تغییر رژیم را نیز در بر می‌گیرد. اگر چه در برخی کشورها مثل تونس و مصر، معترضان به سرعت موفق به غلبه بر رژیم شدند، اما معلوم نیست در فرایند بازسازی نظام‌های سیاسی نیز بتوانند شرایط مطلوب را محقق سازند. موفقیت پایدار جنبش‌های اعتراضی منوط به استمرار نقش کارگزارانه پایدار و فعالانه آنها، چه در جریان نفی وضع موجود و چه در جریان ساخت وضع مطلوب می‌باشد.

منابع

- بوزان، بری (۱۳۸۸) از جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸) امنیت بین‌الملل، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قنبرلو، عبدالله (اردیبهشت ۱۳۹۰) «نقش و رویکرد شبکه خبری الجزیره در تحولات اخیر جهان عرب» گزارش راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱) موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، چاپ سوم، تهران: روزنه.
- یانگ، اوان آر. (۱۳۸۵) «پویایی‌های رژیم: ظهور و سقوط رژیم‌های بین‌المللی»، در اندرو لینکلتر، مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- Abdullaev, Nabi (February 24, 2011) "Kremlin Sees Peril in Arab Unrest", The Moscow Times, Available at www.themoscowtimes.com.
- AFP (May 13, 2011) "Amnesty: Internet Is Double-edged Sword in Arab Revolts", Doha Centre for Media Freedom, Available at www.dc4mf.org/en.
- Barysch, Katinka (April 1, 2011) "The Arab Spring: A Missed Opportunity for Europe and Turkey?", Transatlantic Academy, Available at www.transatlanticacademy.org.
- Ben Ami, Shlomo (July 2, 2011) "Arab Spring, Western Fall" Aljazeera, Available at <http://english.aljazeera.net>.
- Ensher, Henry A. (May 25, 2011) "Iran- Syria Relations and the Arab Spring", Iran Tracker, Available at www.irantracker.org/foreign-relations/iran-syria-relations-and-arab-spring.
- Gul, Imtiaz (Mach 11, 2011). "Arab Uprising Defies Al Qaeda's Logic", Pulse Available at www.weeklypulse.org.
- Harb, Zahera (2011) "Arab Revolutions and the Social Media Effect", M/C Journal, Vol. 14, No. 2. Available at <http://journal.media-culture.org.au>.
- Harvey, David (2003) The New Imperialism, Oxford and New York: Oxford University.
- Hodgso, Tim (March 30, 2011) "Is Al Qaeda Gaining the Upper Hand in Libya?", Frum Forum, Available at www.frumforum.com.
- Jiang, Wenran (April 11, 2011) "Why China Is Nervous About the Arab Uprisings; Not Allowing Another Tiananmen" The New York Times, Available at www.nytimes.com.

- Katzman, Kenneth (May 17, 2011) "Bahrain: Reform, Security, and U.S. Policy", CRS Report for Congress, Available at www.fas.org/sgp/crs/mideast95-1013.pdf.
- King, Ruth (April 4, 2011) "The Arab Revolt and U.S. Interests", Ruthfully Yours, Available at www.ruthfullyyours.com.
- Koppel, Ted (April 29, 2011), "The Arab Spring and U.S. Policy: The View from Jerusalem", The Wallstreet Journal, Available at <http://online.wsj.com>
- Linklater, Andrew (2002) "Unnecessary Suffering", in K. Booth and T. Dunne, eds., *Worlds in Collision: Terror and the Future of Global Order*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Olende, Ken (March 1, 2011), "British Elite's Links to the Butchers of Libya", Socialist Worker Online", Available at www.socialistworker.co.uk.
- Rasmussen, Anders Fogh (May 31, 2011), "NATO and the Arab Spring", The New York Times, Available at www.nytimes.com.
- Russett, Bruce (1993) *Grasping the Democratic Peace: Principles for a Post-Cold War World*, Princeton: Princeton University.
- Santini, Ruth H. (June 9, 2011) "The Transatlantic Relationship after the Arab Uprisings: Stronger in North Africa, Shakier in the Middle East?", The Brookings Institution, Available at www.brookings.edu.
- Schmitt, Eric (April 4, 2011), "Unrest in Yemen Seen as Opening to Qaeda Branch", The New York Times, Available at www.nytimes.com.
- Waltz, Kenneth N. (2001) *Man, the State, and War: A Theoretical Analysis*, New York: Columbia University.
- Watson, Peter (2001) *A Terrible Beauty* (also published as *Modern Mind: An intellectual history of the 20th century*), London: Weidenfeld & Nicolson Ltd.

فرم اشتراک فصلنامه مطالعات راهبردی

مشترک گرامی ضمن تقدیر از جنابعالی برای انتخاب و اشتراک فصلنامه مطالعات راهبردی لطفاً پس از تکمیل فرم زیر و واریز وجه (متناسب با نوع اشتراک مورد نظر)، اصل فیش پرداختی و فرم اشتراک را از طریق پست برای امور مشترکین فصلنامه ارسال نمایید. لطفاً کپی فیش پرداختی را نزد خود نگهدارید.

* جهت تسریع در امور و پیگیری‌های لازم، مراتب را از طریق تلفن، فکس و یا پست الکترونیک به اطلاع امور مشترکین برسانید.

* لطفاً فرم زیر را کامل و دقیق وارد نمایید.

لطفاً در این قسمت چیزی ننویسید

مشخصات مشترک			
نام متقاضی (حقیقی ☐ - حقوقی ☐)		نام رابط (برای مشترکین حقوقی)	
نشانی		کدپستی * ارقمی	
تلفن ثابت ☎	تلفن همراه	پست الکترونیک ✉	
شماره فیش واریزی	نام بانک و کد شعبه	مبلغ واریزی	
نوع اشتراک			
E.۱: تهران (سال / پست عادی)	E.۲: تهران (سال / پست سفارشی)	E.۱۱: شهرستان (سال / پست سفارشی)	
حق اشتراک مبلغ ۹۱/۵۰۰ ریال	حق اشتراک مبلغ ۹۴/۰۰۰ ریال	حق اشتراک مبلغ ۹۵/۰۰۰ ریال	

با توجه به این که در پست عادی امکان پیگیری مرسوله وجود ندارد پیشنهاد می‌شود از پست سفارشی استفاده نمایید. متذکر است در ارسال با پست سفارشی ۵۰ درصد هزینه از طرف فصلنامه پرداخت شده است.

شماره حساب برای اشتراک فصلنامه			
نام بانک	شعبه	شماره حساب	نام صاحب حساب
صادرات	سپهر	۰۲۰۵۹۴۱۱۶۶۰۰۳	آقایان قدرتی و تابان

لطفاً برای کسب اطلاعات بیشتر با امور مشترکین فصلنامه مطالعات راهبردی به شماره تلفن ۸۸۸۰۲۴۷۷ تماس حاصل فرمایید.

فصلنامه مطالعات راهبردی:

تهران - خیابان کریمخان زند، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر شرقی شماره ۷

کدپستی - ۱۵۹۸۶۳۹۱۱۱

پست الکترونیک: pr@risstudies.org

کتاب‌های در دست انتشار:

۱. قدرت و موازنه نرم در سیاست بین‌الملل
۲. امام خمینی^(ره) و بنیان‌های نظری امنیت در جمهوری اسلامی ایران
۳. امنیت ملی از منظر امام خمینی^(ره)
۴. قدرت نرم و سیاست خارجی آمریکا
۵. فهم آینده: بازشناسی روندهای موثر بر تصمیم‌گیری بهتر، مدیریت عدم-اطمینان، و بهره‌گیری از تغییر
۶. مفاهیم رقیب در سیاست‌های دفاعی کشورها
۷. آینده پژوهشی در مطالعات راهبردی
۸. بازگشت تاریخ و پایان رؤیاها
۹. حزب‌الله: قدرت، سیاست و اقتدار
۱۰. امنیت هستی‌شناختی در جمهوری اسلامی ایران
۱۱. فرهنگ امنیت ملی (دو جلدی)
۱۲. بررسی متون سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
۱۳. عدالت و امنیت ملی
۱۴. دولت‌های شکننده و امنیت انسانی
۱۵. آینده‌نگاری راهبردی: در توسعه برنامه‌ریزی منطقه‌ای
۱۶. سیاستگذاری عمومی مقایسه‌ای
۱۷. اطلاعات در هزاره سوم
۱۸. چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت (چاپ دوم)
۱۹. سیاست خارجی در جهان برساخته

The Role of Transnational Actors in Arab World's 2011 Movements

Abdollah Ghanbarlou

Prospect of Arab World Political upheavals based on recent opposition movements, is under influence of several Variables. Foreign Actors & Forces are among important Variables that influence political future of Arab World. Foreign actors intervention & view (including states, governmental international institution & non – governmental actors) toward Arab countries involved in internal protests, are determined by other variables, at first security & Economic interests and after them Democracy human rights & emancipation from great power's hegemony.

Keywords: Arab World, Opposition Movements, Foreign Intervention, Governmental International Institutions, Non – Governmental Actors, Independence.

Comparative Study of Islamic Revolution of Iran & Egypt Revolution

Farzad Poursaeed

This article using this method, is going to Compare Islamic Revolution of Iran (1979) & Jan. 25th Revolution in Egypt, and assumes that without such an analysis, it's not possible to understand & explain Egypt Revolution. Theoretical Background of article is theory of Political opportunity from sociological framework for analysis of social movements. By Application of these theories, author argues that Islamic Revolution of Iran, provided a suitable political opportunity for revolutionary movement in Egypt & decrees as its costs & length in the way to victory. But Mubarak Regime, Egypt military forces & U.S. by learning from Iran's revolution, try their best to limit political opportunities for Islamists to conquer the whole political sphere of Egypt & manage the transition from Social Islamism toward Political Islamism.

Keywords: Revolutionary Mobilization, Political Opportunity, Post Islamism, Islamism, Revolutionary Action

Failure of Greater Middle East Plan & Islamic Awakening Movement in Arab World: Case Study of Bahrain

Hossein Amirabdollahian

By Occurrence of 9/11, U.S. put the Reform in middle east countries in its Agenda in the form of Greater middle east plan. This plan Was applied in us foreign policy in 2002 with a Social appearance but a deep political & security reality, Ignorance of the Planners of greater middle east policy about Societal factors in the region, had a great part in its failure Recent upheaval's in middle east Which are caused by Islamic awakening in Arabic region, are outcomes of that failure one of the Causes of success & continuity of people's presence in the scene of protests, is the indigenous & original Nature of middle eastern developments & non – involvement of international forces in this upheavals. Bahrain is one of the main fronts of Islamic Awakening & this article tries to focus on it.

Keywords: Greater Middle East, Identity, Constructivism, Democratization, Islamic Awakening, Bahrain.

Effect of Social Networks & Satellite Channels in Constitution of Arabic Revolutions

Nabi Allah Ebrahimi

The main purpose of this article is to review social Networks & satellite channels Role in occurrence & constitution of Arab revelations. Author argues that new history of Arab world has been shaped under the shadows of globalization & social networks. Arab youth revolutions brings about anew literature in IR & study of virtual & postmodern revolutions, which in turn shows that western political sociological approaches are not valid frameworks to study middle east. That's why, this article tries to investigate Arab revolutions by critical theories & writings of Arab authors.

Keywords: Social Net Works, Arabic Revolutions, Facebook, Aljazeera.

Arab Revolutionary Movements, Prospects & Challenges for New Model of State

Aziz Javanpour

Mirghasem Banihashemi

This article tries to review the important & Effective Components on Political prospects of Arab revolutionary Movements & Challenges of New model of State in Arabic Middle East. Findings reveal that in the transition to civil state, Components like: Nature of State, Types of Political Regime's response toward revolutionary movement, Coalition or Disintegration of Modernist Political discourses with traditional Islamic parties, neutrality or kind of intervention of military forces & the quality of transnational actors Role, has made three models of transition in these countries: relatively Peaceful transition in Tunisia & Egypt, Internal War in Libya & armed struggles in Syria & Yemen, and as a third type, begin gradual structural reforms in Jordan & Morocco, by taking into consideration these three models & also the balancing role of army in new state in Tunisia & Egypt, theoretical & strategic rethinking of Islamists, and Struggle of regional & international actors to influence the structure and theoretical & political discourses of new states, We can argue that in that in the long run, Moderate Islamic States will replace Authoritarian Regimes in Arab World.

Keywords: Arab Movements, State Model, Political Transition, Transnational Actors, Islamists.

Arab World Developments: Configuration of Power & Identity in Middle East

Mahmoud Yazdanfam

Collapse of some Arab States in 2011, continuity of Protests in Syria & Yemen & Probability of its spread to other Countries, disarrayed demarcation of Power & Identity in Middle East. The Main Question is that, what are Arab World developments Effects on Arab World's discourses? And what kind of Power & Identity configuration is emerging in Middle East Region? To answer this Question, author from a discourse approach, analyses main challenges in Arab World, Effective actors & Existing discourses in this Region, and Shows that as result of Arab Spring upheavals, which discourses has lost their position, and which are emerging as a hegemonic ones, findings shows that discourses of Authoritarianism in Arab World, especially in Tunisia & Egypt, has lost their dominant position. Civil Islamism & Democratic Discourses has good Situations and are in the Way to be a hegemonic discourse in some of these Societies.

Keywords: Arab Spring, Discourse approach, Civil Islamism Identity Configuration.

ABSTRACTS

Theoretical Contemplation on Nature & Trend of Change in Arab World

Ghadir Nasri

This Article tries to answer this question: which theory can help us to understand & explain the Nature of Arab World Changes in the nature of Arab World Changes in sol, and predict the future trends of these changes? Author argues that everyone of these six theories including failed state, uprising against humiliation, Pervasive penetration, fourth Wave of Democracy, modification of Anti – Americanism and return ti Islamic Identity, can Explain some aspects of changes in Arab world, Mean while, the theory of "Anachronistic Governance", Can give us a more comprehensive Explanation of these changes.

Keywords: Islamic Awakening, Regime change, Failed state, Anachronistic Governance, Anti – Americanism, Fourth Wave of Democracy, Humiliation, Pervasive Penetration.

TABLE OF
CONTENTS

Editorial

ARTICLES

Theoretical Contemplation on Nature & Trend of Change in Arab World <i>Ghadir Nasri</i>	5-45
Arab World developments: Configurion of Power & Identity in Middle East <i>Mahmud Yazdanfam</i>	47-77
Arab Revolutionary Movements, Prospects & challenges for New Model of State <i>Aziz Javanpour / Mirgasim Banihashemi</i>	79-110
Effect of Social Networks & Satellite channels in Constitution of Arabic Revolutions <i>NabiAllah Ebrahimi</i>	111-134
Failue of Greater Middle East plan & Islamic Awakening Movement in Arab World: Case study of Bahrain <i>Hossain AmirAbdollahian</i>	135-157
Comparative Study of Islamic Revolution of Iran & Egypt Revolution <i>Farzad poursaeed</i>	159-198
The Role of Transnational Actors in Arab World's 2011 Movements <i>Abdollha Ghanbarlu</i>	199-233

IN THE NAME OF GOD

Strategic Studies Quarterly

● Vol. 14 ● No. 2 ● Summer 2011 (1390)

Publisher: Research Institute of Strategic Studies

Executive Manager: Siamak Rahpeik

Managing Editor: Amir Mohammad Haji-Yousefi

Editor: Farzad Poursaied

Notice:

Views expressed in articles are those of the contributors and should not be construed as representing those of the Research Institute.

Type: Research Institute of Strategic Studies



Address: 7 Roodsar St. Hafez Ave,
Karimkhan Zand Ave. Tehran. Iran

Mailbox: 14155-5189

Tel: 88801147

Fax: 88896561

Email: quarterly@risstudies.org